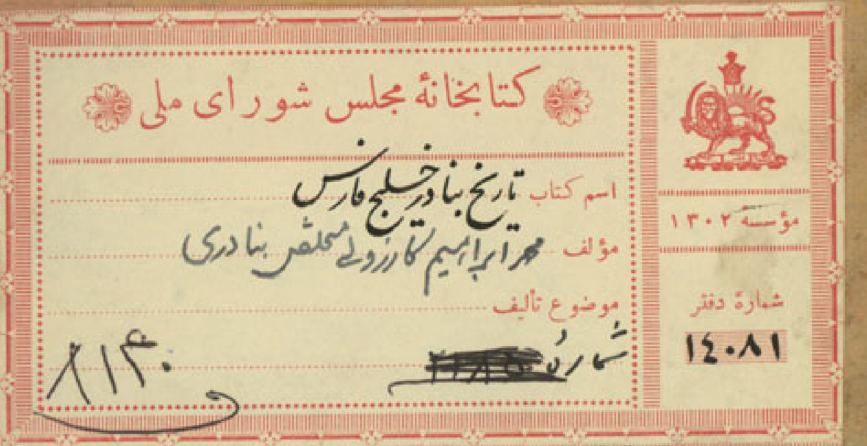
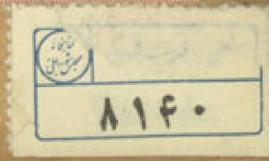
از تألیفات میرزا ابراهیم شخص بنادری است [illegible]
که در عهد ناصرالدین شاه [illegible]
کشف حال اهالی بنادر و جزایر خلیج فارس و طول و عرض [illegible]
و بعد از آن [illegible]

[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۹





کتاب تاریخ نادر

کتاب تاریخ نادر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خصّ محمداً ابا السلطنة الکبری وسلّطه سلطاناً علی البسیط الغبراء وجعله
مبعوثاً علی کافّة البرایا وتلاطم فی لجج معرفته وجلالته سفائن العلماء وافهام
الحکماء وتخاطر فی دماریس سلطنته وکماله زوارق العقول واوهام العلماء حارت
فی بحار ملکوته عمیقات مذاهب سبل العرفاء والصلوة والسلام علی البحر اللاطم الاعظم
والمحیط الاکرم والصراط الاقوم محمد وآله الذین هم سفن النجاة وجواهر
الارشاد ومن تخلّف عنها غرق ومن تمسّک بها نجی لا سیّما جوهرة الدر
هو لها البحر المحیط الذی یلتقیان والقایم دریته المتمکن فی جزیرة الخضراء او در صدوف
الدرر صدور او دری ظاهر او غیرها و بعد بر ارجمند ضمایر اولی النهی ظاهر است

قدرت کامله اش سقف فلک دوار را به بازوان اراده در محیط هستی بخش لایزال
داشته و مشعلان روشن روان ثوابت و سیارات علوی را از پی ظهور مواد اختلاف زمان
کنگره نشینان طاق چارم و صدر نشینان زمره دار عنصری اخشیج نیستی گماشته و زورق
سیمین ماه و شراع شعاع زرین مهر در گرداب محیط نه طارم سپهر در گردش و نقش بند تمثالی گوهرآرا
جنوب و بروج و ذات الجهة کوته اعلام مرتبط و عروج افراشته از اثر خواص انوار خفی
لآلی زرین درج ذی الوجود بنات نعش زرین متفرق و پریشان گشته و ارکان
ممکنات را از لمعه جمال ذات به کثرت نباتی و از مرتبه لطیف نباتات معین
رفیع جنابت ما زاد را در دوره اسکندر کمال احاطی و از انواع و افراد هر جنس
و نوع و فرد فرد ذرات موجودات را از نشر آنکه به تخمیر جمعیت و رخنه کی
زندگی کشته و ذرات از اوراد ظلام فوق و تحت را با ارض فرغه التنذح
حیات کاه عظمی و مرتبه جمیع الجمع است مضمون یوم یجمعکم لیوم الجمع رسانه تا اکمل در ان
زنجیر مجموع الجمع جمیع است مدلول لیوم الفصل وما ادراک ما یوم الفصل حق را از باطل
و باطل را از حق جدا نماید و مجازی یوم تبلی السرائر نمود آشکار از گروه کاه به روز

بروز کشانند و در آن زمین خواری ابدی و حقیقی را مالک یوم الدین گردانند و مقصد و قد
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر اصحاب یمین را در گلشن جنان و اصحاب شمال را
معذب در نیران بدارد *مغفره* حضرت [illegible] در جمع الجمع بهمان و جمال و جلال و
صورت و معنی می‌تقتضی [illegible] است ارض وجود بعضی از ارض عرفه
حقیقی است چنانچه اعظم ارکان حج در شرف [illegible] کامل اکبر جلوه [illegible]
ارباب صورت بحکم وجوب حج بر اصحاب دانش و ارباب بینش مقرر داشته
در ارض عرفه مجتمع گردانیده اگر از وقوف آن سرزمین رسیده‌اند و متمتع گردیده‌اند
حج مقصود خود رسیده‌اند چنانچه پیغمبر *من ادرک الوقوف فقد ادرک الحج* و هرگاه از وقوف
عرفات رسیده‌اند و متمتع نگشته مقصود حاصل نموده یکسال تمام دیگر باید معطل
و سرگشته و وقف آن تقلیل باشند و سر این نکته بر اصحاب دانش و ارباب بینش
معلوم و مشاهد است که ذرات ممکنات عالم از انوار و ظلم و بیش و کم در بر
و بعضی از [illegible] و تنقیص و انوار و ظلم خاص و عام [illegible]
و تمام اعلام ارض کعبه عرفه [illegible] ما دون و ما فوق رسته

در لیلی

رب کلیس طرف این ارض اقدس و زمین مقدس بوده بعد از شرف [illegible] این ذرات
که ارض عرفه حقیقی و محل وقوف و [illegible] جمیع ممکنات علوی و سفلیات
هرگاه بشرف معرفت خود و رضای خود مصداق *من عرف نفسه فقد عرف ربه* رسیده‌اند
از جمله مقصود گشته‌اند و از حجب درکات و ظلمات رسته و به درجات
انوار بهشت عدن رسیده و لا یک در درجه اعظم مقیم در کاه جهنم [illegible]
صورت هرگاه ادراک عرفات ننموده یکسال تمام دیگر سرگشته و معطل وقوف
عرفات خواهد بود پس ادمی بجز از خود و رضای خود یک ذره اعظم کرد
جهنم و مبتلا بجن درکات [illegible] و مصاحب مار و عقرب خواهد بود زیرا که
مقتضی کریمه *ان الله یغفر الذنوب جمیعا* بار دیگر از گرفتار درکات بدرجه ارض
عرفه حقیقی افتاده و در آن سرزمین عرفات بدرجات رفیعه معرفت حق
و معرفت خود و رضای خود نایل آید و الوات [illegible] و معرفت خود و
از خود بینی خود در جای که *سبحان الله تقدس شأنه* در مرآت ظهور حجاب
دایره جلوه جلال خود را اصفا و تقلبات انوار عشق و ظلمت و ثقلت جسمانی

و اجسام عنصری مرکب و ذرات فرازین و نشیبین بالا از روشن و تاریک و دو رو
نزدیک کلاه از جنس جمیع که ذرات خاک پاک و باد صاف افلاک و ادوار
ادراک تا پاک ساخته و نقاب از چهره صدق خلق الله القلم جوهر تبه را از جنبه
جهرت زمانی اوهام را از کتم عدم جلوه ظهور بخشانیده و با جلوه محرم حرم همین منبعث کرده
که ما اللحواری اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم کشف ننماید در فراهم نشده از جمعیت و پریشانی
انوار ذی و ظلمانی است پس از معرفت و شناخت خود از اعاظم ارکان معرفت
مرتبه خود را از دعا علام و اهل خود معرفت و شناخت و ارشاد سیله اللامام عصمت
دیجار افلاک و خاک و کفایه که مرکز محیط لولاک و فروزش اختر و ماه آسمان تمکین
و شهوار دراق فلک سما و کیانا زجه لیلة الاسری و شاهباز بلند پرواز ما زاغ
البصر و مظهر خیر البشر و مطلع شمس القمر است بیت محمد را اولین گوهر است
ز زیر و زبر گوهرش برتر است * و متابعت غره ناصیه خلافت و امامت
و خورشید آسمان ولایت و کرامت و تابنده آفتاب اوج دانش و بینش فرزانه
نیر سپهر آفرینش آنکه شمع زبانش چون زبان سنعش در اثبات حق و باطل

برهانی است قاطع و شمع زبانش نشانه سنان شمعش در درفشان روشن لقای حق چون
حالت نقش بر جبین لامع بیت جلی جلاله نبی آنکه علی کلیک ز انوار ازه
بر آنکه علی کلام الله الناطق ید الله الفائق اسد الله الغالب علی بن ابیطالب و در ذریه
علیه و علیهم السلام الی یوم القیام و لطاعت پیرزمین حرمان و اجب للاز عال
خیر دعا دل زمان که این نسخه متعدد شده و تقریب عیب حضرت معظم سبب ترتیب
مخلوق بدرگاه خالق واد و است خاصه خیر ذریه که در این اوان اکثر جواب را
از عدل در دادجهان افروز حضرت خلد بریں ساز دو از آب شمشیر آتش بار
ظلم سوز در اینها بسیط زمین را آباد و از شر اشرار بر پرداز در منت
ایند را که در این زمان خدایگان جهان را با عدل و داد جهان پادشاه و صاحب
ایند و الفلاق شمول سلطانی است که سیاحان محیط معدلتش فرزانه کامل
اکمال خلف و اجم و کشتی شکافان غرقاب کرکشتی را سفینه النجات
ولد با ادعا کامل برابری و برادری کشتی را نمونه متقدم علی الحساب
شهنشاهی که ذکر محامد مدلیل و مکارم الفلاق و اوصاف جمیلش گوش جان

بنوشته نگار رز سرمایه بهجت و سرور خسروان خسروی که فکر صایبش در تدبیر مصالح امور
کافه جمهور مانند عقل کل معروف و مشهور و نسیم عاطفت خلق کریم و شمیم گلزار
طبع سلیمش نکهت بخش مشام و سرور افزای روان کونین و چهر آفتاب زرنگار
عالم آرایش رونق مهر منیر مقتبس انوار و زر دریای ظلم زدای شمشیر عالم گیرش سحاب
نیسان ابر عدل از پس ظلمت جهان قهر تخته عدلش طراز الوف و رمن
فلسه درز وای حرمان هموش و از پس عدالت آسمان را عرصه جولان و عماری جرمش
صعوه با باز سیم بروز و گرگ با میش در چراییم سنجر و سیم حرمش در بهجه
جهان افروز جوف در جوش بد چهره از خواطر ها فراموش و در زمره عموم ظلم
نور غضبش چون برق انجم دمی و رمح خوابش در باب العاده با فرش که سجده
گاه خواقین جهان است مهر و ماه در غلام حلقه بگوش و در رکاب سلطنت شتاب
مبارکش هم آراء چون اردشیر و اردوان دوان دوانند چاکران جم
ظفر همش بدوش خوش حصن حصین عدد و جوشش دگر زکی جهاد و قایع
نبیان اهل ظلم و شقاق و قلع بنیان اصحاب جور و نفاق سر برادراشتند

خاقانی دیگر باز خوش صبح نسیم زیب افزای اورنگ فاتح منظر الطاف سبحانی المستنصر
لعنات الله الملک المنان السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان سیر الذی خلع به السریر و لعله الملک قدیر من ذات الرقاب
فتح بابه مروج الشریعة الغراء مؤید الملة البیضاء مشید اساس العداله
مرتب سیرة الکلاله من عرض لعدله بغیر طارد الذی دوات قاهر عن دواعه
مرتبتا الصاحب الحکم متوقا الوثوق اهل جانب ابو المعالی منبع الملوک
علی علی الملوک فی الملوک هادی دین الله فی الافاق قامع اهل الکفر
والنفاق چون بکر خوش نشست از بنا داری دری این منتظم دری این دری نظم
دری آورد و در بار شو بادم شاهنشه قاجار شو خسرو آفاق شهنشاه پیر جاگیر
هر چاکر او صد چو کیو فی محبة الله وجه سکندر فی کتب الاخره رهنمای زمان سیاه
دادار زهی فخر الکلال جمع بهم گشته جمال و جلال شاه جم جاه خاقان کبیر
خسرو لصد فراید الظهیر جامع لعلاق محاکره زیرور برآمده فرمان کرش
عیسی جلالش عجیب امده باد نشر زلال لطف امده خسرو غازی فتح

کورکن زیب ده افسر تاج ولوا صدر طرازنده تخت شهی اودر

شهنشاه شهان [illegible] بر در او چاکر قیصران [illegible] عنصر [illegible]

خسرو دریادل کیهان مدار شهر طرازش که سپهر یار عارض دین [illegible]

ناصح ملک از [illegible] مهرها آینه داران جهان خلق [illegible]

مملکت [illegible] ملک [illegible] ملک مسخر [illegible] فلک او دولت [illegible]

تخت در [illegible] ای شه دریادل خورشید [illegible] کهنه گشته [illegible]

آینه لطف [illegible] روی نما [illegible] ای [illegible]

بردی ای محمد [illegible] ای [illegible] [illegible]

نام محمد [illegible] کت [illegible] نام [illegible]

دیده دین و دل از تو [illegible] ای که [illegible] کرم [illegible]

ایکه [illegible] ایکه [illegible] [illegible]

فتح [illegible] [illegible] جام [illegible]

صدر [illegible] آسمان [illegible] بزم [illegible]

نظم [illegible]

نظم [illegible] کمال [illegible] دردم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شاه [illegible] ایکه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عدل [illegible]

[illegible] [illegible] خلق [illegible]

شاه محمد [illegible] تا به ابد [illegible]

والله

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شاهنشاه [illegible]

[illegible] شهنشاه جهان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شاهنشه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آینه [illegible] [illegible]

برجمله خسروان سرافرازش ظل اللهی جهانپناهی را داوری پیغمبرانی را

اخلاق مجسم آنکه در صورت پاک آدم آنکه شاهنشاه زمانه گردید

فرزانه جاودانه گردید انجا که درت فروغ ابصار تقصیر درت بلیغ اظهار

در رخش اوزات نعل در رخش هر رخش سزای نعل ان رخش نه نه رخش نعله اورمیم

نعلش نه زمهر و ماه آنم نعلش خم ابروان دشمن میخش مژگان چشم ارمیم

سم آن سمند دوسر خصم پامال چو سینش افسر خصم شاهنشاه نوبران ایم

رونق افزای مهمه کهنه فرخ سار خجسته عهد است زاخلاق مجسم ابری حسنم

زیب ده مجد ابری اسم جمع مجمع عیان و زارات اولیاب دول اولیان

حق فاتح باب دولت است امدت بهای رحمت است شد تخم زرد و قوت

زنان که کمیش در رتبت مردان زاد از انچه رستم کار شد به گوهرش اوزر

اوصاف خدایانش چادر گردیده زنیش بمادر تاکشت بسر خوش ملک

ناموس زوز سرا زفلک زینه ملکوتش از محجر سر پوشه وشته ملک بر

برگردیده و محجبه است جلوه ده راز سه پرده است گلگشت ازدواج اوزر

و دوران لطف

دوران نکو جمع و حیبه ای بجال اورد جمع و حجه رش صف برات عنبرش

شاهنشهیش باسوا کرد اینه جلوه خدا کرد ای اینه فسر وضع مطلق

نجم مخش صورت حق مرأت جمالی و جلالی داوری صفات لایزالی

ای علم ربانی صفات بولان اینه ان صفات سلطان اوصاف و عدم ممیز نایع

همراه سرورش عیش با نح صورت متبدل اب و اعلا تابع جمع خلق پاک اخلاق

جمع و علم و جلال و تمکین شاهنشه رات جمع و اثبات اوصاف خدای لایزالی

در جلوه رشته پنهان آن از روی اعظم تمام ورادش روی اینه نادرشت

ای در رخ رخ پنهان رخ پاک ای صورت خدای ال ای خجسته جهره خجسته

شانش لطف رسته رشته باب اله الصور رشت ایم همراه الاد و باطن ورتبیم

تاکار جهان قرار کرد با جمله نکات شعار کیسه ... پیچاپیا بکار اورسانم

راندوده ابصرش اوک نه حق خدا رسانه ازظلم در سایه حق گشانه ازظلم

ای خان خدای نا سزاوار اخلاق مجسم خدای را ظل اللهی و مظهر جمله

وز جمله و جلال کشته جمله ای باب ز رحیم اکبر زیبا زنو سحبه السلطانی

لیک گردیدست حجاب پیشه   وان گهر از نور رخ تابیده   ای خجسته سر این بیرق نور

ای وجودش تیغ ابرو بار رحم الله   دل زرات ایشب جامع جوانه   و تیغ وارداکات پرزمانه

در سایه رحمت ضراوت   پرورده لطف کبریاات   ای شب تو خلیفه که نهان از

نسرکون ترکیده که مهان زار   شاهنشاه جهانیان   بگزیده اسلم پایانی

پرورده روشنان بالا   بگزیده خاکیان والا   آیینه ذات کبریایی

بزم جم که صورت هم آن   اوصاف هم اصفیا تک   راز دور دهر راز تک است

دور زمان بزم دیده ور گو   ناهست وجلوتش بشر گو   غنچه که باکه خنده اما آن

کالای گشته زفیض شماران   ای سحابان حشم رستم   روح لقمان پیکر جم

شاه بن شاه بن الشهنشاه   کرده با فخر افسر وکلاه   دستش پی انتظام مملکت زورست

تیغش پی انتظام مملکت زورست   دور زمان بهشت عالم افروز   دور زمان جحیم ناشر الوز

تا دولت زر افزونش پیباک   داغیش زماه تا باهی   ز افلاک بگزیر بهمایش

خلق عالم دعاگویش   بخت زلال ابر اثار   داور حسام رزق گزار

الصدور رحیم بعد الفلاق   تراصع دوره تست اماق   وز صورت عدل و مکرمت

لکن ظهور آزاده

گوهر ظفر تست برجد

با یار گفت مرحبا بک   لولاک لما خلقت الافلاک   ای ذات وذات زار تجلی

احباب جلال رز مفصل   تفصیل جمالی و جلالی   شاهنشه داد بیهمالی

مصقول تجلی ضرار   افلاق موضح ضرا   آن نادر یا نبید لب در

گنج جاب حق زرخ طلب در   کم از خط طلوس وجهولی   زیبی پیش لب تنصر لی

جمع بیت صورت تاج خسرو   از ذات بره دو حسن خسرو   یارب لقب وقع خیب مطلق

تغییر تحقیق حقیقت حق   عنبر درنهض او مویدات   از کلک نهمان زخلد بهر ازورت

شاه هیشه را ابرار تاج   تا مهدی زار کرده تلاقی   زهر محولت کسترنهان بر

و ملک غوثش را عدل و انصاف با یا بسته و نابهایان بحر ظلم و فساد را لولهای زیاده مرادها رسانه و بنیاد علم و تکلیف بردست آیین گستر بگستر محیط متلاطم اجبار برچه اضداد را بیند رکاه ادراک و تکلیف گسستانه خم ضرورت ضروری ازعدل کامل و رافت شامل خواش ظلم و بیداد را زجا شی ولطافت مملکت مرتفع و پای تیم را ز غصه جهان منقطع داشته تو باده کان حدیقه سلطنت و جهانداری ور پرورده کان حجره خلافت و شاهی ازین شاه پیر لکان از لعم عدل

دولت و سپهداران مروت گستر حضرت نهاد را جامعه و قانع یا بسیار عدالت و انصاف
بجهة رفع ظلم و بی‌لطفی تا ممالک را آباد و معمور دارند و همت والا در حفظ
و ثغور گمارند و در هر نواحی شهرها رای با سعادت در عرصهٔ شهریاری مملکت برافراشته
رخنه اطراف کشور دیگر اکناف ملک را از تمکین و تمکن ایشان حصن حصین
دسترسی نبوده داشته و در رایات جهانت و حرکات در جهات کشور افراشته
خواسته خرما نقرهٔ مملکت فارس در دوره حکم جاگیر خسرو کاوس فریدون فر ایران جناب
قباب آسمان گرای که نیر وجه انور از آن شها اجناب عالی‌جناب خسروان خسرو از
یک برج تافته و کوکب مهر سعودش تا گفتند گوهر ذات اقدس اسعد حضرت دارا
خدیو از دو درج جلوه ظهور یافته در صورت از دیگر ممتاز و در معنی متحد دلگشا
دانا باز داور دارا اجاگر اختر انسانیه در اسم و رسم فریدون فر دارای رموز
سلطنت و شهریاری و واقف اسرار بزرگواری و مملکت مداری معنی ارسطو در
از صورت اسکندر لقب گشته و برکت دعوات کسری در ناحکمت و فرات
بر در جمهور والفه روی نصرت گشته حالت عقد مملکت سپاهی ملت فارس

فارسی

فارس مدار سپهران شجاعت فارس حضرت شعار بیضهٔ شریعت با
دولت صدر در رفعت قدر و همت بگنبد دوار افلاک ارجمند بلا دری در شرط
برابری بند السنه بحفظ اسب جاکری و ضمنه مسکنهٔ ادرای دلیل نگفته بار
دولت والا را برتر از درجه رفیعه ممالک داری یافته خانه دار السرور
حضرت جهان پناه در افق شعار شاده   سلیمان شهنشاه بازو قوی
فروزنده نیر خسروی   فرازنده تخت دیهیم و کاه برازنده
فروز کوس و سپاه   طرازنده بارگاه شهی نوازنده نوبت خسروی
سپاه ارکشته دیهیم و تخت   برنده رش نبه آفتاب بخت   فریدون لقب
بنام سلیم لقب و ماه یا چنین نام   لقب چون فریدون چاکر فراز جاه
لقب و ماه بسر بر بار   تجمل مهر تعلق
جلال و جلال از رخش هیجی   جلالت جلال ازل ذات الله
لقو بانه بر طرز برزل ذات او   خدا حشمت و لطف جلالت اوه
لقب قیصره و الجلال آمده   بشر صورت اله دین فرخ لقب

خصوص آنکه اوغلی داور بود | که آن شهنشه ازینک گهر گوهرش
شهان ممالک جزلیع اورش | سرشت همت بزرگیش زخلق
همت است دون زمینش گلخن | شه ابن شه ابن شه ابن تا بنوح
زتیغش بود مملکت را فتوح | فتوح ممالک ز شمشیر اوست
نظم امور ملک تدبیر اوست | بعدل و هنر پارس حارس اوست
فلک خرگه دعوتش گدای اوست | شه عالم و روی عالم بدو
جهانداری الحق مسلم بدو | شهنشاه آفاق را پادشاه است
جهان داد او را و او جهان داد راست | جهان تا بود خسرو آن بود
فلک زیر خرگه او تا بود | بدولت برخت بقدرت بگاه
لشکر پادشان ظل لطف الله | نگهبان زمینیان جهان داور
کمر بست لفظم که مدحش نادر | بپایان درج مدح خانان رواست
نیازی گر او دری کلام نیاز است | نیازی گرا گر دری خوشتر است
اگرچه دری نیز جانپرور است | بر آن الذی تکون خو المعا

علیه قبته دار الکمال | شمس سماء العز والاجلال
بدر بروج المجد والاقبال | لصار کل شعره من الجسد
ما دام من الازل الی الابد | لیعجز عن وصف اوصافه
لدی توصیف الواصف من الالف | اما سمعت قصة العجوز
عانت هو الکمن فی البروز | سرت شراء یوسف المصری
ما الیم المحیط الدرر | کذا تمنی الطبع هذا الدر فی
لقد نظمت مدحة السلطان | الملک بن الملک المؤید
لازال ظله ظلیلا سرمدا | منت خدا را که خدا اوست ان تاج

ونگینی کهیان خدای بحرمت جناب مروت ایشان بزرگوار خردمندان دهر است
که گوهر ذات اقدس و جوهر نقد نفس او زینت لعلاب شاه محمد وارد هام
مظهره طاهره تا برج مجد لعله نامدار و الاشرف بزرگوارش اللهم لطفت
در اقطار عالم افراشته جهان تا هست سرور جهانیان از فضل و کرم ملک متعال
داشته چنانچه هر دو ذو الحجر نامدار و نامی رضوان اورا آنکه ه بزرگوارش

روح الله روحه در رساله ملوک الکلام مفصله است مجملی از ادوار شهریار ذوی جامع
سلطنت و جهانداری در اینجا مرقوم شد و سلسله جمعیه را بجهت تذکره ایام و تبصره انام
ارقام مینماید مجملی ازان این است و این جلیله قاجار از اوزاق آق قوینلوی
ترکمانیه و آن سلسله جلیله از اولاد ترکستان یافث بن نوح که بیافث اغلان
مذکور و بکثرت و کثرت اولاد و حشمت مشهور در حا بیابانی و عشایر قبیله یک نسل و فرع
یک اصلند منشعب گشته پس از تسخیر ممالک شرق و غرب در ترکستان و حالی و
تقلب و خط و خالهای گریسته هر طایفه ازان ملقب بنامی قوانلو و
قراقوینلوا اکثری از بلاد شامات و دیار بکر بحیطه تملیک و تصرف درآمده
بنوعی ایران بعهد در اندک زمانی ایران را تسخیر داشته قسمت کردند که
متون تواریخ و بطون اخبار و آثار از کردار و آثار سلاطین با اقتدار ازان
هر طایفه ها گواه است صبر در تبریز و گنجه و ارزان ساکن و رایت
سلطنت در ممالک آذربایجان و کرج و عراق افراشته آباء و اجداد با مجد
دولتها در استراباد و گرگان بعد از استیلای ترکمانیه دشت قبچاق تکلو و بهره در روم و شام هیچال

توطع

ذات حضرت را اکثر بلاد خراسان حکمران و فرمانروا بوده تا زمان فتحعلی بیک
سر خیل ایل جلیل بود در آن عصر حضرت حکم ایالت ارادتی و فتح و ظفر نام آن خجسته
حد و بقدر سرداری محمد حسن خان بارگاه زند و امرای ایل ایشان بمعاضدت شمشیر
سر تیز ایشان علیه صفویه را رتبت و آن مقام ننمود ملقب لیر از آثار آن مطهر
جلیل ضا و از چهار مادر شرافت رحمت بهتر هلک و قلت و خرق و ممالک
ایران و ترکستان و ترکستان بر اثر فتح ایران را دیوان کرد و در ارض
رجب فتح عده بدعا کرده بر آن ملوک اندر ... سرای ذوات سلطنت کرده
محمد حسن خان فرزند رشید خان بیمر رسیده و ان پادشاه بود مهذب رای و مجرب عقل
حضا یل یکی با کمال لشکر جمع درایت لطیف خلق و زیب ضن حمعتی کانی عدل
دانش در اندک مدت ممالک عراق و فارس و آذربایجان جمل قلوب جمهور
نامی مسخر و منقوب حضرت پس از انصراف مهلت و انصرام مدت بطور عبارت
زمانه نابایدار ز انتقالش لبر آمده و ازان پادشاه هفت پسر خلف نامدار یک تقدیر
کشور و تعاقب کشور بدو نیا ... ارم حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و عم نامدار

حقیقت علی محمد شاه که در روضهٔ رضوان قرار دارد اسم و رسم رحمت
بر زبان ربع مسکون باد که هر یک برج و اختر یک برج در عرصهٔ ممالک
شاهان تخت و تاج و از سلاطین شایسته‌اند در تخت و تاج مانند ردیف و این
پایین محمد برادران گشته برای خلافت چندی امور سلطنت و استقلال
ممالک مهمل و کار ملک و دولت مختل ماند آخر بخت ایران تیره و در تمام
چهره گشته زنهار ظلم و غبار زنند و آرزو چهرهٔ عدل و انصاف در پردهٔ تواری
عم نامدارم در نهر شیراز چون شیر اسیر جاه پدر شمشیر گذارم تا از جا نگاهبانشان
شاه مغفر سر بر تاج زر و نطاق شمشیر بر کیانی کمر و بند زیب بر خنجر و نیز بستر
برگزیده دستان دارد استانهای پایان مردی و مردانگی در روزگار
یادگار گذارد   بر در روز و شب رزمش نه روز بود و نه شب   زمانه و خور ریخ
برش نه خواب بود و نه خور   به جایگه دلیری چابک سوار نبرد   اگرچه پور
پشنگ و اگرچه رستم زر   همیشه نیزش پیش از خاک در دل
خصم تیغ و تیغش پیش از نهادن مغفر عاقبت بهمان

خلاف

خلاف سیاست نهایت رسیده پسر از تبدیل چند از لیل و نهار و تحویل
این حق‌شناسان به پدر از اقتباس او عهده وفا کرد روزگار کرم خان زند
در باغ جنان لب کار زه بسته بود لبر آمد از تخت به تخته رفت و از گنج
گناه سیاه خفت بیت از گمان قضا برآمد ماه   در کمین خطر از قضا شتر
عم نامدارم از نهر شیراز چون شیر هیبت از جانب آن پرواز [illegible] اسیر راه
مازندران پیش گرفت و در سال چند ممالک ایران از تمرد و زنیه
هرچه بیخ کردن چون که پدر مادر که جای مقصود جهان و خلاصهٔ مطلب جهانیان
در پرده تعب و تخت شاهان تاج و تخت بود و نوبت ظهور نوبتی که در پیدارو
دار و در روزگار و اقبال منصهٔ ظهور رسید چنانچه شاه [illegible] معصوم دین آل
گشت و بیرون شاه نامدارم تمام این آمال و عمم تا جدا ارم ارباب سلطنت و جدال
و تفصیل این اجمال ذکر و ماجرای آن پادشاه از کتاب جلال در تاریخ محمد شاه
شروع و تفصیلات مستغنی است که از زمان بحث سرور الحرار الی زمان
هدایت که ملک را دولت پادشاه در سال که از زمان تاریخ و تطویل اخبار

و آثار از سیر سلاطین روزگار و خواقین نامدار مشهور و اولو الابصار
به علوم متوسطین باخبر از روزگار گذرانیده حق تعالی باین انتظام و تدبیر دین
احتشام با عدل و دولت تمام و مروت و انصاف لاکلام
ابنای روزگار را روز بروز تمام از لطف و روزی بهره داده چنانچه
نیای گیتی مدار در دهه ذی الحجه جهان پناه پادشاه شهنشاه
جهان پناه جهانبان اینکه جنگلیق دغن خاقان خلد آشیان
جهانستان تمام با خطا انتظام جهان را بشر اراده اینکه فرمان
فرمانده معمور گستری و رعیت پروری را بدولت اقبال آن تخت
جاودان و تمکین این سریر خاقانی در اینکه جهانبان با
منتظم داشتن جهان ... بصنعت صحیح سران قطعه لطیف
بدخلعه و تحفه منظم دال است هذا القطعه

زاورنگ شهی پادشاه عالم آراسته
زعدل یور یورش رفتگار زیر پاشته

زاورنگ

زاورنگ شهی پادشاه عالم آراسته — زعدل یور یورش روزگار زیر پاشته
زدنیا شاه دین پرور شده والا و شهنشه — بگلشن جاهی دمیده و زردرون آمده
نقوش قیصری را با تیر آیه زر اندیشه — حمایل عقد رود ولی در ربلی شکار آمده
مجمع ملک ورس ... از فتح رونق — کسوف فتح را زانی مجمع رونق افزا
فروزان اختران زاهلال ملک تبر اول — درخشان نیر ایوان آفتاب عالم آراسته
نشاط خلعه زرین لاله ... — بساط ملک را زاین حال و دوران از جمال لالک
بال ای ملک جم ازین جم پرور اور — در شاه جم ضم را با زیر از رنگ جم آمده
خطیب عدل او خطبه از نو امان در خرنه — هم ... غنیم شیر زرم را انجا باشته
زبس گوهر جهت ... — همین لعل بدخشان خوارزم ربک بکار آمده
برزیع راکه ... مهدی ... — کنز ... آفتاب عدل او ... مانده
بجمعیت خیال ... از عدل ... — در ملک چون ... انفس ازین ... مانده
جو چتر خسروی ... اورا ... — فروزان شمس پیش شمعه ... باشته
اگر در تیغ ... از حسن خشم — زشمشیر ... آتش ... خوار آمده

زهی قصر جلد بلند که علو فسحت و رفعت — بسر فسحت آن نه فلک سیاره آسا شد

بطرف بام قصر بلندش بغرور ناهید و خورشید — بجای بیضه از زر بر چتر بیضه بیضا شد

به پیش بخت والای او به اخترش گاه — سران که صلب جوهر مرمر درو آرام شد

عطای سایل زر داد دست جود گنجورش — سران که از بنیان اصل لصق در ارکان شد

به تاریخ جلوس این تخت و تقدیر آن زر ظفر — بنده جل و خرج طبع دری رنگینه گوهر شد

از تخت شاهان فرمان سایه یزدان — محمد شاه شد جمشید شاه زرجهان ماه شد

کنون بحکم توفیق الملک نه تنها از یکه اوری سنه شهنشاهی و جهاربانی ظل الله

سر بر ظل اللهی از ماه تا ماهی از فرط عدل و در افشانی جهانبانی در مهد امان

ولایان غنوده و دیو ربیب آیین و از آتش بر جهره لاله و امان جهانبانی گسترده

اقطار عالم را نور عدل منور و انام برادم را در ظل ظلیل سایه پرورد آسوده

ممالک محروسه مملکت را از حوادث لیل و نهار بر حول الا حوادث ناگاه محفوظ و مصون

در پناه داور و اطراف کشور و اکناف ملک را خرم و خرم و معمور گستر

و ملاذ فی امیه گاه رعیت پرور گار اکمان جهان دیده در مهر ها گسترده و

باجزان

و بنادر و ولایات و قریات آن آبروده از گماشته که آنچه از حوادث روزگار

و گردش لیل و نهار از بقعه لمون جلوه بروز میرسد از نیرنگ ستاره و حوادث

سیاره بسیط زمین را از ممالک هند و فرنگ و روم و زنگ و چین و ماچین

همه را در دفاتر نقاریر و سیر موی از اخبار و آثار و وقایع نگاری مهمات ملک از آن جمله

اطلاع اولیای دولت جاوید عدت بهره‌ور و منشای بزرگ همواره با بنده فاخره انقاد

در بارگاه سپهر اقتدار حضرت ذوی دارند و حکم محکم جهان مطاع تیز لیرا فرازی و اقتدار بلند اختر

داور فارس مدار فرمان فرمای ممالک گیتی کشور ذی الاقتدار از قیصر زیرکلت و جلیل

شرف صدور یرلیغ منشور با بیکه شخص کار آگاه در معمور لیاحت و مساحت

بنادر و جزایر بحر المحیط و خلیج دریای فارس و زمانیه و عرض و طول و فراسخ

و جبال و جنوب و شمال و صبا و دبور و خراب و معمور در کثرت و قلت

و نشیب و جنبت و منزل و منازل و عامل و عمل و مبذر و لیاقتی و مراتب

و آیین و سپاه و ابار و فرخات و مزارع و مزرعه و انهار از کم و بسیار

بنادر و جزایر دریا بار اطلاع کما حقه نموده در کتابچه مفصل و مشروح نگاشته

سرکار جهانبانی همه گاه منظور نظر انور اولیای دولت و حضرت قاهره و ابد مدار
گردیده همواره به تربیت ... انشاء الله الرحمن و حسب الاذعان جهان
با عقل ... چون فرمان فرمای این مجلس هیچ ... مجتهد الاسلام اشتهر
لقا زمانی المخلص ما ... منظور نظر آفتاب اثر ... انس از نیک نظر رحمت
اثر همه دوران در مقام خاص وجود ... اجلوه مهر درخشان و فروغ ...
ارزانی داشت اگرچه ... از جمیع مرحوم والد مغفور ... قصور
منمود و گرنش زدانات ... و ذکر کرده که اباء و اسلاف ... اثر
مرحوم مغفور میرزا اشرف ابن جعفر ... علامة الزمان میرزا حبیب ... مغفور
میرزا اشرف ابن میرزا احمد ابن ... و داماد سلطان المحققین ... الآفاق
... صورت ... بالاستحقاق ... الاوصاف
والمکرمی بالحکمت والاجتهاد استادان جامع المنقول والمعقول ... العروج
والاصول صنوف فضیلت ... المخلص ... از
در فقه ... مرحوم میرزا حفیظ ... فضیلت ...

بجهت ... امور دولت محمود ... قصور ... علیه ...
و افکار ... اعصم ... دولت ... رخی
داشته ... مملکت ... گشته ... گرز
عزت و دولت و اعتبار ... میرزا ... نام ... از سلسله جلیله سادات
... اکبر ... احکام ... میرزا ... ثانی
... مرضیه ... در آورده ... میرزا
... مملکت ... دل ... میرزا
... میرزا محمد اشرف و اوسط میرزا ...
و اصغر میرزا ... داشته ... اوسط ...
... مملکت ... والد ... میر
... میرزا
اشرف ... مملکت ایران
و ملات ... عتبات ... حرمین ...

با اهل و عیال و دولت و اقبال از راه دریا حرکت و بعد از تقبیل حضرات
عرش درجات منصب وظیفه گردد و بشرف ملازمت سایه ظل اللهی حضرت نفس نفیس فراز
شرف بار یافت که بلیه طاعون از [illegible] خانه هلاکت بر روی اهل عالم گشاده
دریه لوم گشوده میرزا محمد اشرف را با جمیع منسوبان و متعلقان دایره رحمت ایزدی واصل نمود
و دو پسر از او بعضی [illegible] بلیه بر آمده محفوظ و مصون ماند یکی میرزا ابو القاسم که در عنفوان
جوانی جامع جمیع کمالات حقیقی و نفسی در درجه علم محمود و ممدوح ابنای زمان و اولوالعلم محمود بود
ثانی میرزا عبدالکریم در آن ایام بسبب فرط اطلاع در علوم ایران و طبع موزون شیخ تخلص
میکرد [illegible] زبانی بیشتر مایه از برادر کلان خود داشت که میرزا ابوالحسن نام داشته
بود و با وجود صغر سن که از سانحه طاعون نجات یافته بود فرار اختیار کرده در اوایل ظهور
کریم خان زند از راه شوشتر و بهبهان بقصبه وطنی در رسید و بوصال برادر دولتمند رسیده در مملکت
فارس دولت یافت تا که در سکهام طاعون آن زمان بود که میرزا محمد علی مشهور به کمال الدین
وطن جدی در قصبه کازرون توقف نموده قصبه مذکور را مرجع ارباب فضل و کمال نمود
میرزا محمد سعید نصیر است مرحمت جد آن بزرگوار میرزا فتح الله الحسینی الکلابی [illegible] گردیده

جهه بصر آن ذات در ایام طغیان جور و ستم بر اولاد زکیه تبرا از سلسله جلیله از امارت و ملکداری
بعد بلیه بی نشانه چنانچه میرزا فتح الله الله با جمعی کثیر و جمعی غفیر از سکنه مکه معظمه وارد برینه
شرفیه گردیده در داخل روضه مقدسه منوره سیده برگزیده کائنات صدیقه طاهره سلام الله علیها
با صبر شکیب و تحمل اطاعت خطاب مستطاب حضرت الله و بسر منزل مقصود رسیده اکنون آن
سلسله جلیله را خطاب و جواب در سینه صحت نسب خود دانسته در اظهار نسب خود
ثبت نموده اند و این حقیر را صحت نسب اتصال با آل الله جلیله و مجاورت آن آل
در آن قصبه مزبور را در زمان الفت صحبت نموده در دربار گرامی ملتمس اظهار آن
فرمان مملکت فارس که مزبور و متصل آن صوبه و لواحق نموده و اکثر از اخوان و اقربا و حکام آن
در آن زمان در دولت ایشان بحضور نصرت مآب و مقصد [illegible] ظهور نمودند و منظور
جهان نهاد و [illegible] در خیال عارف بالله و دانای اسرار حقیقت آگاه
که مزار آن عالم در دلنشین و حقیقت را در ملک کشف و نظم اوضاع و بروز
خورشید فیض از زوال و زوال محفوظ از سقوط و دوام حوادث نگردیده
که در آن فضل حضرت ایشان فرود آمده صورت یافته افضل در صنعت علمیه

با صلاح اتفق من استنشار نور اله الطاهر و استضاء ضوء آله الطاهر الذی لم یکن فی

معرفة الحقایق له ثواباً

جاری از آن شیر ... کار از آن خضر چاه آب	قطب الاقطاب ... رو در دین محمد بیان
از صورت معنی او که برش ... اشعه	و در طی دم ... دل لبش ... نظم ...
دین ... از آن ... ملک ... [illegible]	صورت ... از ... کن ... نظر ...
نعمه سخن ... از صورت ...	در ... آینه ... و ... از ...
هم مصطفی ... که ... از ...	... نجم ...
و کاملان ... و الله ...	... اوج ...
خورشید ... جمع الجمع جوامع ...	هم از لوای حمد ...

غفران ... محمد و ائمه اطهار ... که ... سر ... و ... اقتدار

و سرور ... صورت معنی ... از ... الله ... و ... اعظم ... تا

دست ... و ... در ... تمام ... محمد رحمت ... آن

و حسن الرحمن که ... در طریق ... ابواب ... این کتاب را

بنادر

بر ذوی بصائر اولو الالباب مکشوف می‌سازد. **باب اول** در حقیقت و چگونگی بنادر واقعه در

سواحل دریای فارس از بندر محمره که در کنار شط العرب واقع است تا بندر عباس که در کنار

... واقع است که مبداء او از جزیره ... در سمت ... و بندر عباس در کنار

... واقع است ... بندر ... **باب دوم** در چگونگی

حقایق جزایر ... در بحر خلیج فارس واقع است و ذکر هر جزیره را در مقابل هر بندر که واقع است

متعرض گردد و هر یک از این دو باب منقسم به فصول ... فصل متعدد ... ابدای

دعوای ... در تبعیت آن بندر و جزیره از آنجا که بندر محمره از سمت شمال اقصی بنادر

جمیع بنادر و بندر عباس از جانب جنوب ... ظاهر است از هر طرف شمال ...

منحصر است از آنجهت ابتدا از بندر محمره نمود و ابواب حقایق و چگونگی آن را از جهت نظام

کتاب گردانید **فصل اول** در چگونگی بندر محمره محل بنای آن در سمت شرقی شط العرب که از اجتماع

آمده از دجله بغداد و شط فرات ... در ده فرسنگی قبل از وصول به ام البلاد بصره که از

... است ... قریه ... آن ... آنجهت ... و ...

و ... آن ... است ... جمیع شط ... که از اطراف ...

که از اول رودخانه‌های بزرگ است که از یم رنجبر منبعث و انهار و شطوط بزرگ گشته در شط
العرب میریزد و از آنجا در خلیج دریای فارس خلیج از بحر محیط میریزد از جمله شطوطی
داخل شط العرب منشعب میشود رود کارون است و شط مزبور بشط العرب از پس بروی
بصره میگذرد و منبع بزرگ در سمت غربی شط مزبور واقع است و سمت غربی شط مزبور از
نجد و عربستان میباشد و ما ورد دجله و دران نخل خیز نیست و در سمت شرقی شط العرب
بر فارس واقع است و بنادر متعلقه بمملکت فارس است و رودخانهای عظیم و انهار بزرگ
دیگر جای که از کوهستان و اطراف بر فارس واقع از مرتفعات میریزد و الوار قبایل و کارون
دیگر کیلویه و شوشتر و دزفول و حویزه و بهبهان میگذرد و کلدار سمت شرقی داخل
شط مزبور و در خلیج دریای فارس در غربی آن خلیج عوض جولتان و نجد میریزد
دران شط و دران خلیج حائل بین البحرین از بندر محمره در زمین متعلق بارض فارس جمال
فرسنگ مسافت است تا به بصره از طریق خشکی دارد و در شط با ... بعلاوه ...
مدت طی راه ... و بندر محمره در کنار رود کارون است ... از شوشتر ... که
نخل ... محمره میرسد شط عظیم میگردد و نظیر فرات و دجله در ...

دلاورانی در آب اهل دانش و اولو الالباب اعزاز بر دجله و فرات ترجیح داده‌اند
بعضی وجه امتیاز شرح بهمی شمرده‌اند که فرات و دجله در عرض بلاد تابع دولت علیه
منقبض میشود و برودت هوا میکند و شط کارون در مملکت میرود که حاصل کرمی را دارد
بر دجله و فرات و دجله مانند باشد نهر شط میرود ... و رود کارون داخل
شط فرات شده با فرط عذوبت کمال رطوبت را دارد چنانچه اکثر اهل آنجا نقد
کرده در تابستان محتاج برف نیستم الحق جمیع اوصاف ... و صفات ... درویجی
آب شط کارون دران ... با ... و ... چنانچه ...
بصره ... از آن نیز ... جانب رود کارون است در فاصله ...
کثرت و جمعیت و ابادی ... واقع بصره که اکنون خراب است و در جنب جنوب
نیز قلعه مستحکم و دیوانات و مسجد و جمعیت اعراب کعب است و تسلکه از جانب شیخ کعب
در آنجا ساکن بصره ... محصول النخیلات و انهار ما ... در آن سمت
... فاصله از شط العرب و غیره ... و شیخ فارس ... الوز ... شیخ
سابق ... احاطه بصره و شیخ ... در سمت شرقی محمره ... تمامی

بندر را تموده است چنانچه این سرزمین مدتی است اعراب کعب متصرف بودند محمود پاشا عالم
و تنبیه آنها را از روی کمال شأن اراده نمود سرزمین را که در تصرف نجد در دست اعراب کعب بود گرفت
و در این بندر جزیره است بنا در طرف شط دجله تقریباً شش فرسخ از شرق شده بلاد
مملکت فارس از آبادی شوشتر و فرح آباد و دزفول و حویزه و بهبهان و کازرون
و مجاور این بندر ابوشهر و مضافات آن که بندر ریگ و گناوه و دیلم و بوشهر
باشند در این مجاور بازارها و کاروان سراها و حمامها و قهوه خانهای خوب در این
محل برپا داشته اند و فرح آبادی [illegible] رسیده بود که کرایه یک حجره از کاروان
این در سالی ده قروش عثمانی یا نصف عدد روپیه هندی از بابت رایج شیراز است و لهذا
[illegible] از [illegible] باید که از تجار [illegible] بسیار صادق شمار [illegible]
الحال که بندر محمره در آبادی و معموری و کثرت [illegible] و جمعیت تقریباً نصف [illegible]
[illegible] بندر [illegible] شده اند [illegible] و کثرت [illegible]
این دو بندر [illegible] تقریباً نصف [illegible] حلب [illegible] این حجره
[illegible] بندر [illegible] آبادی [illegible] اکثر التجار

اما عمده المحمره که تجار حمل و نقل مال التجاره بمحمره رفته بود و قبل از آن وزیر بغداد
که اموال خود را [illegible] ام البلاد بصره [illegible] بندر معروف [illegible] ماه در این
بندر تجاره حمل اموال خود توقف نموده ام از اول طلوع آفتاب تا هنگام غروب البته
کلها زر و سیم سکه گشته از سر کشتی دست بدست [illegible] ملاحت اجناس که از حد
تعریف و توصیف برون است و سمت شرقی شط العرب که ارض فارس و بندر مذکور از آن
واقعست از اول خور [illegible] رسیده [illegible] خلیج بحر فارس تا [illegible] که محاذ است
ام البلاد بصره واقعست و بندر محمره در زیر این [illegible] در جنوب این چهار فرسنگ راه
مسافت دارد و تمام این سرزمین نخیل [illegible] قلعه معمور
آباد در طول شط العرب در طرف شرقی که [illegible] فارس [illegible] که کلا در تصرف اعراب
کعب است و آنها دو طایفه بزرگ و باکثرت و جمعیت میباشند یک طایفه را
[illegible] میخوانند و طایفه دیگر را [illegible] و در این سرزمین صاحب قوت میباشند
و این دو طایفه بسبب خرابی محمره [illegible] آنکه منفعه محمره را [illegible]
شیخ المشایخ شیخ ثامر خان بحکومت [illegible] برقرار [illegible] و منفعت [illegible]

این نهر را خور محمره در قسمت جنوب نهر از غربی ساخته نهر در راه این و زیر و خانه ... زرع
و طایفه ... در ... در قصد کشتی بر ساحل محمره برابر ... بر ... در این
با جزیره ... بسیار ... قبل از ... به ... اسباب ... خود ... ایل ... قوم
و ... به اصطلاح ... در نعمت خود ... و فرار ... کرده ... از ... جدید
از فرار ... جنت ... در میان ... سیر ... معمور ... بهم ... کلدانی
نهار ... بسیار ... و ... که از ... جاری ... در ... شط محمره
بی ... ملک ... غرق کرده ... جاری ... به ... زیر ... بیگم
... قوم ... از ... بر ... شده ... جات ... نبات ... است
و غیره ... و ... دست ... بعضی ... نهاد ... بعضی
فرار ... کرده ... بحث ... در ... البلد و البصره ... ملک ... انهار
از فرار ... طبیعی ده فرسنگ ... ست ... دو ... سی ... زیر ... سر ... است
و از نهر محمره تا فلاحیه محل ... شیخ ... است که ... نهر ... است
دورق ... شط ... قسمت ... در ... جانب ... و ... در ... در ...

باصطلاح

که با صطلاح لسان اهل آن الایلم و شوش یعنی ... مینامند ... و ... که در شط
العرب واقع است ... ساخته از نهر محمره تا فلاحیه ده فرسنگ راه است اکثر در
عبور ... کوچک است و ... آب نهر از کنار شط ... می ... از ... رود ...
و محل محتاج می‌شود بعبور از شط که باید ... کشتی ... آب ... در ...
نشسته و آب ... از شط عبور کرده ... شط ... است که رودخانه ...
... در رودخانه ... متوجه ... فلاحیه ... از ...
از وصول این رودخانه بفلاحیه چهار فرسنگ ... شعب بر پنج شعبه ...
که هر شعبه آن در میان فلاحیه ... اهل فلاحیه ... کوچک
دورق ... واقع است ... کلدانی ... در ...
زراعت برنج می‌شود سی فرسنگ ... فرسنگ ... سطح ... چنین ...
افزون ... اعراب ... است ... زراعت ... فاصله ...
و دورق ... شط ... کلدانی ... عرب ... که از ... انجا ...
... کلدانی ... جمیع ... جمیع ... آن

... زراعت ...

از بنادر دریست از انها ظاهر آن از بنادر است الله بوشهر دور از بندر شیخ و الکان برانهاست

دار کرت صهنا که قریه از اراضی ایران است که باغ قریه دیگر اباد و معمور بساحل [illegible]

ده ملدی [illegible] بنادر [illegible] که کلاتها و قلاجیه و محمد علی بن شیخ نام خان است آن

زراعت نخلی و صیفی میشود از اطراف اربعه ملوک متفرق شیخ نزار کرده

منزل در ده منزل میشود که کلاه از وسط جراحی و زیر ایران آب گرفته زراعت میشود

قلعه و کوه اشجی و مزرعی و ثمار انها جایی از شیخ نام خان است بلاده قریه محمره و [illegible]

~~از ولایات قریب اقسام اعلام الاهبد البصره~~ و در حقیقت بندر بری است که مرکز خزائن شیره

دو الکوت اسم البلد و در شمال سر آنکه دار الاضی جانب شرقی شط العرب

من جمله تر جارس است از کنار دریا که خور البصره میرسد تا کردلان که در کنار است

بصره واقع زیرا که بصره در سمت غربی شط العرب است که ارض نخل و محبوب

و کردلان در جانب شرقی شط العرب تفاوت در جمله [illegible] شنیده [illegible]

طول و عرض تفاوت در بصره اکثر است فرسنگ و در [illegible] تا فرسنگ

دو فرسنگ [illegible] است بلاده بر دیگار [illegible] بیست و پنج و [illegible]

[illegible]

و انگور و انار و انجیر و زرد آلو و نفت الوده و انگور فراوان که سرحد بر وی گرمسیر بر دو بندر نجا

موجود است و کلاه در زیر تصرف شیخ نام خان است و هر طایفه بزرگ و کعب

که اولاد [illegible] سال [illegible] در اهل نهیر و در کنار شط العرب در سمت شرقی که

بر فارس است جهی و [illegible] قلعه اباد و معموری باشد و سرب طایفه کعب است

و محصول اهل نهیر را کلاه شیخ کعب از خرما و غیره متصرف میشود و [illegible]

زراعت از اکاره است و قلاع بزرگ کلاه در اطراف شن بر بالا و افزار [illegible]

درخت غالب از چوب نخل است و در عرض و طول اهل نهیر بقدر رسیع [illegible]

محصول اهل نهیر قلعه و [illegible] از رعایای کعب یکی از [illegible]

محصول اهل نهیر منتها نیز و زراعت غله و شلتوک زیاده از حد و ارزن و کلاه

ان منافع متعلق بشیخ کعب است و از قلاجیه تا قریه [illegible] به سدیره

هشت فرسنگ راه است که از راه آب و خشکی مرد [illegible] عبور میشود سدیره بزرگ

محل زراعت زرکان کعب است [illegible] دارد [illegible] در کنار زراعت

جو و کلم [illegible] و از جمله مضافات شیخ کعب است و [illegible] خانه داراست

برزمین نشسته مشغول زراعت می‌باشند و در تصرف انها از روزگار خواجه مهنا بوده
که از شرح آن طول کلام لازم نیست و ده بزرگ زراعت منقلب بشیب و قاضی ایشان
در بین راه سبز و بر دریا میرزا و از طول کوه تا بندر بوشهر چهار فرسنگ راه است

فی ازرایا

خصائص بندر بوشهر یک فرسنگ و نیم از دریا دور است و از دریا خوری بشهر
ملحق است و آنجا فرح حوض دارد بر در شهر که در هنگام مد دریا آب
دریا تا نیم فرسنگ بندر بزرگ در آن حوض می‌آید و بغاین کوچک و متوسط تا نیم فرسنگ
بندر می‌آیند و آنچه محمول بغاین است از انها بیرون آورند و در آن محل
می‌باشد و از آنجا حمل کرده به بندر می‌رسانند و در بندر بزرگ قلعه که بر یاد اشتها از
یکصد هزار روپیه قوم و آن را می‌نامند و اهل آن بندر قبل از طاعون بسیار بودند
بر از دست و کلانتر بر سبب طاعون با وجه المرام اباد شدن در زمان بزرگ منحصر
در آن بندر نیم و اکنون هم بیست قوم از تشیع بسبب شیوخ کعب می‌رسند و دیگری
انجا را حصین از خرما و ماهی است و آب شرب ساکنین آن بندر در سمت صحرای آن
قلعه پیش روی دروازه حوض دارد و تقریباً پنجاه قدم از قلعه بیشتر حوض آن

ان قلعه بندر است و در اول عقرب از آب بارش مملو می‌شود و در شش ماه تابستان از آن
بارش آن طبل را کفایت است و در شش ماه تابستان آن آب تمام می‌شود و در آن عزیز
جا بهای جعفری ... است بسبب مجاورت آب بارش و در شش ماه تابستان
دیگر از آب چاه که بارش عقرب رفت باید با قدر کفایت نباشد آب آن
مایل لوزی ... و در ... می‌شود و از بندر بزرگ تا بندر ... که در کنار
رود ... واقع است دوازده فرسنگ راه است و در نهایت آنجا اکثر ... زراعت
و نبات ... نیست مگر بعضی از نباتات که منبت انها ... زراعت ... برج
ان بندر در سالی ... تخمیناً ... و یک رأس گاو بسیار خوب
شیخ المشایخ شیخ ... و در آنجا نخل ... مختلف ...
نخل بسیار ... طرف ... کلی ... شیخ کعب می‌شود و ...
... نخل ... عوض ... نخل می‌گیرد و عدد ... نباتات
بندر ... خانه ... تقریباً ... خانه ... ماهی ...
حال بندر ... می‌باشد ... و ... بصره ... و زراعت ...

بحیره زره و یک نفر بوم با وصف در بلیت از رسته در آن شهر یافت میشود
در وصف آن شهر است که الحق مرا از شهر زرنج از آن شهر است که گفته بیت
فبلدة المعمور محشر الترب فيه سوى القبور لم نجد لب في خطه حكم ذوى المدارك
لله درى من حل بذلك فبلدة ليس بها انيس الا اليعافير والا العيس
قد ذهب فيه سنة الآباء معهم وهم اضحى انفاس مردمان این سرزمین
از اولاد عرب اند و زنان آنجا لباس طلبی عربیه و مردمان ایشان عرب
لباس می پوشند و هم بعربیه و هم زبان عجمی تکلم میکنند [illegible] بهتر است
در کنار نهر از رود هیرمند میگذرد و واقع و بند آن نهر در زره است که منبع آن
از آب رود هیرمند است و چشمه ها رخنه فراهم آمده از پیش قصبه چخانسور عبور
از ما هوررست و کوه است و کوهستان بسیار میگیرد و ته فرسنگ در غربی قلعه کلاب
و کل که در آن آبادانی است و افتاده در این سمت رود این میگردد و در قلعه عسکر
از فراوان رود آن وادی خاک آن آبادان است با ده خانه خیرآباد که در سمت جنوبی
سه فرسنگ از نیهبان ساخت در آن جای است و در قریه بزرگ با ده خانه از زره [illegible]

چخانسور

که از چخانسور آمده یک شب و فراوان رود آن از آن انهار بریده آب بجهت زراعت
بر داشته تا بقریه که آن را کوت مشایخ میخوانند و شاه و سرحد واقع است بیابان
شیخ کعب و حاکم نیهبان و در عهد کریم خان زند از ضعف ملوک زیر دست شیخ
مفوض داشته تا اکنون تصرف شیخ کعب است و قریه اباد معمور از ملوک زابل است
مدت احوال شیخ کعب است که یک از ان انهار نهر بندر است و آن نهر در فرسخی
دکانهای باشد و زمین زراعت محصول آن بسیار دارد و در کنار شط و اقعند آبادی آن
در طرف غربی است و در طرف شرقی آن نیز قدر یکصد خانه میشود و سمت جنوبی
آن تا شهر زرنج یک خانه مخصوص دارد و بازار نیز در آنجا است قدر چهار ده
دکان از هر صنف و کسبه که از اهل نیهبان می باشند و چهار مسجد نیز در آنجا است
که اکنون خراب است آن دارد و اباد و دیه خراب است بعد از آن تا قرار صد مرطوب تا سنجال
هنوز به ابادی مشهور داشته بر نیره و در قلعه آن چهار هزار قدم و ثلث فرسنگ است
هست و اکنون قلعه آن خراب است و خانه خوارب هم در آن قلعه بسیار است قدر یک هزار و
خانه وار اباد و معمور و یکصد خانه و ده خراب از دو طرف و در آن حوالی قریه خضر نام

از جانب شیخ کعب ضبط می‌باشد و در عهد دیم [illegible] مجبور اطاعت دولت و در سال‌ها انگلیز از روی
ثانی الشیخ کعب مردم و منبر زیر کور از دریا به فرنگ بعد دارد و شط هندیان تواطی
عمق که دارد از آن بر زمین سوار می‌شوند تا بند و بلاد به گاو دلسته است می‌شکنند و ...
کار دارد بر فصل تقتضای وقت بعضی سرآورده و در یک فرسنگی آن منبر از کجه
که هر شط را از گله بحری که اهالی لنجه و اسکله‌ها و در آن صحرا چند بنای بسیار کهنه داده
دوازده هزار اصطبل گله بر پا داشته اند و اطراف دریا تقاضای بسیار راه و شهر
بیناهی دارد آنجا بقعه شاه عبدالله بن موسی بن جعفر صلوات الله علیه است فرسنگ
راه است و نیم در کنار دریا بر سر تپه واقع است و نقر رحمان نگاه خانه در جوار
آن نشسته دارد زیارت بر روی معابد شنبه هر کس از هر جا وارد آن بقعه می‌گردد مسجد
هر حاجات آن می‌رسند و ایشان جمعه برادری یک شنبه و هر روز جمع تر دولت
هر کدام صحبت دیگر عطیه از نقش و اردو بر همت صاحب جمع زیارت سر زمین با کمال
قرب بود به علت سنگهای دو افراز که کشتی از ترس کشتی عبور نمی‌آید کمتر روز قطار
کیفیت کمک نیم منبر است و در آن والا نظام تا منبر ردیم و فرسنگ دیم راه است

خانهای اهالی بندر دیم

خانهای اهالی بندر ردیم در قبله شتر و جاعت لیراد در دشت در آن سکنا دارند و قیمت
و سروته قریه در آن بادیه و جاعت لیراد نشسته اند و واقع و مداخل انها زراعت
نخل و آب بر رسب انها و تمام از چاه می‌باشد و غالب این جا نخلستان و ناکوار و چاه
نزول رحمت الهی که انها زراعت می‌شود در زراعت نخل انها بغیر غوب معطل چواد
که آورده است نخل زراعت و نحو خشم تجارت بغیر از و چاه که نزول رحمت حق بر دشت
فانی مطلوب انها است و ایشان با زراعت و مزرع زر گاه این طایفه ریشی بندر
کلکه و طرح اهل قرار و واقعه در آن دشت با آب مشرق و صحرا در زیر ایران و کوه
مشرق و بدرود و محصول این را از خصیص بعضی بر ۲ آنچه بار رحمت در وارد
خواهد چشم ابر و ابر در راه نزول رحمت سنه آتیه دارند و با اطلاع این جماعت
جمعدار بسیار رسیده اند و احاطه این صحرا کلکه دارد و منبر ردیم و اهل دریا بار کلکه
تنگستان بر بالای فارس و بنادر واقعه در نجه نجه خرم غنه بندر ردیم آمده و عای
اکثر اهالی دولت چند دار عشور غنه سبب و تقریر است که نجه عاملان از جمع عشور چهل تومان
خود را کمک بر سر آورده در سنواتی که غله دشت لیراد خوب باشد و غلات از کر

نیز مدرسه محمدی شیخ داود از علمای آن محله بوده و مرشد و مشایخ خلیفات همه از این بزرگوار
عالم فقیه از بیت درویش نظر یافته در عهد مرحوم حسنعلی میرزا مرحوم شیخ عبدالرحمن
ترتیب اینها را در دیلم و کناره دریا رواج داده حضرت خلیفات کوچک
شیخ مرحوم ملا سکندر شیخ رحیم در فکر به لطافت آوردن اینها افتاده چراکه
این بزرگوار خراب کرده در ظهور طاعون فوت شد با نه نفر با عمره جمعیت بنا در محله
طاعون رفت قریب از نتایج بانزده که خلیفات هزار جمعیت کرده در قرار البصره
بعد از دو ماه وفات شیخ نصرالله خلف مرحوم شیخ عبدالرحمن قائم مقام پدر
این بزرگوار تا از خلیفات او را محترم داشته با نه نفر خارج مانده خلیفات
زنده و ایشان در این بزرگوار را مرید خیال آبادی گذارده حضرت او را بنجا چند مرتبه
نقش عهد از شیخ نصرالله دیده از بیت شیخ بزرگوار خارج جمع نشینند و حفظ خود دارد
می دهند خاصه اکنون شیخ محمد زاده جمعه انسان با نجار و بند باز سرا در را
گذارده بس کوزه بزرگ را که تا جر به اینها و که قوی نفر باهر کره وارد
نیز بانه بعد جمعی جمعه قرار احتیاط حضرت خلیفات بزرگ تر از کار جمعی بازمانده

وحفظا

و حفظ خود مشغول می باشند و نیز این بزرگوار اکنون کمال بصیرت خانه دار از ...
ذخیره نشسته و نقیه چهار و پنج دکان در بازار آن است و اکثر سر دکان از آنها
کسبه مختلف الاوضاع ما کی از بزرگی بهشت دکان و عطاری شش دکان
و باقی خیاطی و سایر کسبه مختلف نشسته از دو قلعه آن که اکنون دیوارها از آن
خرابست ملحق از محله قدیم مربیه در دوره با تاریخ قلعه آن در دولت حضرت
خلیفات در آن کسی از جمله مرحم قوم مرشد و کمال ده دوازده خانه دار طایفه
خلیفات قلعه بزرگوار ضبط نگاه داری میدانند و غیر از اراده می دهند و که شیخ حاکم
تعلیت حدود العلمیات از شیخ نیز راه نداده و منافی نیز واز شیر ... تا قصبه چهار
فرسنگ جنوب آن واقع است و از آن مقام امام زاده امام حسن با مقام چهار فرسنگ از آن
امامزاده امام حسن عسکری علیه السلام است و در کنار دریا واقع و کمال سبز و چهار
خانه آباد و خراب در آن است و از آن مقام تا کوه یک فرسنگ است و کوه
بزرگ از شیخ فرسنگ دیلم بجانب جنوب یک فرسنگ کناده که هم نیز از بیت و پایان
بر این در دولت ابیات ... و مال از ... از شهر محروب است

وطول که تنگنش فرسنگ است که در کنار دریا واقع است و جمعی جهت تجارت ساکن
از یک فرسنگ تا دو فرسنگ و کوه بزرگی بغیر فایده نیست مگر در فصل بهار که علفها
جهت چرای مواشی روییده در آن سال میچرانند و سنگ بزرگی که نیز از آن در طرف بلند مختلفات
جزیره دیگر جهت سیه چلبی شیرازی منصور خان که پیشتر از آن حاکم بهبهان بود بعلت حسن سلوک
با طایفه مختلفات در ساحل نگهدارد و جهت لنگر گاه جهاز به بندر مخلف الکرن
هم جمعی از اهل آن مرتبه بعلت شیخ الشرفا و عدم حضور ساکن آن هر روز در جوار
زرات **حقایق تحقیق جزایر که در محاذات هرمز و بندر بهبهان و دیلم واقع است** در محاذات بندر هرمز
و بندر ریگ و بندر دیلم و در میانه فارس و بصره دو جزیره واقع است یکی از آن
دیره نام دارد و ثانی تنب و جزیره دیگر تنب بی آب و غیر مسکون و جزیره تنب دیگر که
حالی دارد بعلت جزر اطراف آن دو جزیره نیز گرد بغیر از معتاد خارک عنبر
سایر اهل دریا بر دور آن دو جزیره دشوار است زیرا که بیم شکستن کشتی در حوالی
آن جزایر بسیار است و مسافت میان جزیره تنب و دیره و خارک و خارکو
رانده است هر روزی جهاز در لنگر باشد **بعضی جزیره دیگر که بصره و دورق و غیره است**

جزیره اول مرکب است از چند تا که ثانی به جزیره و ثالث کمرون و رابع کربان و خامس
به جنب و سادس به سرکیس و سابع به جزیره و در این باب جزیره بطاق در جزیره
هم نیز بسبب و بعلت عدم آب دارا آبادی آن جزایر بسبب آنکه بستیها ریگزار رفته
در آن بعضی میگردانند و اهل جزیره خارک در باب در واقعه در آن اطراف خلیج فارس
که از بعضی با خبران آب و آذوقه جهت روزه را داشته در آن جزایر میبردند و جمع دارد
از آنکه بستیها محفوظ نیست و دیگر جزایر جنوب این سمت بستیها دارد در بار آن
دلال آن جزایر میگرفتند و بعضها را حفر جزایر جهت آنکه از کمی راه آنها دارد
به آنکه وجوب میگشته در زمان آنها در بیرون کشیده و بعضهای آنها را در آن
به بازار بصره بصرف فروش میرسانند تجار پوست آنها را خرید بصره و مملکت
شهر و دستها منفعت شده و از مقتضی وقت مبلغی جهت روده به مصرف فروش میرسانند
حقایق احوال بندر کناوه و ریگ کناوه نیز بندر است که جهت در تصرف امیر یاور زمان بعضی
معمور و آباد و الحال خراب است که از توابعات بندر ابوشهر محسوب است
و خراب و ویران و وضع آن این است که از آن تبار اهل زمان تا آنچه از آن

سرزمینی سنگی واقع است چهار محال سبتا که کلاً مساحت سه ربع فرسنگ در گشت
آبادی لیکن وحالا کلاً خراب گردیده دور در جنب شمال قلعه سنگی محکم داشته
که اکنون اضعف حصار او برقرار و اضعف خراب و تعمیر یکصد خانه از آن قلعه
تا خانه قاید چینی که ابهی شیخ نصر است آبادی دارد و تعمیر کلیسه و بیست خانه
نزدیک است جنوب کلیسه قاید عبدالله نام است و پس از آن در جانب مشرق
نیز سه چهار قریه دیگر نشسته اند و هر قریه که بجعلیع اینها نسبت به خوب محکم
جنوب خانه قاید چینی را نسبت به قاید دیگر آنسه تعمیر شصت خانه وار آباد و خرابه
دارد و مقابل شش جهت نیم خراب و خرابه محکم و در جنب آن واقع است از
بنه بابا شاه علی می باشند و آن هم پنجاه خانه وار از معمور و خراب مشتمله
دیگری نیز دارد و در آنجا نیز کردار از جنب جنوب بنه عبدالمؤمن نامی است
و شصت هیچ خانه از آباد و خراب دارد و از طرف شمال آن که قلعه واقع است
تا آخر آبادی بنه عبدالمؤمن است سه ربع فرسنگ مسافت است و از آن رجا در
خوب و عمارت و قصور عالیه نیم خراب بعضی می شود که بجنب آن نیز آباد و معمور ...

از آخر آبادی تا لب تیرین بسیار از نخل و انجیر و انگور و لیمو که فصیح از رد تا جلب
الله قرار از این باشند نیز سبت گنبدیاد ده و از ده هزار نخل بر باد و بعد بار و بسیار نخل بر
نیز کار بسیار تعمیر صرف چیز زراعتی جهد دارد و اهل این بلد کلاً از عشری و صاحب
گاو و گوسفند لطور صحرا نشینان و خوردنی بسیم دارد و محل لشکر سفاین و صید
نیز در آن بسیار می شود و از گناوه تا بندر ریگ دو فرسنگ و نیم راه است یعنی
تا خور گناوه و از خور تا گناوه نیز نیم فرسنگ که کلاً سه فرسنگ راه است و در این
اوقات کمال ویرانی و خرابی دارد و خلق آن بندر جنبه لنگه زنی زراعت
آن بسیار و بلوک زیاد که بندر بزرگ نیز جمله آن محروب آ فرار شعده و جا
خیر بخش بسیار دارد و بشرط نزول رحمت الهی اکثر زارع و دهیه شماران سال این از ده
دکا و نیز در فرد کاو نشسته و آن ریح نیز زراع دیگر فته از الکاف فرزی شبانه
قرار رسیده و دکا بر زارعین آن فراخ تنگ و اکثر بلد اشیاء بی کاره و در باب
بالمره بکرد و از جمله بی اتفاقی عامل و عدم نزول رحمت الهی در این سنه ۱۲۶۲ در
تمام خوزی عامل از آن بندر ریگ نزار و دولت لال است و قوت ثابت شیخ

شیخ نصر لعلاوه تابع منشأ خرابی آن شده **حقیقت بندر ریگ** بندر ریگ

بندری بود آبادان و امرای زاب در آن حکمران و محرر حروف خود بندر ریگ را

در اکنون او نهایت آباد در حکومت امرای زاب ملاحظه نموده و الحال از [illegible] و دیوارها

عمارت عالیه بقدر پنجاه خانه دارد [illegible] صاحب و دیگر عمارات آنجا خراب

و دیوار و بازار با خراب و کاروانسرا ها خراب [illegible]

[illegible] به عدد [illegible] خانه دارد و در آن [illegible] از عرب و عجم [illegible]

جو [illegible] شیخ نصرخان حاکم آنجا [illegible] گلد جلد [illegible]

نام [illegible] ماه و امرای [illegible] از سلسله زاب [illegible] قسم [illegible]

[illegible] بقدر [illegible] خانه [illegible] آورده ام [illegible] بندر [illegible]

[illegible] بقدر [illegible] خانه [illegible] در آن [illegible] و عمارات عالیه

[illegible] از [illegible] خانه است [illegible] صاحب [illegible] در آبادی [illegible] از

بندر ابوشهر از [illegible] خلاصه [illegible] است [illegible] تاریخ قلعه در جانب

قلعه بندر [illegible] و در آن عمارات عالیه [illegible] داشته و دایر است [illegible]

از جانب

از جانب شیخ نصرخان نایب بود در این تاریخ قلعه ساحلی می‌شود و از دکاکین و بازار

بجز [illegible] آباد و خراب دیدم خراب دیگر اثری از [illegible] و از [illegible] بجز خرابه

نیست اگر [illegible] رجعت [illegible] خرابه‌ها [illegible] پنجاه خانه دارد در آن [illegible]

هست و قبله آن بندر در ریگ و شمال آن سه فرسنگ راه است تا بندر گناوه

و جنوب آن [illegible] فرسنگ است [illegible] و از آنجا [illegible] بندر [illegible] است و دیگر

[illegible] جزیره کهنه در میان جنوب و قبله آن واقع است و در میان [illegible]

که ضلع [illegible] آن که اتصال [illegible] بندر [illegible] دارد و در [illegible] در دریا و [illegible]

از آن جزیره که جزیره [illegible] می‌شود و محاط دریا واقع [illegible] و در [illegible] خورها

[illegible] مکشوف می‌شود و [illegible] را [illegible]

می‌شود و در [illegible] از [illegible] جزیره [illegible] جزیره [illegible]

چهار فرسنگ [illegible] بنای آن بندر در آن جزیره مانند [illegible]

[illegible] از [illegible] آن [illegible] در آن [illegible]

[illegible] آن جزیره [illegible] از همه نوع میوه [illegible] است که بقدر ده هزار [illegible]

و انجیر و انگور وافر بهم میرسد بقدریکه این اهل شهر را اکنون بجنبه بعضی جمیع کلک

خراب ملک نخیل و انجیر حاصله میرسانند بقدر یکصد خانه وار در جا بجا در دالان حجره ساختن

داشتند اینها باغبانان نخیل و جنس از محصول زراعت شهر و باروزر و از دو ضرر فتح

کاران شهر بلوک ششیان کناره است و بعد هیرمند بلوک دشتستان است و آن گول

لطافت شهر رودبار ویران و جمعیت آن متفرق و در تصرف خان نام حاکم آن بلوک

معزول و کیسه عالی و هیچ حکام علی برادرخانه و حوالی جعفر بیرون و در حصه تکمیل از دو را

دلیرات شده و حینی ان مزار خود مشغول جمع آوری متفرقه آن بلوک و حاصل

جزو لنجش در سه بلوک دشتستان مثل ششیان کناره مزارع و حلدث آن بلوک

کلا در شهر و دیگر مصرف میرسید و حال بسبب خرابی آن شهر را از اهل نشیف

و همچنین در حصه سو و در بار... آباد و جمیع ملوکات دشتستان آب به اولاد هیرمند

دارد شهر از زره تا دهوصله چند ... قلعه آباد و معمور در حصه سرور و بار آباد

واقع چونکه از زمینات این آباد است در تمام اولاد بزرگ رسیده و از شهر تا

تا فراه و دهوصله شش فرسنگ و بعضی فرسنگ هفت و بعضی کم قرار

ده‌وصله

دهوصله مسافت دارد و از دهوصله تا نشیف چهار فرسنگ و از نشیف تا شهر دو فرسنگ

از جانب جنوب یک ... بلکه کمتر راه است و از دهوصله از راه چخسک تا شهر

دو روزه از بعضی قرار ده فرسنگ و از بعضی دوازده فرسنگ راه است و از بنجان

که از قلعه جات دهوصله از روی آب بعضی کشتیها جنبه حمل و نقل غلات

و کاه جمهور ... در بلوکهای دیگر ... را لازم دیده و وجه ... دهوصله ... از

دولت ... است ذکر اوصاف خصائل اتفاق رود هیرمند بار که در بند و قرار متفقه شهر ... لب

از ... جهه بنا شده و بانی تعمیر آن در اول دولت ... شده افغان شده

و کیفیت آن اینست که عرب شیخ بزرگ نام از طایفه ابو ... از عربستان

که از خلیج دریای فارس آمده و در قریه که الحال ... از قرار اولاد محبوب

و ... است ... صاحب ... از ... قریه

بزرگ ... حاضر کرده و در این ... به اولاد ... مشهور است چند

از چوب ... و در ... داشته ... مشغول میگردد و ... عرب

... کار ... کار ... خاصه ... تا نه فرسخ

سفاین و بدین سبب از جهازات نادری که در آنجا می‌شود نام آنجا ابوشهر
نشان بر ساحل آن بندر لنگر می‌گردد و با بدیهه رفته و ترتیب میکرد از آن و در آن محل ارزان جنس
ترتیبات محلی مسکن خود قرار داده لهذا حوزه بر اکثر دیگر در سایر جا در بدین سبب انبار
حوزه بکثرت دیده شده و منزلگاه رواج و هبوب صبا و دبور و شمال و جنوب است
در صحبت طوفان نهایت یا مختلف حفظ سفاین می‌نماید و آن حوزه بجهت اتصال
بزمین ابوشهر دارد که جهازات قرب بدر سبب کاروان‌ها آمده و محمول آنها را
از جهازات برآورده بفاصله ده قدم در ارض کاروانسراها و انبارها و حجره‌ها
[illegible] محاسن آن حوزه آن سرزمین شوره ریگ چاه‌ها با آب دریا متعلق است
ندارد ولی گرچه با نوشه و واسطه حسن الخلاق بانی و بیدرشن آن حوزه می‌کن تا اهل ملیبار
بجهت اهل دریا و زوارق و سفاین آنها و در آن شهر اکثر را رغبت افزا روضه
جنان و از اطراف و اکناف متعبر تجار هر دیار رغبتم کنار آب آمده
و بجهت امنیت و رفتار و کردار صاحب ولایت در آن محل بنیاد و عمارات
عالیه و طرح قصور متعالیه انداخته رفته رفته کار ابوشهر در عهد مرحوم مغفور شیخ [illegible]

حال

حال از دریا بجایی رسیده که صحبت آن حد تو گنجایش جمعیت و کثرت آن [illegible]
دریا [illegible] مرحوم [illegible] کانه در ارض و آنچه از سمت جنوب آن که حصار آن بلده را قلعت
افزود چنانکه در محل خود مفصل ذکر شده مذکور خواهد گردید ذکر مکان قلعه بهمنی و در حدود [illegible]
دریای [illegible] و سفاین سلاطین را برای لشکر آورد در جهت [illegible] قلعه مذکور محاذی [illegible] دریا [illegible]
و آن در غربی قریب بر ساحل بنا داشته و در آن که اکثرش ویران و آثار آن باقی جهت [illegible]
عمارت ابوشهر در تمام از آنجا آن را برداشته از آن عجب و شگفتی [illegible]
آن موضع حاصل می‌شود و قلعه مذکور [illegible] بهمنی است و بنای آن [illegible] بهمن
ابن اسفندیار [illegible] با وجود اکثر ضلع جنوبی آن در اطراف دریا است [illegible]
آن وجه آن اراضی نهایت خوب و صلابت و دوام دارد و صحرای آن [illegible]
و استطاعت ساکنین ابوشهر با وجود فرسنگ مسافت آب شیرین خود را از آن
[illegible] می‌آورند و محلی که ابوشهر در آن واقع است زمین شوره زار و پر رمل
تا دو میل [illegible] از قلعه ابوشهر از جانب جنوب تنگ و ریگ زار
و منبت نباتات نیست و بعد از آن [illegible] مسافت آن محل زراعت و نخلستان

وجب القطع است تا صحو رشهیر و سه نهر جلیله در ده فرسنگی و نیز فرسنگ
و چهار فرسنگی این نهر در جنب جنوب واقع از رود دریای گلستان نهایت جب القطع آنست
ده مانند انجا انار و انگور و انجیر با دام و پسته بر قرار و همه اله مثمر شده و هجاز بستانی
انها را وانواع ... میسکرد و خراج نیز ... و کلاه و کار گزاران سرکار ایران آنجا
میشود و قلعه بهمنی نیز گرد او را خاک ریزیست بر دور خندق و غالب این کهسار
لقلی صخره است و در این رزهای عقیق ملول بسیار یافت میشود و از میوه جات
انگور و انجیر بسیار و خرما ... و در انجا بعضی میوه ... خاصه انجیر است والله
انگور این محل ... نیست و در باغ ... بقدر سه چهار هزار اصله انجیر و انگور بعض
الکنیم ریاله از چهار صد اصله ریاله خیری نیست و قرار غرس شجره انگور از انجا حیث
در زمین ... حفره ... ساز و وسیع و ... در ده ... این جاده ...
زرع در پنج زرع یا بیشتر ... و حفره از آنجائی ... رطوبات آب
ظاهر میشود و شجره ... در ان حفره ... عرض ... سبب که
ان حفره و تابش آفتاب ... ان حفره شجره ... از رطوبت ...

و تابش آفتاب

و تابش آفتاب نیز نمیرسد تا انکه ... شجره نمیرسد و در ده این جاده را از راه کلیج
حصاری میسازند و ان شجره در ان ... خبر میزنند و ... و در انجا انجیر بسیار
ممتاز بعمل می اید و درخت انگور انجا کثیر الثمر است لیکن انگور انجا اول ثمر
بعمل امده صرف میشود و عمده این نقطه را از کسی که جای راست و خوشه این انگور
یکمن ... و ریاله از یکمن ... ممکن است و از عمده انجا ... خاص و عطر ...
در همه مملکت فارس ... است ... و مخصوص ...
میشود ... جنوب ... محصول غالب ... خرما ...
و تقاطعه ... انگور ... در جنب جنوب ...
میدان از قلعه ... مسافت ... اول ... نباتات ... جلیله
سه فرسنگ و نیم طول و در بعضی ... ربع فرسنگ ارض و در ...
کلاه ... است و در ...
بسیار ... از انواع ... در هر فصل ...
بعمل می اورند ... بسیار ... ممتاز

و جزایر آن بسیار [illegible] و در آن [illegible] قطعه [illegible]
مرحوم شیخ [illegible] و در آن [illegible] انواع [illegible]
و گلها [illegible] انواع اشجار از نارنج و ترنج و لیمو [illegible]
و گلها [illegible] انواع [illegible] در آن [illegible] هر فصل [illegible]
[illegible] قریه است در میان کوه [illegible] شرق [illegible]
[illegible] ده فرسنگ [illegible] دارد و در آن [illegible]
اعتبار [illegible] خاصه [illegible] غالب [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] جزیره
[illegible] در [illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
شیخ ناصر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

بحر [illegible] جنوب
[illegible] است [illegible]
[illegible] بصره [illegible] ایران [illegible] است [illegible]
[illegible] سکنه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] آن [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] مجموعه [illegible] نظام [illegible]
[illegible] عجایب [illegible] دریا [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] اکثر [illegible]
[illegible] دریا [illegible] بصره [illegible]
[illegible] عجایب [illegible]
جزیره [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] نظام [illegible] شیخ [illegible]

کردش [illegible] از [illegible] جانب دریا [illegible] برابره [illegible]
از اصرار [illegible] دارم در علاج مخالفت نکرده با شیخ عبدالرسول وارد
به نسبت آن بزرگوار رفتار [illegible] مضمون الطاف [illegible] صادق آنکه با شیخ رسول
در [illegible] اوقات خود مقطوع و در احوال خود مجبور هم اگر [illegible] ماندیم برای
چنانچه [illegible] از حقایق آگاه [illegible] در حق [illegible] لازم اظهار دارند
تا [illegible] اعتراف [illegible] آن بزرگوار در حق خود اکثر [illegible] زیاده [illegible]
الغرض [illegible] زیر [illegible] الملوک [illegible] و [illegible] در نظم آن دیار
[illegible] عبارت عالیه [illegible] جانب [illegible] در بیان وضع بصره
و بندر ابوشهر و [illegible] از [illegible] قلعه و [illegible]
دارد [illegible] خلیج فارس در قبله آن واقع است و
[illegible] فرسنگ [illegible] چهار فرسنگ
راه است فاصله بین البصره و بحر فارس [illegible] است و [illegible]
تخمین [illegible] اگرچه [illegible] بلکه تحقیق [illegible]

چهار فرسنگ

چهار فرسنگ [illegible] تربیت [illegible] چهار فرسنگ [illegible]
آن [illegible] فاصله تا ام البلاد بصره [illegible] جزیره خارک تا [illegible] بصره [illegible]
دارد [illegible] بصره [illegible] است [illegible] اول [illegible]
بصره است [illegible] شرح [illegible] در [illegible] بلاد [illegible]
سایر انهار و شطوط الاطراف و الاکناف که [illegible] در بحر فارس واقع است
در شط العرب [illegible] خلیج بحر فارس و [illegible] است
و [illegible] فرسنگ راه است تا [illegible] بصره
[illegible] فرسنگ [illegible] است [illegible]
در طرف شط واقع است [illegible] عالم است [illegible]
[illegible] است [illegible] و آنچه از جانب [illegible] بصره [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] بحر فارس [illegible]
[illegible] واقع است [illegible]
[illegible]

دریا چنانچه گاه به فرسنگ بلکه در بعضی اماکن زیاده زیاده می شود در وقت جزر لطف تا کمتر

در مدت سه ساعت بکرات از آن خورها بر می آید و در بعضی مقام کمتر از آب و جزر زمین شش هفت فرسنگ

بیکبار منکشف می شود و در بعضی جزایر زیادتی به بیرون دریا بجز است بلکه دریا است

در روز شب در روز دو دفعه حالت جزر و مد دست می دهد در بعضی مقام برابر ماه و بعضی در

آن جا که او قات طلوع و افول ماه متفاوت است بعضی مقام جزر و مد نیز متفاوت

و شناخته دریای در شرقی نیز واقع است ده فرسنگ طول دارد چنانکه صنف جنوبی

بزرگ تر محیط است بدین سبب جزیره که نظیر ایشان خاصه در بعضی مقام هر دو دریا خصوص در کنار

الفی و آن سه چهار فرسنگ است نیمی و کشتی است و جهار باب ماه در صنف جنوب

الوند واقع است اطراف ملانه اماکه اکثر جهات آن و قبله شهر دریاست

کمر صنف جنوب و محیط است و در بعضی اماکن در صنف مشرقی در بعضی مقام جزر

بر او منکشف می گردد و بر خورهای آب واقع و در آن جزیره سر چهار شهر عرب

سالکی پیاده در پنجاه آن جزیره ماند و دریا یکسان و آن جزیره خانه دارات

چه چهار صد از آن چهار فرسخ الوند بر او در نیز و مشغول و عجایب جاری های بسیار دیگر دارد

کثر علاقه

کثر علاقت صفحه شبستان است زیرا که در صحرای الوند محلات و مواضع بسیار شریف

واقع است به هیچ فرسنگ راه رفتن به الوند چنانچه اهل و شبستان لقای و مسکین

و اهل و شبستان علاقه خود در آن مقام می آورند و در زورقهای کوچک چهار طرف مطلق

اهل دریا لنگرها در بعضی اماکن لنگر در می بافند و هر یک تا آن پنجاه شصت خوار

می بافند نقل نمایند ریسمان و از آن محل در آن رسم است در باب آن دو ساعت

تا سه ساعت منتهای آن مسافت و در الوند می شوند در بیان وصف شهر بندر و دارد و آن

از جانب جنوب لب حصار رود نهر می گذارد و دیگر آن از سمت قبله منتهی بدریا می گردد

و نهر دیگر از جانب صحرا نیز بدریا می پیوندد و در آنجا خبر شهر کرد در وسط آن نهر

و حصار روانست در خروج رو بجنوب و در دخول رو به شمال شد و زده نهر بفاصله یکصد

قدم بلکه قدری کمتر از یکصد قدم دارد و یک برج از آن ها در میان شرق و جنوب دریا

واقع است و برج دیگر در میان قبله و مغرب و برج مشرقی و در میان آن مانند ارار

برج با روئی می باشند لیکن کله قورخانه شاه تیغ او هر سر در آن برج نهم و از

در میان مغرب و قبله در دریا واقع است از آن برج بحر محیط نیز چنانچه کله در سمت دریا

برپاست و مجلس مضبوط شیخ ابو مهیر در آن برج بحری است پل در عهد دیوتات و عمارات
شهر ابوظهیر را که اکنون از رونق و ابادی سابق افتاده مورد آن شهر از باب عمارات
گچ و سنگ در آن جا دارد بعضی خانها سه سر گنبد از در عجایب و اجناد خصوص
ساکن هست بعلاوه تنوع خانه از چوب نخل و بوریا برپا داشته است اکثر اهل
انها فالحال از صعوبت ... و در جمله عمارات انجا از ده باب مسجد عالی با
دو گنبد مسلمان است و سه باب از انها منعلق با هل تشیع و سه باب از انها منعلق
لسنت جماعت و چهار حمام دایر دارد که یکی از انها را دکاکین هست و از
در یک جنب حمام ... و در باب ان دروازه ... شیخ واقع است
و خرابه از از رشت ... از جامع ابوظهیر ... از حمام ... حمام بزرگ
راهی ... حمام بزرگ دارد و هر دو حمام را دکاکین هست و در ان شهر ... گشته
کاروانسرای عالی بنا برپا کرده از ده باب انها اکنون با ... رونق و صفا
و تجار ... صاحب دولت در انجا و در ... انها از ... مخزون
و شش باب ان در ... بواسطه عدم کار ... حاکم ... بعضی ... ویران

دیگر باب عالی جلب ... الصفا در ... باب کلیسیا ارمنی
خود که کلیسا و بازار وسایر ... دراین ... جمعیت و ابادی ان
النفس و ... است ... و ... باب ... نصف ... باب
حاذق عطار ... باب ... حوض ... سبزه ... باب ... باب
و طباخ ... باب ... خباز ... باب ... کاریش باب حاذق
علاقه ... باب ... باب ... باب
... باب ... باب ... باب ... سبزه باب
حاذق ... باب ... باب ... حجامت ... باب
دیگر باب گرما به عالی ... در ... ابوظهیر کیاب
... برج بحری ... و ... قلعه ... واقع
... کاه ... در وسط ان ... و ...
... بنا ... در ... با ...
در ... برایها ... ان ...

جسته و علم را به چوبها و ریسمانها گشته و از هم گسسته است و کنیبار بمیعه یا ب
در آن معمور معمور است و جا بهارها در پرتابات آن معمور است کلید را ب
بجمیع اوصاف شهر ب دیار مگر چند خانه که در قسمت ابو شهر در زمین لان [illegible]
سنگ است و در زمستان آب باران را در جا بهارها [illegible] خط نیز [illegible] قرار از [illegible]
زنجی
آن جا بهار گمرات از [illegible] و [illegible] معموره ابو شهر [illegible] میران راه از [illegible]
دروازه شهر کلید آب بدان نوع نظر آب رعایت [illegible] از دو میران [illegible] حصه از [illegible]
سر راه ابو شهر اول نخلستان است [illegible] آب [illegible] جا بها و کلید دست [illegible]
دیگر قدر از شهر ابو شهر دریا شد و به شهر [illegible] که در حلد دست ابن [illegible]
میرشد [illegible] بیست مجمع و [illegible] است به همین در شهر و حال عرب و [illegible]
حلد دست بیرا [illegible] و در وسط شهر دار ابو شهر جا بها و [illegible] که انها را [illegible]
خصیص
نهر [illegible] و با حمال حلد دست و شرب [illegible] ابو شهر است و در [illegible]
از [illegible] کیفیت [illegible] قریه و [illegible] آب از [illegible]
بجهت [illegible] شیر [illegible] حلد دست است [illegible]

احمد ذی [illegible]

افزایش [illegible] و در نخلستان واقعه در جنب جنوب معموره ابو شهر [illegible] و پوتات
چند واقع است و در آن قرار بعضی عمارات [illegible] و مساجد را غلب و اکثر
پوتات انها از چوب و برگ نخل [illegible] انها حصیر [illegible] به اصطلاح [illegible]
[illegible] در فصول اربعه در هر فصل مقتضی [illegible] بعضی از [illegible]
دالان قرار [illegible] نیز و [illegible] در جنب جنوب معموره [illegible] است اکنون [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] و [illegible] نخلزار [illegible] جا [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] و دیوان [illegible]
[illegible] سید [illegible] و [illegible] مانده [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ نیز [illegible]
[illegible] و از [illegible] سر رشته [illegible] بیچاره [illegible]
این بحر سابق الحال ابو شهر [illegible] نخلزار [illegible] و دروازه
و [illegible] نخلزار [illegible] وکیل [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو شهر [illegible] معموره [illegible]

تا ضلع اورکزی [illegible] [illegible] تا [illegible] و [illegible] که [illegible] در این [illegible]

کردیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

در آن [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

و آن [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با هم تلاقی کرده یک رود بزرگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و منبع آن رود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] عظیمی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صحرای خوست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خوست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوست [illegible] [illegible]

و در صحرای خوست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] در صحرای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رود کرم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دنها بهم پیوسته و میوه‌های آن زمینی با آب و تاب از هیئت در آراسته و دیوارها از حرف
در بسیاری جاها دارند و شیشه‌ها بدیع و بعضی را رنگ و بسیار زیبا است و عرض آن از
سیاه پوشیده و در سالی که هزار و دویست … سال رسم نقاط شیخ انصر… عمل از آنها
بیگر داد از جمله دو عمارت جای و یک عمارت ظاهره ما بود و نیز کرسی‌ها در دو اطراف جوار
بر رو قرار … نیز … ربط و … کوچک اجناس خوردنی … نیز
منصور و دیگر … کرد و دلالت … است و خارج از کنار آنها
در دو عمارت جای و یک عمارت … اینها … و فراوان و … در کنار رود … معلق
بند را بر نهر … و به نهر راست و حلیه که … فرنگ و … کوچک و چهار
فرنگ … صاف … به رشته … خانه و … دارد … گنج
… نیز … خانه و … حلیه … خانه دارد در آن گنج
دیگر … کوچک … و … شیشه‌ها … نور …
… نیز دارند و صاحب کار … ساخته و … از آنها گذشت
و خارج … درخت و انگور … و … الکل در … هزار و … تالان

بعامر در آن … ساخته **حقیقت گذار جزیرهٔ …** در جنب … از آنجا …
بعبارت … قطعه فرنگ … است و … جزیره … فرنگ ارض
و … فرنگ طول است که … فرنگ … از … کنیسه این جزیره
… کرده … در پنج ساعت … جزیره … کرده … جزیره …
… با … قرار در سمت مغرب و جنوب این کرده … و کوه‌ها …
… بلند و … کنیسه این … ساخته و واقع قلعه که … از
… قدیم … است و … این … است … اهل …
ساکنین جزیره در آن قلعه است و در اطراف … حصار … فرنگ و …
کشیده اند و … برج … یک تیر تفنگ … انداز … باروها
ساخته اند و داخل و خارج آن قلعه … با صفا و … قرار
و در آن حصار … برج و … و … الفضا … ساخته اند و جمیع …
… باغچه‌ها … و … اشجار … و … انگور و … انجیر
… و … در … بسیار … قرن …

هم میرسانند و اهالی دریا بار باختلاف نام آن درخت را مینامند و بعضی شیره آنرا
و از نوعی آن نیشکر را رلیای بخوانند و بنا در واقعه در غربه ازار لوی میسازند
درخت بزرگ و شاخ و برگهای آن لطیف بطور ولدان زخم تر
و شکسته و یخنی و فور برگ است و در زیر آن سطحها آفتاب را تاب طی نیست
و بعضی از نوع آن درخت چنان بزرگ میشود که جای یک قلعه میسازد
و در زیر آن از آتش گریزند و آن درخت در بیابان از دفعه ثمر است
و ثمر آن شبیه است در آن به انجیر یخش که سبز میرسد در اول سبز و در وسط سرخ و در
آخر مایل بسیاهی میشود و در طعم شیرین است مایل بحلاوت و مجموعت در
خانهای واقعه در قلعه خارک از چوب و گل و سنگ است و چهار برج
کهنه مضبوط بر پا داشته از و آن چهار برج را از مره اضلا را که از سلسله و لندیز
بعد از و چندی سال که خارک بعد از ساخته اند و جهت استحکام دارد دروازه
آن چهار برج را از الواح ضخیم شاه چوب ترتیب داده اند و در آن صفحه آنها
قریب بهم از چوب درست قلعها را این قریب بهم گذارده و بعضها را ...

منضبط نموده و در آن جزیره اگیمی در آن گاه باقی مانده که از ابو مهیر است و در تاریخ
قلعه آن سر نوقتفنگ چی از طایفه بلوچ گرفته و اهل و محاربت و محافظت خارک
مشغول و در اثر شرب آن جزیره از چاه و تمام چاهها گلدار و شیرین و گوارا
میباشد و قلعه هشت برج که اهل خارک در آن اکنون از سه دروازه دارد یکی از جانب
قبله و یکی در صف جنوب و یکی سمت صبا و در دروازه جسور سه ارابه
بر اراده توپ با سوار و در هشت برج نیز در هر برجی توپ بزرگ گذارده از
ده ارابه توپ نیز در اطراف قلعه بزرگ بدر دروازه با دوازده برج چهار
گذارده اند و در چهار برج نیز شش ارابه که در آن توپ سوار است و در اطراف
قلعه خارک در چهار آن دریاست و از جانب دیگر از دروازه که برون
میرود تا قدر ربع فرسنگ صحرای صاف است صاف صرف و بدر
هر دروازه چاه است که جهت حلاوت دارد و باغ تمیز چند در اطراف هر از
قلعه به قدر ربع فرسنگ و نیم فرسنگ سبز بوده و غالب اشجار آنها نخل
اکنون محلات بیت و نخلستان است و در هر باغی محال چهار پنج حفره چاه ...

مشغول سقایت این تنبیر می‌باشند و هر تابستانی ماه و نیم صد بهار الصله نخل می‌باشد

ده لاهای متعدد نیز بجهت سبزی کاری دارند و در هر فصلی مقتضی آن محصول بعمل می‌آورند

و انواع سبزیها از قبیل پیاز و تره و چغندر و بادنجان و لوبیا و خیار و هندوانه و خربزه و نیز

خیار یا بعمل می‌آورند و تجار این جزیره منحصر است به تجارت مروارید و بجز دلال و سیت

و در فصلهای زمستان و در تابستانی نیز غیر از صید ماهی و غواصی که اهل این جزیره

لیکن بجا آرند و در سمت جنوب این جزیره چشمه آبی جاری است و مرحوم شیخ

عبدالرحمن در زمان حیات خود تعمیر نموده و آن چشمه را مستقیم و [illegible]

[illegible] که در پیش چشمه بلند بنا و بستانها و آنچه لازم است ساخت زده و آب آنرا

[illegible] و بنای باغی در زیر آن آب نهاده و انواع میوه‌ها که در بسیاری دران باغ

[illegible] از قبیل نارنج و ترنج و لیمو [illegible] که اکنون بعلت عدم [illegible] بازمانده

شیخ مرحوم و کار [illegible] اکثر اشجار آن بستان خشک و خراب و [illegible]

و [illegible] آب بر روی زمین [illegible] که آبادی شهر [illegible]

و در جنوب قلعه [illegible] اهل این جزیره است و قلعه [illegible]

و میران وصل به فاصله ربع فرسنگ بقعه اقرب به بلده را محمد ابا بکر می‌نامند و [illegible]

مقام آن بزرگوار بقعه اگرچه در زیر گنبد بالضرورت قبری هست از آنجا که آن بقعه

بزرگوار را بنا نهاده علیه اللعنه خدا را در مصر تربت شهادت چنانکه صاحب [illegible]

[illegible] و بقعه دیگر بفاصله یک میدان ده [illegible] از قلعه معروف است به محمد حنفیه

و فاصله آن بقعه که [illegible] ربع فرسنگ یا قلیلی کمتر است و آن بقعه جای با

صفا و روضه دلگشا با نخلستان و [illegible] بر روی آن [illegible]

و صفای [illegible] از [illegible] که در [illegible] نخل

[illegible] از جنوب [illegible] بنای [illegible] در بحر و [illegible]

[illegible] که در [illegible] و [illegible] آن [illegible] چشمه آبی در [illegible]

[illegible] و از آن چشمه [illegible] محفوظ [illegible] از سمت

[illegible] جنوب و اکنون [illegible] آن چشمه [illegible]

[illegible] در [illegible] آن چشمه [illegible] بقعه [illegible]

[illegible] که [illegible] و وسیع [illegible] قطع [illegible] اکنون آباد است [illegible]

خالیست و در این مسجد نوع رستنی بعلت عدم آب در این بهم نمیرسد مگر کار چند اصله

درخت تاریخ و در خیابانهای دیگره شعر است مختصر و تنجر دون این باغچه‌ها با قیمت و رب

چشمه و محصلین این بقعه بسیار که از تنیر و تختهای سرزنه و در این بقعه [illegible] که [illegible]

و ماهان با حساب بقعه از زیب و زینت و اوضاع را از نظر چرا و چهار و چند [illegible]

بسیار در تسلط سعود بن عبدالعزیز تیرتیغ مدین و نایاب و نزعم خود در این [illegible]

مرتبه تعدد در تسلط با نخستین جزیره خارک [illegible] این روضه منوره [illegible]

نهب و تاراج بقعه مقدسه را در تشر افروختند و چوب [illegible] از [illegible]

ادبش زینت بسته در زیر سرخشته تاریخ تعمیر این بقعه با رکاه و در اندرون [illegible]

این کتیبه بسیار ممتاز رقابه کاشی مرقوم داشته و زینه کاشی آبی و خط بسیار [illegible]

سفید و در اوش اعراض [illegible] بناه مراه سعود این طلیع [illegible] تاریخ

این صدقه [illegible] قدر [illegible] بقعه را [illegible] چوب [illegible] به ار [illegible]

که [illegible] و بسبب احراق و در فرم کاشی از صفحه [illegible] از قرینه با [illegible]

از روضه خلد انتظام چهار صد و پنجاه [illegible] زبان [illegible] گذشته

دلم ار [illegible]

دیگر از [illegible] این [illegible] جزیره بقدر قوه و استطاعت در اصلاح این

[illegible] در [illegible] [illegible] سلاطین با برکت و نام [illegible]

این [illegible] مقام [illegible] در زمان [illegible] شغل [illegible] در [illegible]

مقرره که در [illegible] سلاطین [illegible] مروت [illegible] این [illegible]

[illegible] شیخ عبدالرسول خان [illegible] بقعه [illegible]

[illegible] روشن [illegible]

وخرج روشنی این بقعه که از اطراف [illegible] [illegible]

وسکنه این جزیره که [illegible] بهمین [illegible] زندگانی [illegible]

و غالب [illegible] در این جزیره الکنون [illegible] دار [illegible]

[illegible] غالب [illegible] [illegible] با [illegible]

والطلوع [illegible] خلیج فارس [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] بصره [illegible]

[illegible] در [illegible] بصره [illegible]

و محتاج اند و مردم این جزیره که باید معلم دریایی خارک باشند و تعداد و سمت و جهت
و برد بادها و کوه و جای چاه و جهت لنگر انها مقرر است که از صاحب جهاز تشکر بندر بوشهر را
در دخول و خروج این بندر مذکور معلمی میشناسند و ما حصل از اجرت معیشت ایشان بیلاده
در فصل جهازها در بصره میروند و به شغل خود مأمور و مشغول میشوند و بقدر صرف معیشت سال
خود بلکه زیاده بدست می آورند و همچنین در موسم حصاد غلات در صفحه دشتستان
که بلادان جنوبیست واقعه در شرق بندر ابوشهر و مداخل انها منحصر است در زرع جو
و گندم و باغستان نخیل میروند و بزرگری مشغول شده صرف سال خود را بدست می آورند
و در این جزیره هم فرد بزرگ مروارید بسیار ممتاز یافته‌اند که بسبب غوص بدست
می آورند و در کمال صفا و شفافی و غالب این است که هر سال صید و با آب شیرین که
اهل این نوع مروارید خوش آب و شیرین میباشند و آنکه به بندر بوشهر و ارکان کشور
شغل غوص پیشه ایشان است که در این محل دریا جزایرات بحری عظیم جثه موران بسیار
و حوادثات اتفاق افتاده که غواص را بدندان گرفته از قوه عزرائیل است که اثر ملک
میباشد و مرد و زن از ان که بزرگ و کوچک انها سه روز کمتر

آر

ماهیان و آن دریا که نوع از ماهیهایش مانند اره دو سر که در دو طرفش دندانها دارد میگیرد و گردن را میبرد
و حیوان موران معروف به تمساح که لغاتی نهنگ و به هندی مگر و مگرمچ میباشند نیز
بهم میرسد **جزیره خارگو** جزیره خارگو که بفاصله یک فرسنگ در جنب شمال خارک واقع
و در طول برابر خارک و در عرض سه رس جزیره مذکور است و مسکن نیست و به تمام است
مگر انکه در زمان کریم خان زند مذکور امیر مهنا نامی از طایفه زعاب که در بندر و
کناوه و بندر ریگ نشیمن داشته و رایات خود سری افراشته کریم خان مذکور
امیری با افواج از پی یاسا و سیاست او گماشته امیر مهنای مذکور از بیم انها
فرار اختیار نماید و در این هنگام جزیره خارک در دست طایفه ولندیز از
سلسله نصاری بود امیر مذکور با استعداد حرب دریا و قشون و اوضاع جزیره
خارکو را مسکن مینماید و در این خارکو شکر بر پا میدارد که تا کنون اثار آن برقرار است
و به اطراب جای کورا که بجوجو هر جای آن جزیره را حفر مینمایند
آب با صحت حلاوت نیست و در این جزیره توقف مینماید تا انکه جزیره
خارک را از تصرف انها گرفته بزور و غلبه طایفه مذکور را طعمه شمشیر آبدار

می‌نمایند و در ایام توقف خود در این جزیره آهو یک چند از نر و ماده از [illegible]ستان

آورده و در این جزیره سر داده و در این جا توالد و تناسل نموده‌اند تا کنون در این

جزیره وفوری بهم رسانیده‌اند و هرگز با خارک حلاوت و گوارایی آب چاههای

این جزیره در این اعدی سکنه نه نموده‌اند و بنیاد آبادی ننهاده مگر آنکه ساکنین

جزیره خارک بعلت بودن آب شیرین و زمین مسطح در ایامی برج عقرب هرگاه

ابواب نزول رحمت الهی گشوده شود و الا در برج قوس هرگاه که درهای رحمت

بر ایشان گشوده شود دعوا مردالات داده‌اند زراعت خود را در زورقهای

کوچک گذارده هر کس قدر استعداد قلیلی زراعی می‌نمایند و علت توالی آهوان

مادامی که حصار نه نموده‌اند تا ظهور دکنشک چی زراعت خود می‌کارند و پس از

حصاد غله اهل خارک محصول خود را بخارک می‌برند و قریه ریشهر در اول

شهری بود که قلعه بهمنی که اوصاف [illegible] آن مذکور گردید در سمت قبله این

واقع است بفاصله یک تیر تفنگ و فاصله در آنجا چاههای گوارای شیرین

از چاهها بیرون می‌آید و آثار عمارات قدیم در آنجا بسیار است اکنون

آبادی قدیم

اکنون آبادی قدیم ندارد و قریه نزدیک یک فرسنگی واقعست که نیز قدیم است

عمارات عالی داشته از سنگ و گچ و آثار آن بس می‌نمایند و سه ربع فرسنگ

فاصله دارد تا کنار دریا و مسجدی عالی بنا در این واقع و اهل آنجا تماماً معتقد

خانواده سند و کلا شافعی مذهب می‌باشند و همچنین اهل ریشهر نصف آنجا شافعی

مذهب اند و دو مسجد در این قریه هست و بقیه شهر شافعی مذهب و اهل حلیله علیا

شیعهٔ اثنی عشری می‌باشند و این نواحی در کتب تواریخ شهرستانی مرقوم گشته و کسب

غالب اهالی از زراعت تحصیل می‌باشد و در ریشهر جمعی مشغول جولاهی اند و چهار صنایع

دکان چادربافی دارند و لیسات ابوشهر از این قریه می‌رود و سفاین کوچک که

بکاره می‌نامند و تردد در دریا و آمد شد نموده معاملات می‌نمایند حال لادر

صفحه تنگستان تنگستان بلوکیست که واقعست در جنوب صفحه دشتستان و

در شمال بلوک اهرم و خورموج و در شرقی بندر ابوشهر [illegible] از آنجاکه عمارات

ابوشهر وقوع یافته بمسافت چهار فرسنگی راه از بندر مذکور و درست و

این چهار فرسنگ قدر راه فرسنگ این شیله است یعنی در هنگام مد دریا آب

بیشتر عمق نیست و بیشتر لنرست که زن و مرد لنرها الفه بدست اب گشته و در سر
خصلع مشغول بعبر آوردن ماهی مقبضی وقت هستند و در تابستان هندوانه
بسیار ممتاز و خیار های خوب که کلاد رنبد ر مصرف خوردن میرسانند
ولنر سرزمین که مسکون خلق سنکشان است سه فرسنگ با ده فرسنگ موجب میشود
پس امدن دریا مسافت دارد تا کنار دریا که در انجا شهر سلخ واقع است
که بعبارت اخری بهبنی ور لشهر و بندشهر و حلیله است و لنر مواضع واقعه در
کنار بحر که قریه معروف بشهر سلخ و الکنون باسامی مزبور معروفند به یک
فرسنگ عرض اثار و علامات عمارات عالیه و ابنیه از کم و نشک ظاهر است
و دولابهای دایر با بیرون سبو حبوبست و در حلیله بندر است که مشعر به لنگر
گاه قدم میسازند و حلیله در مقابل قلعه سنکشان که حاکم نشین است واقع است
و هر قدر پیش میرود عرض سنکشان تنگ و هر قدر بجنوب میرود بدریا نزدیکتر
میشود تا انکه کوه شرقی سنکشان بکنار دریا میرسد و درین منتهی سنکشان
بعرض ربع فرسنگ و طول ده فرسنگ و متال اسب بیزار نخیل در میان سرزمین

دریا میگیرد و در وقت جزر لنر معزار لنر مسافت مذکور کل اب الستیاده چنانچه
دواب گل متردد مین در گلها باید عبور نمایند و سه فرسنگ دیگر شوره زار که در
ایام البیض اب دریا بواسطه زیادتی نور ماه که شب سیزدهم و چهاردهم باشد
اب مد تا قرب بعضی از قراء سنکستان میرسد و وضع و نوع سنکستان چنین است
که کوهی متوسط در سمت شرقی ابو شهر بچهار فرسنگ بعد واقعست و قبله
لنر درجا است که نیم فرسنگ کرده های باهورست در میان اهستان است و در
قبله لنر در بعضی اماکن دو ربع فرسنگ و در برخی کمتر زمین شوره که محل نباتات
واقع و طول لنر لتر ری [illegible] متعلق به سنکشان است دوازده فرسنگ میشود
و خلق سنکستان در همان زمین که در دامنه کوه مذکور بصفت مزبور گشته
ساکن اند قریه قریه و فاصله قریه با قریه دیگر در بعضی مواضع نیم فرسنگ و در برخی
یک فرسنگ و در بعضی قلیلی زیاده و کم میشود و در همان زمین شور بطول ده
دوازده فرسنگ و عرض نیم فرسنگ تحکستان قراء مذکوره واقع است
و در لنر تحکستان دولابها برپا داشته که چاههای لنر چار ابیک از ربع بیشتر
عمق کبش

هست که عامل انجا حقوق دیوانیا میگیرد و چهار قریه از قراء تنکستان در کنار دریا
واقع است و جهازات کوچک در دریا کار میکنند اول قریه که از ارض تنکستان بدریا میرسد
قریه ایست که در این خوری واقع است که این خور را خور ... مینامند و در انجا سابقا در تنگ
میرسد بدو پاره ده که انها را بارکی مینامند و مردمان انجا در دریا و امور
جهازداری حسابی اطلاع دارند و در تردد اهل دریا بار بر شادت موصوف و تفنکچی
ممتاز دارند که در صحرا و هم در دریا نام اورند و در میان این قراء چهار برجی است
که بدست مردمان بارکی است که در میان دریاست و از قراء موصوفه بیارکی به
مسافت دو فرسنگ میرسد بقریه که از احمدی فرض میخوانند و این سامانات است که
اطلال دامنه کوه و دریا بار با هم اتصال دارند و از احمدی بفاصله یک فرسنگ
میرسد بقریه که موصوف است بکری و این اخر قراء تنکستان است و در دامنه کوه و
لب دریا واقع و بر بوزه کوه مذکور قریه میباشد که بر این از قدیم قلعه ساخته
بوده اند مسما بکلات کما کان خرابه این موجود است و در دامنه این کوه رودی خشک است
که در زمستان اب سیل بدریا میبرد واقع و این رود سامان فیمابین حدود تنگستان

دلنی

دشتی و دشتستان میباشد و باصطلاح این طایفه رار رود خشک را دره سامان
میخوانند و در شمال اندرون تنکستان و این در جنوب محل دشتی است و تمام این سرزمین
کوهستان و میان این کوهستان هر جا اندک زمین سخت و سعتی یافته اند نخل تقریر چند قطعه
نخلستان که نشانیده اند و سیلهای جاریه کوهسار را در میان این نخلستانها راه
بریده اند که ابهای سیل صرف نخلستان تحویل میشود و در زیر و حوالی این نخلستان
کلاو زراعت بخس میکارند و از این سامان بفاصله سه فرسنگ اگر کوهستان
و اطلال کوه دستان است و جریان اتصال بدریا دارد که دامنه کوه داخل
دریا شده بحیثیتی که هنگام مد اب دریا راههای که در دامنه های کوه معیشت دا
سد و دمیشود که مجال عبور نیست والا در وقت جزر از کوهسار مجال عبور
محال است اجته هوا اب قبل دارد و جمع بار به فرسنگ همچنین راه میرسد بقریه
که بره کوهی واقع است و موسوم است بزیر راه و دامنه این دریاست و از انجا
بمسافت پنج فرسنگ میرسد بقلعه که بر قله کوه ساخته است که متصل است بدریا
و مسیر دشت بلاد رود و میان این کوهستان وصله وصله و قطعه قطعه زمینی که

باقیه اند باغستان نخل و محل زراعت قریه اراده اند در دلوار و درخت انجیر بسیار است
و از انجا بفاصله نیم فرسنگ از کوهسار بر قریه [illegible] بقلعه که قلعه لنگی دریا و اطراف ثلاثه
ان صحرا و محل زراعت بسیار دارد ده موسوم است به کبکان میرسد و در این قریه [illegible]
اینجا و سنگ بسیار است و چه باب مسجد نیز دارد و از اینجا میرود بقریه که موسوم است
بزیارت که کلا دست زراعت جز و نخلستان است و از دریا تقریبا ربع فرسنگ
دور است و از زیارت میرود بقریه موسوم است به زیر رود و از زیر رود مسافت
چهار فرسنگ میرسد به بردخون قدیم و از بردخون میرود بمحلی که موسوم است
به شیم بفاصله دو فرسنگ و از شیم میرود بقریه موسوم بچاه بهن بمسافت
دو فرسنگ دارد چاه بهن و از چاه بهن میرسد بدو فرسنگ راه به قریه موسوم
به لطوبه و قرای مذکوره کلا در کنار دریا واقعند و اخذ و متعلق است بارض
دشتی و اطراف ثلاثه قرای مذکور کلا زمین زراعت جز و نخلستان نیز در هر قریه
تیر صرف جو دارند در بعضی زیاد و از صرف رطب و در برخی تقریبا خرمای صرف
سال خود دارند و از لطوبه میرود به دیر که چهار برج است در کنار دریا و نیز
ی لطوبه

سی تا شصت خانه از چوب نخل دارند و لنگی قلعه جزء جمله بلوک بردستان است
از محلی که بردستان واقعست الی حصار برج مذکور نیم فرسنگ راه است و محل بردستان
تقریبا هزار و پانصد خانه است و اهل این محل کلا اثنی عشری مذهب میباشند و بلوک
بردستان هفت قریه بوده اند و همیشه ضابطی با استقلال مشتغل بوده اند اکنون در تحت ضابط
بلوک دشتی میباشند و محلی که بردستان واقعست تا بندر کنگان دو فرسنگ راه
میباشد در کنار رود دریا و یک فرسنگ آن اراضی جزء جمله زراعت گاه اهل بردستان
و فرسنگ دیگر جزء جمله متصرفی اهل کنگان است و میان اهل کنگان و بردستان
همواره بواسطه اراضی و [illegible] نزاع بوده و در ایام سابق شیخ جباره ضابط کنگان
خرابی بسیار باهل بردستان رسانیده و نخل انها را به همین غارت [illegible] جمع
و اثاث بعضی خانهای ایشان که دست رس داشته اند برده و ویران ساخته و
از جزایر [illegible] انداخته و حضرات بردستان از شیخ جباره مذکور [illegible] شده
صفت بندر کنگان [illegible] در کنار رود دریا واقع است و در دریا در سمت قبله ان
و طرف صبای آن کوه واقع کوهی عظیم از کنار دریا تا کوه تقریبا ربع فرسنگ

فاصله دارد و در بعضی جاها نیم فرسنگ بعد از کوه دارد و بندر مذکور در جنب این
صحرا و جنب قبله دریا میباشد و سه طرفی که در سمت کوه و صحرا واقعست حصار
کشیده اند و قبرستان و پنج برج دارد و دو دروازه دارد که یکی از سمت صبا و یکی
از جانب این جنوب بندرست و عمارات عالیه قریب سه هزار خانه دارد که یکهزار آن خانه
خانه این عمارات عالیه که از سنگ میباشد و مابقی از گل سنگ و چوب نخل برپاست
و در این بندر بازاری واقع و اصناف سقط و در این مشغول کار و جمیع ارباب و
کار و اسرار در این بندر معمور و اهل معاملات در آنها ساکن اند و ساکنین
این بندر بعضی از آنها صاحب جهاز و سفر هند و عمان و ملک یمن مینمایند و معاملات
آنها بیشتر گوسفند و از گرمسیر فارس خریداری و در قبله و بنیله و کشتیهای بزرگ
خود حمل نموده روانه هند و یمن میکنند و بسیاری هم خود اسباب تجارت
ندارند کرایه کش و ارباب نعمت و دولت کثیر در این بندر بسیار است
و متفرقه هر جا در این بندر نیز است و از کوهی که در سر این واقع است
چشمه آبی در آن جاریست که زیر این چشمه طاحونه واقعست که همواره در
گردش

که همواره در گردش و کار آسیا از سر آنان این بندر را از آن میشود و آب چشمه کلاً
در باغات و نخلستان جاریست و نخلستان بسیار را سقایت مینماید و
از قلعه ... که در یک فرسنگ و نیمی کنگان در سمت ... واقعست تا قلعه
که در یک فرسنگ و نیمی از جانب جنوب بندر مذکور است در دامنه همان کوه
که در سمت صبوی بندر مذکور است کلا باغات نخیل و در میان این باغ ...
متعدد و دکاکین ... بهم میرسد و این قلعه بر قلعه که بر یوزه کوه است خانها بنا
از سنگ و گل و گچ و یکباب مسجد عالی بنا بر سر یوزه این کوه واقع ...
دریا تا زیره یوزه کوه و ریشه ... بهم میرسد و این قلعه را میان کوه میگویند
و میان اسم ... است سعید که بر بالای ... که میان جنا ... قدری ...
دارد و قوت آن ماهی کوچک میباشد که یکبار در دریا ... و طیور در دریا
آب ... و غوص نموده این ماهی ها را صید نموده ... از آنجا که فوران ...
میان نام در آنجا ... بنیاد ... است آن بندر را بان نام مینامند
و از بندر کنگان تا بدان قریه مسافت نیم فرسنگ ... فرسنگ

ملکی کمستان است و در بعضی از ان اینها نهاده اند و از شجره انجیر و درخت کنار
نیز بهم میرسد و قرار شمار این باب مبنی این است که شیخ جباره خان عامل از قریه
درگت تا میان کوه دو فرسنگ و نیم مسافت دارد و از اصل تمکه یکصد دینار
باصطلاح این نواح بیاض یعنی زر قرمز میگیرد و بنا براین چهار دو بیست دینار رایج
سلطانی است از صاحبان نخیل میگیرد و خمس محصول انها را هم که خواه غیر
از سلطانی و حرص منعی نیز بازیافت می نماید و از قریه میان کوه تا بندر ریگ
که یک فرسنگ و نیم مسافت طول دارد که کلا در جنوب کوه و در قبله دریا واقع
و به تفاوت جابجا در ارض ربع فرسنگ یا کمتر یا بیشتر ... کلاب هنر نخل و
در برابر نخیل و میان باغها مبذر زراعت جو و گندم است و اراضی نخلستان
بخلاف نخیل قبلا از پنجاه بیست دینار بیاض که چهار صد دینار رایج است
بازیافت مینماید و متعرض خمس محصول کسی نمیشود و بندر ریگ باصطلاح
فارسیان این نواح شبانکاره ... را میگویند و بهمین جهت انرا بندر
شبانکاره میخوانند و باصطلاح اعراب الحدود بندر مذکور را ...

را بحود

می نامند و در اثنای این فاصله ربع فرسنگ قریه ... که انرا ... میخوانند
نیم میدان از دریا دور است و ربع فرسنگ تا بندر ریگ مسافت دارد و اهل
این قریه صاحب گاو و گوسفند نمیباشند و از قریه ... تا بندر ریگ در میان
نخلستان و قطعه قطعه خارج از نخلستان که در دامنه کوه ... کمکان است
محل زراعت و در بهار امسال یکهزار و دویست و پنجاه سنه بعلت قلت ... رحمت
زراعت ان سامان متفاوت و در بعضی اماکن بد نبود و در برخی کم و سست و ضعیف
و از بندر ریگ تا قریه ... که در میان کوه ... واقع و اب
روان دارد و ان جا بیست یک فرسنگ و نیم فاصله دارد ...
در جانب جنوب کوه مذکور و قبله انها دریا واقع است و بعضی از ان مسافت
فسحتی و بیشتر بقدر یک فرسنگ دارد که تمامی ... بزرگ و کوچک
برسر هم ریخته ... قطعه قطعه ...
ساخته و مبذر زراعت ... زراعت ...
هند دانه خوب و خربزه بد ... حقایق نگار بندر ریگ بندر است

۹۵

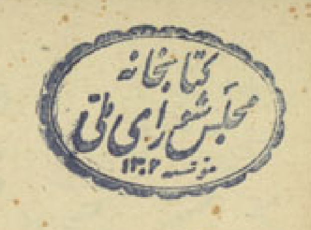
که بعد از آن از بندر کنگان تا کشته خانه دو دهان کرد یعنی بندر رود محله دارد بر بینی
با اندک ارتفاع و وجه تسمیه این به تنگ همین است و جماعت اعراب و از ابندر
عوینات میخوانند و صاحب سفاین کوچک و متوسط و در دریا مشغول معاملات
و در بصره و مسقط عبور مینمایند و فقرای اهالی آنجا بصید ماهی معیشت میکردانند
و مداخل کمتر از خانه در این بندر است و خانهای آن از گچ و سنگ و خانها از
چوب نخل بنا دارند و مسجدی عالی بنا از سنگ و گچ با حیاط صفه و رواق دارند
و سکنه این بندر کلا شافعی مذهب اند مگر چند خانه و در از مشهور است که قریه از
مساحت کلی دارد و خالی است که مجاور این بندر متعدد [illegible] میباشند
و از بندر مذکور تا قریه بستر باختر که مذکور گردید یک فرسنگ و نیم راه میباشد
کلا سنگلاخ و همان کوه جنوبی کنگان در این محل منشعب و شاخه شاخه میشود و قریب
ربع فرسنگ راه چنان بدریا نزدیک میشود که در هنگام مد مجال عبور متعذر
است و قریه مشهوره باختر در میان کوه و کشتان و ماهور واقع و چشمه آب جاری و بستین
و اقوام از آن کور [illegible] آورده اند و وجه تسمیه این قریه باختر این است که در آن جا [illegible]

۹۶

قریه مذکوره بقعه عالیه بر پاست و این مرقد را مدفن پیر اختیار مینامند و میخوانند
و عقیده اهالی چنان است که پیر اختیار در زمره موسی ابن جعفر علیه السلام است و برادر شاهزاده
میر احمد معروف بشاه چراغ مدفون در شیراز و جمعی بصورت انسان بمعنی حیوان
کرباس های [illegible] بر سر پیچیده حضور دارند [illegible] پیر اختیار مذکور میدانند و از اسماعیلیه
غیر از ایشان کلا شافعی [illegible] ندارند و اهالی این قریه کلا شافعی مذهب اند و در عیب
شیخ جباره و در مختیر [illegible] یکصد و پنجاه [illegible] که [illegible] رایج سلطانی
میگیرند و از زراعت اهالی عشر زکات یا زیادت مینمایند و این قریه مداخل سیف خانه
و در میشوند و [illegible] مسجد [illegible] و از قریه [illegible] تا بندر طاهری که در قدیم
بندری عظیم بوده است مشهور بسیراف یک فرسنگ مسافت میباشد و دو راه دارد یکی از میان
کوهها و دیگری از کنار دریا است و در همه وقت عبور ممکن نیست چرا که در هنگام
مد آب دریا زیاده میگردد و یکی کوه [illegible] میسر و راه [illegible] میگردد و آن راه
که از میان کوه است در همه اوقات عبور مرور در ممکن است حفظ الله [illegible]
طاهری بندری است معمور و اهالی و تجار معتبر صاحب مایه در این سالها در صیادی

این بهر بوده و بعضی از آن بنا در هم پاشیده و در جنب آن دو دارالامارة [illegible] قلعه [illegible] است که آن را
مدرسه [illegible] از محول [illegible] انتر و مدرس [illegible] مذکور در [illegible] و آثار این بندر
نام [illegible] دیگر از راست [illegible] در کنار دریا و جهت ابنیان [illegible]
در بندر مذکور [illegible] مسجد [illegible] از آن دو در مسجد جمعه بنا شده و چهار [illegible] دارد
و اهل این بندر کلانتر شیخ نصر [illegible] از بلاد [illegible] و غیره [illegible]
این بندر قلعه محکم [illegible] شیخ جباره [illegible] در این قلعه [illegible]
[illegible] شیخ مذکور [illegible] این قلعه [illegible] در اطراف
این بندر [illegible] و نخل [illegible] و در میان این [illegible]
درخت انگور و انجیر و [illegible] قلعه [illegible] که ادنی [illegible]
[illegible] یک فرسخ [illegible] فرسنگ [illegible] دو در [illegible] کوه [illegible]
در [illegible] بندر [illegible] این [illegible]
و در این بندر [illegible] و انواع اشجار [illegible] و تاریخ [illegible]
و کلانتر این بندر [illegible] این بندر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] این بندر
[illegible] مذکور [illegible] معمور [illegible] این کلانتر صاحب [illegible] مشغول [illegible]
در این بندر [illegible] و فرسنگ [illegible] و جهت که [illegible]
[illegible] و از [illegible] و از [illegible]
[illegible] در بعضی [illegible] فرسنگ و در [illegible] جلد

حالات بندر بوشهر بندریست بارونق و صفا و معموری و ششصد خانه از بیوتات
سنگ و گل و بعد دو دری عمارات محض عالی و عمارات که بعد دو در آن
هشتصد خانه است و بعد از آن خانه دیگر در ربع فرسخی بندر
مذکور در میان نخلستان متفرقه نشسته اند و در بندر مذکور بعضی کاروانسرا
که در باب الحاجت هنود ساکن مشغول داد و ستد اند و یک باب آن متعلق
به شخصی [illegible] که خود من جمله [illegible] و ساکنین تجار و مال التجاره
این دو کاروانسرا است و چهار باب کاروانسرای دیگر اشخاص متفرقه
از هر جا هستند و مشغول داد و ستد اند و بعضی از ایشان به شغل و کسب جداگانه
دیگر مشغول میباشند و ساکنین این بندر کلانتر شیخ نصر [illegible] الله
معه دو دهات اعراب نشسته و این بندر با تصرفات متعلق شیخ خلفان
خان و در میان شیوخ [illegible] در سرحد دریای فارس مردی
نامی و نیکوکار و از شیخ مشارالیه دیده شده و در آنجا چهار باب مسجد است که کلانتر



لنبت جاه عمیقست و از بندر نخیلو بفاصله نیم فرسنگ بیرون بقریه مدعو به
پدخون در دامنه کوه و در میدان از دریا دور و دران قریه از کوه نهری
جاریست و نخلستان انهار را بقدریکه کفایت آب میدهد در اطراف آن
قریه است و بساتین از نارنج و ترنج و لیمو و میوه خوبی بسیار ممتاز دارد و در
قریه پدخون محصول ده دوازده هزار درخت از چشمه مزبور محصور و مثمر است
محصول چهار پنج هزار آن تجربه خوب ممتاز و سایر درختان از مرکبات که
نارنج و ترنج و لیموی بسیار ممتاز و ما بقی آن اشجار نخل میباشند و کوهی
عظیم و در جنوب این سمت کاه است از اطراف شمال شهر ظاهر و در
قدیم کمال آبادی داشته و آثار معموری و آبادی تا کنون در قلل جبال و دامنه
کوهها ظاهر و برقرار است و کوه مزبور کشیده از شمال بجانب جنوب و در
دامنه کوه مزبور زراعت گاه بسیار ممتاز است و از دامنه کوه مزبور تا کنار دریا
در بعض اماکن یک فرسنگ مسافت دارد و در برخی کمتر و در جائی بیشتر بندر

علو

علو نابند بهره و در کنار دریا و دامنه کوه مزبور واقع است و قریه پدخون که
رابطه چشمه که از میان کوه جاریست به نیم فرسنگ از کوه و در میان آن قریه
پدخون واقع شده بجهة آنکه آب چشمه مزبور که از آن کوه بیرون آمده بعلت
دوری زمین ریگ و مسافت بسیار بر زمین جاری نشد و قصور زیاده از حد در
آب مزبور بهم نرسید از میان که قرار غرس اشجار و لهذا از نوع و پاییزی
نخل و سایر اشجار مرکبات ربع فرسنگ از دریا دور است و دو قطعه مندل
اشجار نارنج و ترنج و سایر انواع انهار را به مرکبات و به واسطه ترکیب آن نوع
انهار را در یک شجر داشته اند و دران قریه قصبه خانه دار ساکن و قریه ابراز
تا بندر نابند و از جمله مضافات عسلویه است سه فرسنگ راه از راه خشکی
و از راه دریا گاه باشد که پنج ساعت رود و بندر نابند قریه ایست و در آن
تقریبا پنجاه خانه دار ساکن اند و مسجد دران معموره معمور است و کلیه
ساکنین آنجا متدین بدین شافعی و نخلستان بقدر کفایت خود دارند و در زمین

اهالی آن کلا سنه زراعت جو و گندم است و آن ناحیه که طول آن از آنچه در تصرف
عالیجاه شیخ خلفان است ده فرسنگ و عرض آن که فاصله از کوه تا دریاست
در بعضی اماکن یک فرسنگ و در برخی زیاده از فرسنگ و بعضی کمتر از فرسنگ
نیز هست چنانچه در جوار بندر عسلو کمتر از فرسنگ است و لیکن اراضی کلا
قابل زراعت و در بعضی اماکن که لاهیجان نیز برپا داشته و پاره‌ای باران
در اکثر اوقات تازه باغات میشود حقائق نگاری جزیره نخیلو و جزایر متعلقه بان و
[illegible] در جوار آن جزیره مزبور محاذی بندر طاهری و بندر عسلو واقع
و ماهیت ارض مکشوف از بحر که از آنجا بسمت نخیلو به کنار بندر کوشک و
جاجح و ارزه کردن تا دم آن نه فرسنگ راه است و عرض نیم فرسنگ
عرض و طول و در میان آن قلعه واقع که قطر از ارتفاع عیسی علیه السلام
به ۱۲۸۰ بالفعل یک سال باشد مرجب تاریخ که در ده هزار آن قلعه مشغول
مربع است و قلعه مزبور چهار برج در میان هشت برج و شش برج

در میان

در میان شش برج واقع در حصار سیم است با بروج که در حصار اول چهار
برج و در حصار ثانی هشت برج و در ثالث شانزده برج و در دور حصار سیم
خندق است و در میان چهار برج وسط قلعه چشمه آب شیرین گوارا جاری
و در این اوقات که جزیره مزبور مغضوب طایفه عرب است آن چهار برج
خیر مکفی ولله در عهد کریم خان زند مزبوره شیخ ناصر ابو مهیری و شیخ نصر ولد
خود را در آن جزیره بحکومت گذارده و نایب خود قرار داده و در این
قلعه نشسته و جزئی تصرفی نیز در تعمیر آن نموده اکنون معمور است و در دور آن
کسی که بیست و عرض جزیره مزبور از جاجح الی جاجح البحر از
هشت فرسنگ راه است و بعضی هشت فرسنگ و نیم و دانسته اند که گوش فرسنگ
و یک فرسنگ و ربع بحر بمرزه اند و وسط شکاف جزیره مزبوره رود
بیار که نهاله نیز از آنجا زره خاجیین با کمی شکاف مرتفع مزبور چند حاکمی
نیز بر روی آنجا نصف آن ارض مکشوف و از نصف روی نیست

این ارض یک شاه دیگر است چنانچه وسط آن پنج فرسنگ و نیم میرسد و بار عرض
این زیاده میشود تا منتهای آن به نه فرسنگ میرسد و در این جزیره چهار پنج آ
چشمه جاری میباشد بر حسب شیخ شریف مرحوم صاحب حدایق در کشکول خود
ذکر نموده و باغات و اشجار این جزیره غالب نخلستان و سایر اشجار
دیگر از قبیل شفتالو و انار و انگور و ترنج و سیب و بعضی از نخیل
نخل در سالی دو دفعه مثمر میشوند و اشجار نارنج و ترنج و لیموی بسیار
ممتاز هم میرسد و اکثر نخلستان نخیل را با هم قیاس باید در باقی نمود
ثلث نخیل بحرین وقف است بر تعزیه داری مجالس آل عبا سید الشهدا
و بقیه اخراجات بتعمیر مدارس و مساجد و بقیه علما بحرین قسمت و اکثر آن از سادات
خوب و محصول ثلث بر موقوفات سی و شش هزار حقه خرما است که هر حقه
آن چهارده هزار مثقال باشد و هر جله در وزن بیست و پنج من بحرینی است و هر
من بحرینی هشتاد و نه من تبریز وزن دارد و مشخص است محصول یک ثلث و

دو ثلث

دو ثلث دیگر وقف کلا مخصوص بنی عتبه و دانه به تصرف مالک نمیدهند
و از بنی عتبه بزرگ و مشاهیر جزیره بحرین لهذا بقیه بحرینی با فقر و خراب باغ
مانده اند اکثر جمعی فقیر و پریشان و یا که مشغول فلاحت باغات ملکی شیخ
و جماعتی که صید میکنند معیشت میکذرانند و جزیه برا اخذ میکنند بنی عتبه
ایضا است که در سالی آنچه از ... یکباره مشغول غوص مروارید میشوند
یکبار مبلغ بیست و پنج ریال فرنگی بحضرت بنی عتبه در کل
خود کذاریده اند بعلاوه ... بجهت خود غوص مینمایند
آنچه از قسم محصول از بحرینی ... کلا را ضبط مینمایند و فقرا بحرین
دست و پا مانده در بحرینی بجهت عدم استعداد و قدرت بکلی مانده از عمر خود را
صرف فلاحت باغات و زراعت محصولات و محصول از آنها مینمایند
و محصول را بعمل آورده تمام را بنی عتبه تصرف در آورده بقدر ...
قوت از کرباس و قوت لا یموت از ماهی و خرما ... با کمال ...

میرسانند و جزیره بحرین با وجود آنکه هزار و یک چشمه با منبع خاره در بندری
از بنادر معروف فارس نیست که قریب دویست و سیصد و چهارصد خانه از اهل
بحرین نیست باز قرار معمول انجا باسم و رسم و جمعیت و شغل و کسب در بحر
سر آورده بر بنادر دولت جاوید مدت استقرار مزبور اکر دو وجه تسمیه بحرین
از آنست که مکشوف است بصورت مرغی که با بال و دو سر آن مرغ قلعه
نا بنموده اند در شصت هفتصد سال قبل از ظهور اسلام کمی معمور و
مسکون در چنین جزیره بحرین نیست جزیره کوچک واقع در شمال او
اینها را در بلاد تحریر می آورد و در جزیره مزبور در ایام حکومت شیخ
ناصر ابو مهیری در شصت هفتصد سال قبل باشد سه عادل سیصد و شصت
و شش قریه معمور و آباد داشته اکنون آنچه از قرار اهالی جزیره آباد
و مسکون است به اسم و عدد مزبورات در ذیل رساله سمت تحریر می آید از
سمت شرقی جزیره از نخلستان به باغات و مزارع و قسمت در
محمد

در فتح کاهی می بریم لنگر جهازهای غوص از طرف شرقی بلد که در قسمت مرکزیم
به بنادر در بعضی درین جزیره بجای بهتر است در اتفاق اما کلی مسکونه قرار دارند شهر
محرق است بلد منامه و شهر بحرین است در کنار دریا در جنب شرقی بحرین واقع
شهری است وسیع و در وسط آن بازار چهارصد دکان و در آن دایر از هر
بابت و در روز جمعه از جمیع قراء بحرین اهل حرفه با متاع خود از کالا و حضور
بر داشته متوجه بندر منامه میشوند و معاملات خود را کرده رجعت مینمایند و بسیار
از ساکنین قراء ها در بندر منامه در بلد مرکز رود کالای بیع و شرای در بندر
و بعضی با چهار دو دلاه و دسته تجاری بندر منامه اول طلوع آفتاب از قریه که ساکنند
حمل نشسته برالاغ روزانه بر از قریه مسافت راه و دارد منامه میشوند و بعد از معامله
قبل از غروب بقریه خود رجعت مینمایند و بلد منامه حصاری دارد شهر سنگی دارد
در کمال استحکام که تقریباً هشت برج دارد و در دروازه بندر
در میان خیابانها است و جهازها که از اطراف وارد بحرین میشوند در آنجا

لنگر مسکن سفاین بندر لنگرگاه است و در جانب شمال آن بلد کاروان
سرا معمور است و همه حجرات آنها تجار در آنجا نشسته و مشغول معامله می‌باشند و از آن شهرت
از شهر بندر ابوشهر آباد تر است و در بنایات آن عمارات عالی از سنگ و گچ و گل
بنا نهاده قریب بشش هزار خانه در آن بر پا و دایر است از چوب و گچ و
گلمه با بیت مسجد های بنا در آن معمور و کعبه گلی است و کاروانسرا اهل او کمال
در مرتبه می‌باشد عمارت هشتاد و قونات دارد و شانزده کاروانسرای معمور
دایر است و شتر الواب بنایات انهار و برهایت و در جنب قلعه آل
قلعه چهار برجی دارد و سیه سلطان پدر سید سعید خان عمانی در تصرف برج
بنی عتبه قاهره و در بحرین بنا نهاده است و در اطراف بلد نخلستان بسیار
و عیون جاریه بسیار و کتاب در آوردن اشجار آن خالی از صعوبت نیست
و در جانب شرق جزیره لباتین و انهار و اشجار مشحون از خیر بحر و از
صراط فرسخ است راس الخان بلدیست در شرق جزیره واقع و در آن الوان

در جوب

در جزایر یکهزار خانه دایر دارد و بساتین و نخلستان عظیمه موسوم است بریاض
نعیم مجرده قریه ایست آباد و غالب تجار معمور با وجه است بعهد قریب و از
دویست خانه دارد در آن کنیسه و نخلستان و عیون جاریه وافر در آن است کرکر قریه ایست
آباد و غالب تجار بنی عتبه در آن ساکن و ازین بقدر یکهزار و پانصد خانه دارد و نخلستان
بسیار دارد خیفر قریه معتبر است در همان سمت شرق و در آن نخلستان و از
سکنه و عیون و بساتین بسیار دارد حریزه قلعه است و در آن عیون و نخیل بسیار
انجا رو افر و یکصد خانه دارد در آن ساکنین می‌باشند کلگ تجار و جوب حلیبا بلدیست
معمور و بقدر دویست خانه دارد در آن می‌باشند کلگ تجار و جوب بر آتش می‌باشند
سعدیه محلیست که رئیس آن کلگ رمل می‌باشد و بسیار خوش هوا می‌باشد
و آن محل تصرف بنی عتبه است و الطبیعی اسهای خود مقرر داشته‌اند و از آن
جمله چهار صد راس مادیان عربی بسیار ممتاز از اولاد شیخ بزرگ بنی عتبه می‌باشد
و در آن محل چشمه خوب آب و مرد بسته اند سمید قریه ایست و در آن خانه بقدر صد

ارض الزنج قریه‌ایست در آن دویست خانه دارد بلادش و عیون لیل و نخیل بسیار دارد

بلد قدیم قریه‌ایست دویست خانه دار و دارد و آب جاری و اشجار بسیار در آن است

صدد عه محلیست در لطور متفرقه در بساتین یازده هزار خانه دار در آن محال

ساکنین همه اهل اند و محال دویست چشمه جاری دارد اکنون سادی [illegible] خانه

در آن محال میباشند بلدیست در آن سیصد خانه دار اکثر ساکنین اند

در هنگام عمر در بحرین جمع کثیر و جمعی عرض نقد اکنون لیلب زیاده طایفه

عقوب از فقری متفرق کردید و زیاده از حد ذکور نیشنه کلگ قیطال با

و علاقه بند میباشند و انها دولابیس دارد حلة السیف القدیم قریه ملیکاشته

و در آن بهاک سیصد خانه و ارامشهد و انهار و نخیل دارد موتبقه قریه‌ایست

تقریبا دویست خانه دار و عیون جاری و انواع اشجار دارد حلة الحرس قریه‌ایست

معمور و آباد اکنون سی دویست خانه دار دارد و مشغول فلاحت و تدبیر

هشت ان شهلند حمام ابو زیدان حمام از خود گرمی بعین چشمه دارد که بدون آتش گرم

دارد

در صورت شرقی قطره که در وسط جزیره بحرین میباشد واقع است شهر

اهل بحرین است در هنگام سردی مواد هوا در آن چشمه است و در وسط آن فرش لف عده حمام

خارج و داخل ترتیب داده اند آثار جمعه بازاریست در میان جزیره جمع

بحرین در روز جمعه کالای خود در بازار حاضر ساخته معامله میکنند شیف

مسجد جمعه مسجدیست وسیع عالی بنا که بنای از ازدول را که در دولت عباس

بلوط الید و صاحب دیوان وزارت اند نهاکر اند مسجدیست وسیع و مناره

در جنب آن مسجد چنانچه نقبه در این زمان در میان بانشه میگرداند نماز

مسلمانان است و کلید مساجد بحرین چنانچه ذکر کرده در حدیقه شیخ رئیف

نائب زاده که از مسجد عالی بنا در آن کرده که ماکن اکثر انها دایر و ورانست

قرائه رأس البحرین ده ماند سر عرفت در آن قلعه واقعست چنانچه تحریر یافت

و از طرف شمال آن قرائه ده واقعست به ترتیب در کنار دریا معنیم قریه‌ایست

ده در زیر قلعه که بسر ان نقش زرع ذکر کرد واقعست و در آنجا تقریبا [illegible]

خانه دارد ساکنش باتین و عیون جاریه در ان بسیار است حبشی قریه ایست
در شمال نعیم واقع و دوات الماء و البساتین است سنر قریه ایست و در ان
بالنصف خانه دارد ساکنش با تین و انهار و کاریز بلد سید قریه ایست و در ان تقدیر
دویست خانه دارد قطع دارد و صاحب انهار و نخیل است ثانی العلیا قریه ایست
در جمیع ساکنین آن قریه غواص میباشند و کنهار دویست خانه دارد ثانی السفلی
قریه ایست شغل اهالی منحصر بغواصی و سی و شش صد خانه میباشد دارای باتین
بعضی از ایشان نیز میباشند بدایع قریه ایست و ارباب ... بعضی
دهات ساحل بهار میباشند ... صاحب عیون و باتین
و نعمه سی صد خانه دارد و در ان کسی میباشند دیه بلدیست با انهار و باتین و شش صد
خانه دارد اکثر خرابست ساکنین ان ورکان قریه ایست با عیون جاری و اشجار و ...
بالنصف خانه دارد و در ان سکنه دارند بلد قریه ایست که اکنون بالمره اهالی
ان متفرق میباشند ملال سیصد خانه دار ملوق و دارد حنیف قریه ایست در حال

با جزایر دویست خانه دارد و در ان کسی میباشد جد الحاج بلدیست و سیصد خانه دارد جمعیت
دارد جنوسان قریه ایست با وجود دویست پنجاه خانه دارد و در ان نخل و زیتون باربار
قریه ایست که اکنون که کمال خرابی دارد پنجاه خانه دارد و در ان کسی از ان قراء
کنار دریا از طرف بحرین رسمیت شمال برکه تا قریه باربار که بیرون محسوب
و قریه که اول جانب جنوب جزیره بزرگ و قسمت بلد دراز و قلعه چهار برج
نیز دارد با جمعه و پنجاه خانه دارد و دارد ام السجور چشمه ایست در دهات
ده نیک رب ... از ان جاری بوده در عهد عبد الملک مروان علیه اللعنه
در جنوب جزیره بحرین رابه بر مرتبه چشمه بزرگ و از ظرافت مذاب و خوش گوار
مدد در میان ... ازین چشمه چند چشمه آب از اطراف بحرین از زیر
آب دریا بیرون میآید که اکنون در اطراف آب چشمه ها در نظر قرار
از قعر دریا بر میجهد ... صفحه روی آب محسوس است و اهل سفاین در هنگام
احتیاج بآب شیرین از ... و عوض ... خنک ... از ان چشمه گذارند

مملو از آب شیرین نموده بر مراد و از مرجه بلدیست در سمت مغرب و در آن بقدر
پانصد خانه وار ساکن اند از بارر قلعه ایست در غربی بحیره و جنت و سیصد خانه وار
در آن ساکن اند و چشمه آب شیرین منبع و دارد لیمون و نخیل نیز در آن قریه است قریه
قریه ایست در همان سمت غربی و صد و سیصد خانه وار در آن با وجود و ... ساکن شیعه
جنسیه قریه ایست در اراضی غربی با جزیره مذکوره و کمال ... خانه وار در آن
مجاور ملقب بشند جبره بلدیست و در آن ... خانه وار آباد است و چهار
برج نیز در آن معمور و رباط هبیه قریه ایست در جنب مذکوره و دویست خانه
وار در آن قریه ساکن معاینه دستان قریه ایست نیز از طرف مذکور و در آن یکصد و
یکصد خانه وار ساکن برج قریه ایست که در آن الکنون ویرانست قدر پنجاه
خانه وار شیعه و کلّه سادات و الله در جانب ملقب شنه صدیقه قریه ایست
که در آن کمال نزهت دارد ملقب شند و کلّه صفا در آن کرّا قریه ایست که در آن
کمال بیت خانه وار ساکن اند قناة الفویه چشمه ها منبعه و ملقب شنه خاصه چشمه

که اهالی آن

که اهالی آن کسی از مذهب شیع اند با خبر کرد ریه ... بسیار و اشجار بسیار در زیر آن عیون
و انهار است کوارع بلدیست در آن و سیصد خانه وار ملقب اند کلّه اهل آن
بلد حکما یعنی اطبا و عطار می باشند عین الدار قریه ایست که در آن کمال رؤست
خانه وار ساکن و در آن چشمه بسیار و افر لیمون و تیمر ... جاری و مشهور است حرا قریه ایست
و در آن کمال یکصد خانه وار ساکن ملقب شهر شامه بلدیست که در آن و شصت خانه
وار ما من ... جیول و انهار ... بسیار دارد شعو قریه ایست که
در آن بقدر یکصد خانه وار ... دارد مروزول بلدیست با جبال و انهار ... جنان
بسیار ... خانه وار با وجه دیر ... در آن کن از سیناره قریه ایست که
در آن ... جبال ... سیصد خانه وار در آن ... دارد طلبه الحبش قریه ایست
که در آن پنجاه خانه وار ساکن جج بلدیست که در آن ... پنجاه خانه وار
ساکن از قدم قریه ایست که در آن ... خانه وار با وجود ... ساکن ملقب شنه
شاهوره بلدیست که متعلق است بجناب علامه العلماء ازمان شیخ حسن ال عصفور

سلم الله و در ان محال ششصد خانه دار بلباشد و در ان قصبه رودی چشمه

جاریست و محال بیت مسجد در ان بلده است محله الشعال قریه ایست که در ان

ما دی پانصد خانه دار و بلباتین و عجرل و انهار است محله عبد الصالح قریه ایست

و معروف محل برابر صاحب تعد بیس در ان اعتکاف می کرده اند

بجهته برابری طالب خود و خانه ممره و در ان سکنا دارند متفرع قریه ایست

و در ان مقدار یکصد خانه دار نوطی دارند امر الحجاره بلده ایست و در آن دو

دویست خانه ساکنند و عجرل و انهار بسیار دارد دربال قریه ایست مساوی پنجاه

خانه دار دارد محله القیدوم قریه ایست و در ان محال یکصد خانه دار ساکنند

و این قرار از مرکز ره قلعه در سمت راس بحرین واقع اکثر در میان دریا

در میان صخت که و لباتین و عجرل جاریه در بحرین نیست و مرحوم شیخ نصر

طاب ثراه در لنگوال خود ذکر نموده بهار هزار چشمه جاری در جزیره موجود

و لباتین و اشجار از جزیره باست نفیس چشمه ها که در ان جاریست

حاشی تمام

قاسر فرسنگ و در میان بحرین نهری عظیم از نه ضرب عجرل و لباتین جاری

و حیان نهری است ه عبور رزن محکم نیست و در ان قطعه لسبه انه ضلع بحرین

در ان قطعه عجر دریسته و در اطراف بحرین بعد از انقلاب لباتین و خضرا ابها

در نهر ریخته میشود و بدریا میرود و دانه جزیره بحرین که شبیه ارض تابسته انه از مرکز

تا دانه ان که قطعه در میان ان و قسمت نزد خضرا ابها بر اطراف و در نهر

که در ان قطعه است ریخته میشود و درع فراشه در جانب بر الصدر ارض بحرین

و در سمت راس الحرطوم است کزرکان بلده ایست کبیره و در ان عجرل و لباتین از حد

و حصر افزون و عدد سیوتات ان پانصد خانه دار میباشد و کلد بالذخ از زد

شمار دارند صدد قریه ایست و در ان پنج دویست خانه می شد میباشد بدزکان

بلده است بزرگ و قدیم البنا و در ان محال ششصد خانه دار ساکن و کلد شراح با نخ

شمار دارند دار کلیب قریه میباشد و در ان محال یکصد خانه دار ساکن و کلد نیز بر انخ

شمار دارند و در این سمت کوه لنگ سیاه نام و قسمت که ان را جبل الدخان

مرتفعند و در تحت آن کوه سیزده چشمه واقع شده که در دره شرقی کوه از عالی
جاریست و در آن بساتین بیشمار و اشجار بسیار و آن چشمه‌ها از عیون المفخر مشهوراند
سبسب بلدیست قدیم و در آن مسجدی عالی بنا نهاده‌اند و نسبت بنای او را به انجاب
مستطاب رابع آل عبا حسن مجتبی میدهند و یکی از خواص آنحضرت در آن
محل مدفون است حاله قریه‌ایست قدیم و در آن کریوه و کوه بسیار و اشجار است
بیشمار و در آن مکان لاله رایحه غریب در جوف کوهها و سنگزارها مرغوبست
دورر بلدیست بسیار بزرگ محال چند دارد و عیون و انهار و بساتین
و نخیل و اشجار غیر نخل و در آن نیز بسیار بهم میرسد و در آن بتقدیر پانصد خانه دار
ساکن میباشند عادولیف قریه‌ایست قدیم البنا با اشجار و نخیل و عیون و بتقدیر
پنجاه خانه دار تکلی دار است کلیه قریه‌ایست در آن نخلستان وافر و عیون و انهار
شکفته و بتقدیر پنجاه خانه در آن ساکن و قلعه چهار برج نیز در آن هست جغبر قریه کوچکیست
و در آن سی خانه دار شوطی ساکن‌اند تمام اهل آن قریه مردمان شریر و شرطلب

دفعه

دفعه اکثر و اشرب بسیار شمرابه بلدیست که در آن پانصد خانه دار ساکن و انهار و عیون
بسیار و نخیل و اشجار بیشمار دارد نقود بلدیست صغیر و بقدر پنجاه خانه دار در آن
ساکن میباشند و در آن انهار و عیون و اشجار نیز بسیار است و آنچه بحساب آمده
در آن قریه محال که پنج چشمه جاری نیست کره بلدیست و در آن دویست خانه دار
قوطی دارند و تمیز بسیار نیز در آن موجود است فربه بلدیست بسیار با وسعت
و در آن محال دویست و پنجاه چشمه جاریست بقدر کفایت و دویست و پنجاه چشمه
با جستان و نخیل و اشجار دارد و بقدر سیصد خانه دار در آن ساکنند و ظلم از
و در آن یازده محلت جرجه بلدیست در میان بساتین و قنوات و در سیصد خانه
در آن ساکن و عیون و انهار بیشمار دارد و نخیل و سایر اشجار و در آن بسیار است
مسکنه بلدیست کثیر النخیل و چشمه‌های متعدد محال است و پنجاه خانه در آن ساکن و نیز
وافر دارد لنگان بلد سید هاشم علامه طاب ثراه در آنجا نزول
داشتند بتقدیر صد خانه در آن ساکن و محال است مسجد عالی بنا و در آن معمور است

دنبدورت قلعه‌ایست که دران قدر دویست خانه واز اکراد و عرب و انهار

و باغات و اشجار بسیار دارد بربرد قریه‌ایست با انهار و اشجار بسیار و دران

قدر دویست خانه واز سکنه ان از عمارز قریه‌ایست که دران سکنای صد خانه

واز سکنه و انهار و باغات بسیار در اطراف دارد جبر بلدیست که دران قدر

چهارصد خانه واز سکنه و بنی رزق معروف که یکی از مطیعین تجار با اقتدار روم

و معامله مردار بیشتر معامله آن از ده دران قریه عمارات عالیه بسیار با درخت

منزله قریه کوچک ملحقه سادی سی خانه دارد دران سکنه لطفا باغات دران

قریه یا بی خانه از دل بجهت قهوه‌خانه عرب نهاله لذا آن قریه را منزله نامیده‌اند

رطبیه چشمه آب شیرین است در بحیره تخلدوت مشهور است و باغات

بسیار در اطراف دارد جفره چشمه‌ایست با کمال حلاوت و کثرت آب و در

اطراف اشجار نیز دارد رقوم قلعه‌ایست در ساحل بحیره با سمت جنوب

واقع قلعه وسیع و قدر بیست برج در اطراف حصار آن ریاست چشمه بسیار

الی

آب شیرین متعدد دران جاریست که یکی از انها چشمه چینین است که در حلاوت

معروف و دران قلعه جماعت عرب بود ساکن و جمع کثیر بزار دران قلعه بیت است

رقوم غربیه قلعه دیگر است مشهور است بر قلع المرتبه است ودران قلعه کرکرا

و محل تولد و زوجه حضرت عرب لاغیر دیگر منتهی میشود لهو الصبر جانب

جنوب بحیره مشهور است راس الخرطوم و در جهت شرق بجانب جنوب

قریب یک میدان با نیم فرسنگ و یک نیز بر جزیره میباشد جزیره

اول که کنار نقطه شرق بحیره است معروف بجوق جزیره جرف در سمت شرقی

بحیره است و دوره آن قدر سی فرسنگ است و دران جزیره قبر ابراهیم احمد

که قائم است بر جمله عشریه که در بحیره ساکن از دل صحرا آن جزیره متعلق بحاج

ابراهیم بانی است در کنار بحیره که صاحب اولاد و احفاد آن متفرق

ملحق شده و در دریا دره بس بود ارث آن جزیره که نیز بر جهت دران

جزیره قلعه محکم بیضوی از شاه عباس صفوی بنا نهاده با کمال استحکام و تحت

دو سمت و حصن حصین دارد و در جزیره لیس و قشم نیز ساخته دریا دارد
اسلوب نیز در آن قلعه بانهالمه و عرض جزیره یک فرسنگ و طول دو فرسنگ
دوره آن شش فرسنگ است و در آن ... بسیار است وافر **دوقی**
بیومات و نخیل و اشجار آنچه در بحرین است همه بسیار در آن نیز موجود است **عواد**
بلدیست کثیر المیاه و بساتین و باغستان وافر و نخیل بی شمار دارد و در آن قریب
هزار خانه دار ساکن است کلا از بنی ... اهل تمیز و نخیل که از فقرا
و باز مانده کان ... بحرین از تسلط ... جماعت ... و از عرب ... است
سماهیج بلدیست قریب البنا متعلق به شیخ عبد الله سماهیج و در آن عمارات دارند
و آخره است و انهار و اشجار و نخیل بسیار و کمال ... خانه و در آن وقف
دار نیز در ... عبد الله ... جزیره بحرین ...
بحرین ... ساکن است و کمال چهار هزار خانه دار ... و بازار و قلعه آن از ...
... و چهار برج ... نیز در آن جزیره

بانهالمه

بانهالمه از که در وسط آن چشمه جاری ... از آب ... که آب شیرین
اهل آن جزیره از آن چشمه است و کم آن جزیره از بحرین قریب یک تیر پرتاب
جزیره ستره جزیره‌ایست بهمان طرف واقع قلیلا از جزیره محرق کوچک تر
و در آن بلاد متعدد و عیون و انهار جاری **خارجیه** بلدیست که در آن کمال
کلیه چشمه جاری و نخیل و اشجار مشهور ... از آنچه در بحرین یافت می شود در آن نیز
کمال ... خانه ... **دار کلیب** بلدیست ... از خارجیه ...
نیز ... خارجه است **مرقوبان** بلدیست ... و چشمه‌ها ... دارد و اشجار
ثمر و نخیل بسیار دارد و در ... خانه ... در آن است و عرض و طول
آن جزیره ... نخیل و جزیره **سنبسی** بلدیست بسیار بزرگ و انهار
و اشجار و نخیل ... خانه دارد و در آن ... و قلعه محکم در آن جزیره نیز است
... و طول و عرض آن جزیره را یک فرسنگ و نیم و دوره آن
سه فرسنگ است **جزیره ...** جزیره است ... جزیره ستره و بحرین واقع و کم آن

از بحرین نفر است که آدم زاد زادن مسموم است و طول این جزیره بطول جزیره
سنره و عرض آن ثلث جزیره سنره است و بکنار آن چشمه های بسیار دل بستن
و نخیل بسیار و نقره چهار صد خانه دارد و در آن کنج آب و از عجایب آنکه آب
اطراف آن دریای شور است که در آن جزیره ملک زنده مرغ بانه و کهنه
الله افزا بالمه از نیک روز زمین ما نره است و در طرف کعبه و سر جزیره
دیگر در سمت شرق و غرب با جزیره بحرین واقع است جزیره قرا و این جزیره ایست
که همه اهالی آن در بحرین صرف عمارت بنیاد خنبه از آن جزیره نقل میشود که
بسیار زرد است به رنگ عالی و در آن جزیره با بهالیه و در آن طاق رنگ منقوش است
که آقا محبوب مملوک سلطان علی دل سلطان شاه بهمن طالب زاده که در بحرین حاکم الحصر
که آقا محبوب غلام مخصوص آن سلطان آن اسپان به بحرین نقل نمود و عمارات ابنیه آنجا
شش هزار و ششصد و پنجاه و شش بنا یک زرع معین نمود که لعل خورده عمارت
بجهه جلوس خود با بهالیه از قرار روش شیخ کبیر ایشان اهل بحرین میگردد کفایت

ول

و کافر از سلاطین صفویه چنین بقهر که در بحرین حکام که از دولت علیه صفویه مقرر بوده
و ابطه ملک خطه نقد نشین اهل بحرین بنحو اعادت خواهند نشین منفرد بوده از جزیره [illegible]
جزیره کوچک است نقره ریک فرسنگ راه از بحرین مسافت دارد و در آن
چشمه آب شیرینه و کم دهی در از اشجار و نخیل و کم دهی از خلق نقره قلعه سخت
این نخیل در آن سکنی نشسته رنجیه جزیره ایست ربع فرسنگ از بحرین مسافت
دارد و در آن قلعه است مشهور بقلعه … و از کنار جزیره قند الکرجات تر
و آبادانی قلیلی در آن نشسته و جزیره بحرین بنجوه شیخ ذیلف مرحوم … گل
خوز دکر … و شصت و شش بلده و آباد و در آن بعهد الکرل … فقری
عتبه … اما بحرین مشرق و بلده … رو دیران مانده و باقی مانده کال
در بحرین راکد … از کار مبطل … خود از شمشیر … حول
… از درگاه رحیم مع الاطلاق … از [illegible]
[illegible] بندر است که از بندر تا بندر … متعلق بشیخ

بسیار و در آن شیخ بنی جمله رعایای بندرگاه بیلکریک و در آن بندر چند بوته خرما چند دهو
از چوب نخل و گل و سنگ و چند اصله نخل چند قهوه و از بندر دالکی بندر
بوزنج است که پس از آن شیخ نشین شیخ خلفان آل و جاه بیلکریک و ایشانها
از جاه و کلمه شاهی بوشهر است و از بندر تا بندر تا بتن پنج فرسنگ مسافت است
تا بوشهر در کنار دریا یعنی فرسنگ مسافت دارد و غالب آن راه در دریا
اتصال به کوه دارد و در کنار دریا با عمارت بعضی اماکن در ... عمارت
خراجات عمارت دارد و بندر بوشهر در کنار دریا یک لخت سنگ بزرگ و قیمت
و در چنین بندر بزرگ و اصله شجره نخل درخت و آل ریگی و ... ادرکول
از جمله اتفاقا که سرکار بیلکریک در ابادی و از سرکار و السرای عالی تا بالا
و در آن بندر قدر سیصد خانه داری باشد و شش انها جاری با بوشهر
در بین آنها در سمت مشرق بندر بزرگ واقع است و در آنجا قدر سی چهل اصله
نخل است و دخانها از سنگ و گل در کنار این لخت کوه
عمور کشته

همرر راسته اند و در آن لخت کوهی که بندر بوشهر بر آن واقع خارج از کوهستانی
پیداست که بر اطراف کوهی است که آن صد و است و کوهی که بوشهر بر آن
واقع است بر بوم است لکن در بندر ریشهر به راست از بندر بوشهر میرود به بندر
نخیلو و از بندر بوشهر تا نخیلو شش فرسنگ راه و پنج فرسنگ آن کوه به دریا
اتصال دارد که از کنار دریا عبور ممکن نیست و سه فرسنگ دیگر میان
کوه و دریا مسافت بسیار است و در بعضی اماکن یک میدان راه و در بعضی
چند جا کوه و ریگ تا محال نخیلو به سه فرسنگ زمین ریگ و بعضی
از آن زمینها رملی زار قطعه به قطعه ارض زرع خفیه در آنها هم
میباشد و نخیل بسیار در آن صحن کاه است و در آن سه فرسنگ که ساحل
و دریا مساحت بیدار است بندر کنگ در کنار دریا واقع است از آنها
مولوم لب بیش و ... در سمت مقام محل بوم به لب بیش اما عمارت است
و در آن و مرزاب دارد و یک هزار اصله نخل نیز در آن مشهور است و تا

بندر بستانه در کنار دریاست تا بمقام یک فرسنگ مسافت دارد و بندر مقام معروف
بمقام قریه بستانه آباد و معمور و تخمیناً چهل خانه وار در آن ساکن و صید
ماهی میکنند و بسیار از آنها مشغول شغل کرباس بافی و جولاهگی میباشند مرجع
کفایت مهام بندر نخیلو است که شیخ محمد خان نام در آن ضابط است بندر و جزیره
که از او تابع نخیلو میباشند و بندر نخیلو که محل کفایت شغل شیخ مزبور میباشد
و در بندر نخیلو قریب دویست خانه وار ساکن و سه باب مسجد در آن
بندر است دو باب از آن معمور است و یک باب خراب و چهار باب
دکان که در آن حاجت بندر ساکنین و مشغول معاملات میباشند
و جزیره شیخ شعیب در مقابل بندر مزبور است جزیره شیخ شعیب در مقابل
بندر نخیلو مسافت یک فرسنگ و ربع از بندر نخیلو تا جزیره بر روی دریا
فاصله است که باید در زورق و جهاز کوچک در هنگام هوای ملایم
عازم عبور گشت و در حال شدید و قوی شدن عبور مشکل و پر خطر است

دور این جزیره مذکور دوازده فرسنگ است و در مساحت آن جزیره ده قریه است هفت قریه آن
آباد و معمور و سه قریه دیگر در هر چند خانه معدود مسکن دارند با معدودی نخل و اشجار
و قریه در جزیره شیخ شعیب قریه اول را راس محمد نامند و ثانیه را کوخا و ثالث را بندر و رابع
دکان و خامس را لاوه و سادس را قرطا و سابع را گزو قرار و واقعه در جزیره مذکور
تمام معمور و آباد آن و در آن جزیره علاوه نخل درخت انگور و انجیر و بستان تره هم میرسد
و دولاب بسیار دارد و اهل قرا این از دولابات مذکوره هر فصلی حاصل مختصر از فصل
بعمل آورده و در بنادر و قریه نخیلو به معرض فروش میرسانند و وجه دیوانی بندر
نخیلو میشود و شیخ محمد خان ضابط میباشد و از سرکار والا اعتبار بیگلربیگی در سالی سیصد تومان
شیخ محمد خان نام حاکم مواجب خور است و از بندر نخیلو میرود به بندر کنگان را
بندر و جزیره میشناسند که دیگر در مراسلات جزیره را گزا مینوانند [illegible]
فرسنگ و ربع مسافت دارد از گراه با چند خانه وار [illegible] در کنار دریا ساکن و چهار [illegible]
ربع فرسنگ راه و بندر مقام گزا که معروف بجزیره و گزا [illegible] نامند

نیز هند و از ملکا میل که محلات است در کنار دریا و قریب سی بیت و هفتاد خانه و از جمعیت دارد
هم حال بجمله محسوب است و دو فرسنگ میرود به بندر چیرو در محاذات کرد او در میان دریا
در جنب جزیره شیخ شعیب جزیره کوچک واقعست و انرا جزیره شیتوار میخوانند و دور آن
یک فرسنگ [illegible] و ربع فرسنگ از جزیره شیخ شعیب مسافت دارد و هم بجمله محسوب است
و حالی بندر چیرو بندری است آباد و معمور و دران تخمینا هفتصد خانه و از سالکین
سیراف بندر مذکور حصار و بروج دارد و طرف سمت مغرب آن که در کنار دریا واقع است و هم جنب
بنا و دروازه جمعی بکلی مرمت است و در وسط بندر مذکور چهار برج مقابل دریا واقع است
و در جنب غربی چهار برج مسجدی عالی بنا که نسبت به مسجد دیگر که در آن
بندر است بسیار محکم و پر از حصار آن بندر بفاصله سیصد قدم راه بساتین بسیار
و نخل مشجر است و در بساتین قریب بندر مذکور اشجار متنوعه از قبیل چلغوزه و نارنج
و انار و انگور و سپستان کلا از دولاب سقایت مینمایند و از حصار آن بندر تا کوه
بقدر یک فرسنگ و نیم میشود و کلا اراضی آنجا محل کشت و زراعت است و جزیره هندرابی

باصطلاح بعض

باصطلاح بعضی هندرابی با اصطلاح بری متعلق بان بندر است و از بندر تا جزیره
بقدر سه ربع فرسنگ دریاست که باید در سفاین صغار عبور نمود و شیخ یوسف ابن شیخ
رمضان دران بندر حاکم است و سرکار عامل آن بندر بمشایخ عبدالسیب و قلعه بزرگ بندر
چیرو در برج بفاصله بسیار دارد و اهل آنجا لفیف بمذهب شوافع و طایفه اند اهل سنت
و شیخ یوسف عامل از یمی و بین آن بندر مواشی و ثمار میگیرد و از کلانتر اراده بنا را از هر
از گوسفند و گاو و نیم قروش و الاغ یک قروش باز یافت مینماید و ساکنین آن بندر صاحب
مکنت و با دولت میباشند جزیره هندرابی به ربع فرسنگ فاصله دور از چیرو در میان
دریا واقع است و دران جزیره قلعه بزرگ مستحکم و دران قلعه یکصد خانه ساکنند و کلا
شغل آنها غواصی میباشد و در هنگام غوص از هر یک نفر از غواصین ساکنین آن جزیره
شیخ یوسف عامل سه ریال فرنگ سالیانه میگیرد و بروایتی در هر دفعه که بغوص میروند سه ریال
میگیرد و جزیره مذکور در طول بقدر جزیره شیخ شعیب و در عرض از آن کمتر و دوره
آن هشت فرسنگ تخمین نموده اند و دران جزیره نخل بقدر یکهزار اصله شمرده و یکی
تازه غرس است و از بندر چیرو تا بندر [illegible] سه فرسنگ مسافت دارد چنانچه

جزیره

هنگام جزر دریا باشد از کنار دریا در نهایت استراحت عبور ممکن چنانچه در وقت مد
دریا باشد عبور از کنار دریا ممکن نیست بایست از پشت کوهی که در کنار دریاست
که گریوه در گریوه و راهی با کمال صعوبت است عبور نمود حقایق نگاری بندر جدیدست بندری است
که در دامن کوه و کنار دریا واقع است و قلعه بر قله کوهی بوده که آثار حصار و برج هنوز برقرار است
لیکن مسکون نیست و اهل آن بندر تمام در کنار دریا عمارات از گچ و سنگ و گل و خشت بنا نموده اند
و در آن بندر قریب دویست خانه وار ساکنند و در موسم غوص کلا مشغول غواصی و در سایر
اوقات بصیادی ماهی و آمد و شد در دریا بجهت معاملات خود مشغول و در آن بندر دو باب
مسجد عالیه بنا برپاست و اهل آن سامان تمام شافعی مذهب و معدودی از آنها
مذاق وهابی دارند و بساتین نخیل نخلستان را در زمینهای غرس و زمین را باصطلاح
آنجا کادنبه(؟) گویند و تمام سیلها که در زمستان از کهسار جاری میشود در آن نخلستانها بعلت
آنکه اطرافش مسدود است میماند بهمان آب اکتفا میشود و در تابستان از آب مشروب گشته مستغنی اند
طراز نخلستان این گرمسیر نخیل و در بندر قلات قریب شش هفت هزار نخل نخیل
در کنار دریا دارند و نخلستان کلا آنها دهو(؟) در دامن کوهها که باصطلاح اهل نواح بنجه مینامند

واقع نخلستان وافر زیاده از صد و دویست هزار اصله باشد و از بندر قلات که قلات تحتانی نیز
می نامند یک فرسنگ فاصله است تا جزه حقایق نگاری بندر جزه بندر جزه در کنار
دریا دامنه کوه واقع است و در آنجا سی چهل خانه وار ساکن میباشند و در هنگام دولت
دعوی(؟) دولت جاه و رفعت شیخ احمد نام عبادی عامل قلات جمعی را برداشته بندر جزه
گرفت و ساکنین آنجا را با حشم و دواب و اساس البیت کلا از روی دریا بقلات نمود
و سبب این اظهار مینمود که بر همه اهل دریا ظاهر است که جزه من جمله ابوالجعی(؟) میباشد و شیخ
عبدالله چاریکا(؟) بزور تصرف در آن نمود و بهمین جهت باعث خرابی گوچانیده در محل خود آوریم
و در این زمان بندر جزه خراب و بیوتات چوب نخلی آنجا کلا آتش سوخته بودند و از بندر
جزه مسافت چهار فرسنگ میرود به بندر [illegible] حقایق نگاری بندر و لنج بندر زنگنه(؟) کوهی است
که دو فرسنگ راه از کوهسار دور از کنار دریا پیدا شده که نصف آن تخت کوه در دریا
غرق و نصف دیگر مکشوف و تقریبا پانصد ششصد ذرع ارتفاع از سطح آب پیدا کرده و بر قله
آن کوه قلعه مستحکم بنا نهاده و شیخ احمد نام بشیری در آن قلعه ساکن و معادل دویست خانه وار
در دور آن کوه و قلعه خانه بنا دارند از گل و خشت و سنگ و گچ و دو باب مسجد عالیه در آن

بر پاست و دواب لارض که در ان ساکن اند شافعی مذهب اند و اهالی نیز بعضی از ان طایفه
میباشند و از بندر ناوان تا بندر چارک یک فرسنگ و نیم مسافت میباشد از کنار دریا
حقایق نگار بندر چارک بندریست معمور و اباد و در ان بندر مساجد بکیه از ارباب عمارت شیخ
و سنگ بر پا و دایر است و هفت باب مسجد عالی بنا ممتاز خواصه مسجدی که بنا شیخ
عبد الله چاره یکی بنا نهاده با نهایت امتیاز و اهل این بندر کلا صاحب مال و صاحب
سفاین للبلاد و بیوتات گچ و سنگ خانها از چوب نخل در این بسیار است و شیخ عبد الله
عامل این بندر علیه ما علیه متدین بدین و با یا میباشد بکمال تعصب و مذهب مذکور دارد
و اهل چارک کلا بدین عامل این بلده اند و ده قریه معمور در حوالی بندر مذکور کلا تحت
حکم شیخ موسی الیه است از بندر مذکور تا کوه یک فرسنگ زمین مستعد زراعت است و در دامنه
کوه که یک فرسنگ در بعضی اماکن کمتر فرسنگ و نیم و در برخی مسافت است کلا نخلستان و در حوالی
بندر مذکور کلا باغستان و اشجار انجیر و انگور و ستان نیز بهم میرسد و اهالی انجا
بواسطه زیادی از زواید دنیوی غروری بیجا و سرکشی لا تعد و لا تحصی دارند خواصه
خود شیخ عبد الله که در ترد داعی دوام دولت جاوید عدت اظهار غلامی و بندگی اولیای

دولت

دولت جاوید عدت قاهر مینمود که تکسان سرکار بیگلربیگی را در عیب داعی در
حکام گستاخی میکنند و مکرر الالاعی شما ولایت داده من کسیستم خود صاحب ولایت ترام
باری ان جسارات بیت چوب نبیند مگر بر درخت ◦ نبک زرا کس نشنید سخت
و عبد الله خادمی که از بندر معمور و بلوک اباد ان متعلق بان و در سال هشتاد تومان زر نقد
که بکی صید شصت تومان [illegible] دیوانه بیگلربیگی لار و سبعه فرسنگ سواحل دریا
میشدند از انزار شرو الاغ [illegible] لاجیه [illegible] از ایشان
حکمای الوصول میشد و جزیره قیس در مقابل بندر چارک واقع و متعلق بشیخ عبد الله مذکور است
جزیره قیس جزیره مذکور جزیره اباد است و یازده فرسنگ دور ان میباشد
و در قدیم در ان جزیره قنوات و عیون و اب جاری بود الکنون در ان تمام قنوات
و چشمه بسیار خراب و دولابهای متعدد در ان برقرار است و اب انها بکمال طراوت
و عذوبت و در ان جزیره ولایت که یکجا را مغیلی و بکجا زاده نام مینامند و عمارات
انها از گچ و سنگ بنا نهاده اند و در هر قریه بقدر سیصد خانه و از ساکنین و اثار عمارات
حالیه الکنون خراب و در ان بسیار است و هفت مناره خراب که نجه اثار حجری

چری ازانها باقیست و در میان دو قریهٔ مذکور واقع است و چنین مینماید که نهارها
در زمان آبادی جزیره بسیار چراغ بر انها میافروختند که بر دوش شانها اینها سفاین
از دریا خود را بساحل جزیره رسانند و آثار عمارات غریب که اکنون خراب است
بسیار دران جزیره هست که اهالی الحال انها را به کفار مجوس هند و در جزیره
انواع سبزیها و خیار و کاریها میشود و معادل پنج شش هزار نخل دران جزیره مثمر ثمر
و غیره و شیخ عبدالله بن بشیر مالک آن جزیره بوده است و بعد از بندر خارک بسمت قبله
فاصله به بندر حسینا واقع است **حقایق نگار بندر حسینا** بندری است معمور و آباد و مساجد و حمامات دارد
در این ساکنین و بعضی از ساکنان بندر حسینا صاحب مکنت و صاحب جهازی هستند و در
دریا مشغول آمد و رفت و در سایر بنادر که ذکر رفته شده و سایر ساکنین الحال مشغول
غواصی مشغول و در وقت موسم غوص و سایر وقت ... رسیده ماهی و داد و ستد
اوقات میگذرانند و آب شرب آن چنانچه سایر بنادر واقعه در کنار بحر عمان
از چاه است و بندر مذکور دو فرسنگ است و از کوه دور است و اهل بندر صاحبان
مکنت بعضی متدین بمذهب شیعی و برخی مذهب سنی و ... و قبیله‌های رنگارنگ دارند و از بندر حسینا

بفاصله

بفاصله سه فرسنگ از راه میرود به بندر مغوه دو راه دارد و لطائف میان حسینا و مغوه کوهی
واقع که دماغه آن کوه در دریا غرق و کوه مذکور یک نیم فرسنگ طول دارد و کلا صحرا زار است
چنانچه جزر باشد ممکن است که پیش دماغه کوه که در دریا غرق است عبور نمایند و الا باید آن را
که طرف شمال و روانه بندر مغوه شوند **حقایق نگار بندر مغوه** بندری است معمور و معادل سیصد
پنجاه خانه وار دارد ساکنین و کلاً وهابی مذهب و شوافع نیز در میان ایشان هستند
و دو مسجد عالی بنا دارند و آب شرب ایشان از چاه است و علاوه سیصد پنجاه خانه آن
کلاً و سنگی مسافرین است پنجاه خانه بیوتات چوب نخل دران هست و نخلستان و فر
دران هست و معادل ده هزار نخل دران هست و مردمان الحال کلاً صاحب مکنت و
در دریا صاحب بیده و بیشتر در وقت غوص مشغول بغواصی و طراد و در قدیم متدین بدین
سنی و وهابی شده و از جانب داری مملکت فارس زکیخان مرحوم نوری با فوجی آمده
حضرات در بروج و قلعه خود پناه برده قدم اطاعت پیش نگذارده زکیخان مرحوم
بزور و غلبه بندر مذکور را گرفت و هر کس از دین جدید خود برنگشت طعمهٔ شمشیر آبدار
و سرهای ایشان را آورده در قبله شهر کله منار کرده و پوست این سرها کنده گوه

کرده بدربار مدینه اقتدار روانه از ان تاکنون پا برده یک دهیزه در انهار دین و ما بهای نهند
و بعد از وقوع قضیه قتل عام تاکنون جمعیت و افراد ان بندر مثل سابق نشده و جزیره
فرو متعلق بان عبدالوهاب و شیخ حسین نام صاحب لنگه بندر تاکنون بهمان مذهب سنی اعراب
جزیره جسرو جزیره ایست که دوره ان هفت فرسنگ مسافت دارد و دران کوهسار
و کوهستان به قدر وسعت خود دارد و چاههای ان جزیره اب های شیرین گوارا
دارد و دران جزیره نباتات بسیار دارد و آهو و بز کوهی دران وفوری دارد و اهل بندر
مغو در موسم زراعت در انجا عوامل و مصالح زراعت برده دران زراعت می نمایند
و دران جزیره شجر گور بسیار و درخت های جنگلی بیشمار و الان در هنگام زراعت
و درو دران جزیره کسی ساکن نیست و جزیره دیگر از ان کوچکتر در جانب جنوب
ان قریب بان واقع است مسمی بسبزی جزیره سرتی جزیره مذکور جای خوش اب و هوا
و دران اشجار بیشمار از شجره لوز و نخیل وغیره بهم میرسد و خلقی دران ساکن
بودند مذهب بدیهی و بابی بعد از قتل مغنوی مان و بعد ازانجاکه تماما کشتن
جزیره بسته بی قلیل بوده اند و اهمه برانها غالب و مستغرق گردیده اند الکنون ابادی نیا
سرمکو

دران نیست مگر در وقت نخل تحل باصطلاح خود نخلستان ان جزیره بود داده رجعت
می نمایند و در وقت بریدن خرما بجهت برداشتن حاصل انجا میروند و حاصل انجزیره
برداشته رجعت می نمایند اکنون این هر دو جزیره متعلق باهل مغو میباشد و از بندر مغو
میرود به بندر چیرو که یک فرسنگ است تا مغو الی چند خانه است در کنار دریا بقرار
هشتاد شصت خانه وار دران سرزمین ساکن و فارسی زبان میباشد و شغل ایشان
صید ماهی و قلیل زراعت بخسی دارند به قدر رطب خوری خود نخلستانی نیز دارند
بندر چیرو ولی محل را دوان می نامند و متعلق بصاحب مغو میباشد و از دست اعراب
مذهب بدیهی تا باش یا از انجاکه قلیبر الجهه میباشد با خضرات مسافرت
می نماید دارد و ان محروده و فرسنگ بقریه مسما بندر کلات واقعه در کنار دریا دهنه
که متعلق بندر لنگه و ان قریه معادل بیست پنجاه خانه وار میباشد و مسجد
دارد مذهبین با مذهب شافعی و مساوی ده نفر از انگلستان را مالک هستند و دولاب
هستند دارند سبزی کاری و خیار و هندوانه نیز مزروع می نمایند و مردمان هم
مشغول زراعت بخسی با هر کسی نیز می نمایند و در فصل غوص مروارید نیز

می پردازند و از شناس تبره دو فرسنگ راه میرود به قریه که موسوم است بحشه و چشمه
قریه مهیا شده معمور قریب بلنگه و در آن محال سی صد خانه وار ساکن و در باب مسجد عالی
و باغات و نخیل و اشجار لیمو اتصال دارد بفاصله نیم فرسنگ راه به بندر لنگه با کمال معموری
حقایق گفتار در بندر لنگه و عودی ما در است بندر لنگه بندری است در نهایت معموری از همه
بنادر واقعه در کنار عمان اباد تر و معمور تر است و در آن بندر محال بجهزار خانه
دار از اعیان تجار اعراب با مکنت صاحب صفاین و معاملات عمان و بمبی
و هند و هندوستان همواره در کار اند و در آن بندر عمارات عالی از گچ و سنگ
و غرفه و باد گیرها و سامان آراسته و شیخ سعید نامی از طایفه قواسم در آن
حاکم و صاحب دولت میباشند و بندر لنگه تا بر سر ربع فرسنگ طول و ربع عرض
در کنار دریا بالای و بیوتات عالی انبا مطبق و تمام آن سامان گلستان و بستان
اشجار از جتیل و ستبان و جلغوزه و انجیر و انگور زیر لیمانست و غالب
اهل این بندر مذهب حنبل هب و ها بی میباشند و محال چهار صد خانه وار از شیعه
اثنا عشری در این بندر ساکن و بطور تقیه حرکت مینمایند از انجا که

که غالب الفرقه امامیه اند که در آن بندر توطن دارند از اهل بحرین میباشند
و القوم در بر هر مکان که باشند با تعزیه داری سید الشهدا مشغول است
و آن فقرا در شبهای دوشنبه و جمعه مجلس عزا بر پا مینمایند از بیم از از حضرات
در هوا ایام که سنگ خار در اماکن هو اکبر اب مسموم و آهن میگذار رود داخل
خانه میشوند و جمعی فرخنده متوجه تعزیه داری مشغول شوند چنانکه بورود داعی
دوام دولت جاوید عدت قاهره هر از رود در لنگه چند نفر از فرق امامیه
خود را بداعی رسانیده و اظهار احوال خود و سلوک حضرات نمودند و متمنی
شدند که فردا لیله الجمعه است و ما را مجلس تعزیه است شما هر گاه در این
مجلس حاضر شوید شاید بسبب عزت ما شود و بواسطه شوکت قاهره سلطانه
دولت با بهره فایق اند که رفاه یکسال ما شود و داعی چاکر دولت
جاوید عدت با شیخ سعید حاکم اظهار نمودند که حسب الفرمان واجب الامر
ولاة عمان باید داعی از فرق مختلف که در این بندر بعز بنا در سا کنند

با خبر شوم خاصه فرقه امامیه امشب باید در مجلس تعزیه آنها حاضر شویم
شیخ سعید دران شب غلامان خود را حکم فرمود که در خانه که محل روضه خوانی
حضرات حاضر آمده متوجه خدمتگذاری و غلیان و قهوه و چای شدند
با وجود آنکه شرب تنباکو به تقلید وهابی حرام میشمارند داعی شیخ
مذکور پیغام داد که طریق ولایت داری چنین است لیکن باید بنوعی منع کرد که
این مساکین عرب دراین هوای گرم بتوانند از خانه خود بیرون آیند
دراین بندر جمیع ملک حنبلی اند و کسی را باکسی کاری نیست چرا باید باین
حد تعزیه شیعه چنین گذران شود باری مردمان این بلد کلا گرفتار تعصب
و خر ملاهائیکه دارند بر مبنای ترغیب جهال مینمایند که اینها رافضه حلال
و زنان و دختران آنها حلال و قتل آنها مباح و چنانچه قدرت و زور
نتوانند با آنها آزار برسانند مال ایشان را بدزدی و در قتل ایشان
بخورانیدن زهر و هرچند هر که میسر شود و دست رس شود و باید کوشش شود
که متشار شکاری دارید و نجات نشانیست این بندرا رحمت الابادی

و معموری میتوان عروس بنادر سواحل بر فارس شمرد و این بندر تا کوه دو فرسنگ
مسافت دارد دامنه آن کوه بقدر نه فرسنگ و سه فرسنگ عرض نخلستان
و قراء متعدده کلاً وجه نخیل آنها را شیخ سعید جواسمی که عامل این بندر است
از قرار نخله ده شاهی از رعیت میگیرد و تنخواه دیوان در سالی یکصد ده تومان
در ریاض که [illegible] ولیکن رایج سلطانیست بکار [illegible] میشد
اینهم وجه نقد دنباری نمیدهند مگر اشتر و الاغ و تنخواه کرباس و [illegible] بنادر
[illegible] مدخل اهل بندر از آمد حجاز در سالی مبلغ متعدد میکنند
و دران بندر معال شیخ سعید نصف شش آب انبار مملو از آب باران و هر روز
یکی از آنها بواسطه کثرت خلایق خالی میشود و علاوه دولابهای متعدد که دران
دایر است و انواع سبزیکاریها و خیار ریحان میشود و حبشی و خود جوزی و عبید دران
بندر است که در خانه ده دوازده نفر غلام و کنیز هستند چندان و فوری دارند
که جمیع خلق آنجا بزبان سودان متکلم اند و جنوبی آن بندر قلعه بنا نهاده اند مستحکم
خارج از بساتین و شیخ محمد بن قضیب که برادر شیخ سعید است و [illegible] البوار

۱۴۴

اشغال یافته بنا القلعه و خود دران ساکن بعد از سر آمدن زمانش که نوبت بشیخ سعید
افتاده قصوری چند عمارات بنا در کنار دریا داخل بلد بر پادشاه و خود ساکن
در آن عمارت میباشد و در این اوقات مشغول تعمیر چهار برج است و ساختن قلعهای متعدد است
و آبادی این بندر را از قریه حبشه که نیم فرسنگ مسافت دارد تا به بندر مذکور ما به بندر
لنگه که سابق بر این اعظم که بنا در فارس بوده بمسافت یک فرسنگ و نیم گلاه
نخلستان و بساتین و در میان این بساتین قراء و بیوتات بسیار و آب
شرب اینها اکنون تا خبر سد از آن اب انبارهاست در اول سنبله نیز
محتاج باب چاه می شوند و اب چاههای انجا با چاه کم علاوه است مگر در سالهایی
که نزول رحمت الهی کم شود اب چاههای انشاء الله اندک شوری و تلخی میکرد
و از بندر لنگه تا بندر کنگ که حال نسبت بایام قدیمش خراب و ویران است
یک فرسنگ مسافت دارد حقایق گذاری بندر کنگ بندر کنگ بندری معتبر است
اما دران عمارات عالیه بعض الکنون نیز اثار عمارات قدیم با حکامت استحکام
کار رو النبرلهای طبقه و قلعه در کنار دریا بر پا بعضی که اکنون ستون های و طبقات

۱۸۶

۱۴۵

و عمارات این برقرار است و مشایخ نام نا طرفی میکرد و در این اوقات و محله از بندر
مذکور آباد است یک محله شیعه اثنی عشری و یک محله شافعی مذهب و هر محله
موقعی مسجد خانه دار و ساکنین دکاکین و دکان سفیدی و افر دارند و معادل سیزده
باب دکان کوزه سازی که اکثر کار آنها در کنگ مشغول کوزه سازی و اد
در سابقا شیخ سعید عامل مبلغ سرکار ان رزیپاض که ششصد تومان رایج سلطانی است
میکرد و از بندر کنگ نیز مواشی میکرد و دوره ان بندر خراب تخمینا سه
فرسنگ راه است و اثار عمارات عالیه و آب انبارهای بسیار است و اکثر آنها
مملو از آب باران و مقبره قدیم ان بندر مشا عبرت ناظرین است که قبور
که از قدیم بعض از اینها احوال اموات تجار هر دیار با اسم و رسم و ملیت جلی
آنها منقور و منقوش است و از بندر کنگ تا بندر بندر معلم که یکی از مضافات
لنگه است سه فرسنگ مسافت است و در عرض راه قراء و نخیل بسیار و بندر معلم مملکت
زراعت چند و تعبیر ده اب انبار واقع است و نخلستان و صلاب بسیار دارد
و چشمه دارند و جزیره قیس بر کنار است در آنجا بهم میرسد و دو مسجد در ان قریه دایر است

وساکنین آن محل بعضی شافعی و برخی مذهب شیخ هالی(?) و از آن بندر تا بندر معروف
به برکه سیفا نیز سه فرسنگ راه و آن هم از جمله مضافات بندر لنگه میباشد و از آن
که در برکه سغی(?) میباشد فارسی زبان و شافعی مذهب هستند و آب شرب ایشان
از آب انبار و در آنجا نیز هفت آب انبار موجود و قریه که در آن ساکن میباشند
بعد ربع فرسنگ از دریا و درخت نخیل معدودی دارد و شغل ایشان زراعت نخیل است
و صید ماهی و در ربع فرسنگی آن قریه کوهی عظیم واقع که پوزه آن رو به شرق
در دریا غرق و کوه مذکور کشیده شده بعد از سه فرسنگ راه سر به دریا کشیده
و مطلقا راه عبور در آن کوه نیست و آن کوه موسوم است به بلو غار و بعد دو فرسنگ
آن کوه تکیه بدریا دارد یعنی هنگام مد دریا آب دریا دو قامت از آن کوه را
آب میگیرد و هنگام مد دریا مدتی عبور از آن ممکن نیست مگر در وقت جزر
بالنسبت دو فرسنگ راه در میان سنگلاخ و بعضی اماکن آب دریا در گودال
ایستاده عبور شود و بعد از آن بلد جی(?) عبور از دامنه آن کوه مشکل است و بعد از طی
آن دامنه کوه میرسد به آب انباری که اهل خیر جهت مترددین ساخته اند و ده فرسنگ

[illegible]

که مسافت است که میرسند بمحلی موسوم بکوشک که رعایای آن محل باصطلاح خود ایشان
و بادیه اند بادیه آن بسر کار بیگلربیگی و حاکم آن بعالیجاه شیخ یوسف خان
عمانی حاکم بندر عباسی و بندر خمیر و بندر رغینا(?) و بندر سیرو دارند(?) و کوشک شش
فرسنگ فاصله میرود به بندر خمیر و کوشک محلی میباشد که در آن قریب پانصد خانه
فارسی زبان شافعی مذهب ساکن و نخل بقدر کفایت خود دارند و مشغول زراعت
نخیل میباشند و گاو و گوسفند و شتر بسیار دارند حقایق بندر خمیر بندریست
از جمله مضافات بندر عباسی و در آن بندر قریب چهار صد خانه وار ساکن و بیوتات
ایشان اکثر از چوب نخل و سنگ دارند که اهل آن بندر خانها از گچ و سنگ بنا کنند جهت
حفظ قلعه که سید سعید خان در آن بندر معمور داشته و حال [illegible] کوت وال
در آن جهت محافظت گماشته و شیخ محمد نام مستأجر بندر مذکور که از جانب شیخ
سیف خان عمانی اجاره دار بندر خمیر و شیخ مشار الیه از جانب جناب سید
سعید خان مستأجر بنادر عباسی و غیره و حمرا است و قرار در بندر خمیر حسن داده
که ساکنین بندر مذکور کلا مزدور سرکار [illegible] میباشد و بعد [illegible] هزار [illegible] که

مجاور بغیر از لنگر بندر مالک اند معاف باشد و گوسفند و گاو و شتری که دارند کسی

بهیچ وجه من الوجوه متعرض ایشان نشود و کلانتر عمله معدن گوگرد باشند و در سالی

یکدست خلعت مرحمت دارند و یکدست نیم تنه و یک ثوب قبا و لنگ ایلچه و پیراهن می

باشد بسر جوقه کان الطایفه میرسد و باقی قبا یا و لنگ ریسمانی و ایشان را شغل

بکار کردن در معدن گوگرد و قرار کار ایشان است که در سالی یکصد تحویل

میگیرند بدین نهج که هفته دو روز نمیباشند که سه شنبه و جمعه در بندر می‌آیند

جمعی از مشغول کار نبوده اند و بجهت رفع خستگی در بندر می‌مانند جمعی دیگر متوجه معدن

معدن و بکار استخراج گوگرد می‌پردازند و مقرر چنین است که در سالی یکصد

تحویل از نفر و جنس تحویل ایشان میشود و ما حصل ایشان گوگرد صاف پاک در تحویلی

که باصطلاح ایشان ریک یافته اند و کار بیشتر کرده اند هزار من گوگرد تسلیم مینمایند

و چنانچه زیاده موافق نخواهند نمایند اقل از یکهزار پانصد من بعمل نمی‌آورند و بر منظر حضرت است

که گوگرد صاف پاک را بجهت تحویل هر سبد بهند در ده من [illegible] افروده اند باین معنی

که از ده من ده من محسوب میکردند و در اول تحویل یکهزار پانصد من است سیصد من

بصیغه

بصیغه ده من مقرر می‌افزایند و گوگرد از قرار یکمن هشت پول سیاه رواج خمیر

که شانزده عدد آن رایج سلطانی است و بطور رواج چهار پول سفید پول رایج شیراز است از

ایشان میخرند و تحویل که میشوند بهمین سر رشته جنس و بر جماعت ساکنین خمیر

تحویل میدهند و از قرار یکمن هشتاد دینار رایج از حضرات [illegible] خریدار می‌نمایند

و قرار ده از ده من ده من محسوب میدارند گوگرد ند گوگرد را از پای معدن تا لب دریا

در یک فرسنگ مسافت دارد بر شتران حمل و بکنار دریا می‌آورند و از کنار دریا بسفینه

حمل نموده روانه بندر عباسی نموده گوگرد تر و شفاف ممتاز که [illegible] مشتری در بندر

عباسی با شیخ سیف عامل بتسعیر معین نموده میاید به بندر خمیر از قرار یکمن ریال فرنگی

گوگرد مهره صاف پاک که در معدن بهم میرسد و انرا مهره مینامند و محتاج

بطبخ نیست منجر ده کاهی فروش در خمیر از ده و بال فرنگی [illegible] خریدار شود که کمتر

نمیشود بعد از انکه نقل به بندر عباسی شد از قرار یکمن سه ریال و ده ریال هم بموجب

اوقات متصرف میرسانند چنانچه دارای حکام والیست و یر عهدیست با بهره از

قرار تحویل از [illegible] اقل کارکنان بندر خمیر که یکهزار و پانصد من است در سالی

صد تحویل گرفته و تنخواه میدهند و سنوات آینده که یکصد ده تحویل گرفته اند و گاهی
هم شده که نود و پنج تحویل رسیده و پنج تحویل رسیده وسط لنگر طرفین صد تحویل است
در تحویل یا لنگر دریا پانصد من گوگرد در سالی یکصد و پنجاه هزار من گوگرد بعضی آورند
که هرگاه گوگرد دیرست که مهره می نامند و در معدن خوب بکمال رسیده بدست
آورند و رگ پیدا کنند بدو پال داد و ستد می کنند و الا هرگاه خاک از معدن
پر فنر آورده در کوره ریخته گوگرد بعمل آورند و در بندر حمیر از آن نوع گوگرد از قرار
یکمن یک قران با مصرف فروش میرسد بمبلغ یکصد و پنجاه هزار قران یا قدیم محصول
و هرگاه در جهاز حمل نقل به بندر شود یعنی در بندر عباسی ... ده پال نیم و سه پال
بمصرف ساینده یعنی گوگرد مهره که در معدن بحد کمال رسیده و الا در
بندر عباسی بدو قران داد و ستد میشود گوگرد پخته بعمل آورده که محصول بندر
حمیر است و سکان آن بندر از جمیع وجوه و عوارض دیوان فارغ و مشغول بکار
معدن و از قرار گوگرد صاف مصنوع ... از قرار ده من را دوازده من
بتحویل میدهند و یک من را بمبلغ هشتاد دینار رایج بیشتر از تنخواه نبرد و دیگر

ملارا

کارسازی مینمایند و از بندر حمیر شش فرسنگ میرود به قریه موسوم بکچی و ساکنین
بکچی تبر(؟) چهارصد یا پانصد خانه وار میشوند بزبان فارسی متکلم و تبعه سید چهارصد
لشکری رشید نامی دارند و ایشان بعزا رانکه باخبر و آگاه از خدمت محول به عجمی
حکام دولت شوند از ... ابواب ... و تعدیات شیخ یوسف ... دند
و کلمهای چند از شیخ سیف خان اظهار نمودند که تحریر آن نیز ادا درین صفحه شد
و از منزل کچی تا پنج فرسنگ میرود به بسیرو که اهم بندرهاست بفسحت و وسعت بندر
عباسی و بهتر ... در آن ساکن و عمارات عالیه در آن بندر برپاست و اهالی ... و کلا
صاحب دولت و مکنت و صاحب جهاز و در دریا تردد می نمایند و صاحب نخلستان و
بساتین ... و داب حشم و شیخ سیف از جمیع آنچه حضرات ... که
از همه مضافات بندر عباسی بازیافت مینمایند از ایشان هم میگیرد و بسیرو بحسب
آبادی و آب و هوا بهتر از بندر عباسی آبادان است الا آنکه ... گمرک خانه و فرضه
و عمارات عالیه ... برپاست و در سیر و منیت ... از بندر عباسی بیشتر است
حدود لنگار بندر عباسی بندریست معمور و آبادان و در آن مساوی ده هزار خانه ...

و سنگ و بیوتات گل و خشتی دایر است و قلعه مستحکم و بیوتات گلکاه داخل قلعه میباشد
و خارج قلعه معادل یکهزار خانه و اسپوتات از چوب نخل موجود است و تاریخ قلعه
در وسط قلعه به کنار دریا برپاست که بنا دار از حضرت ولندیز که در سابق ساکن
بندر عباسی بوده‌اند نهاده‌اند عمارتی مضبوط و طبقات به طبقات غرفه و دریچه ساخته
که در فصل تابستان از آن عمارت در هوا و اعتدال بهتری نیست و در لنگه قصر گل
محل جلوس شیخ سیف و قلعه که بدور بندر است از خشتی بیش و سایر ده برج
بدور آن قلعه ساخته‌اند و سه باب دروازه دارد یکی بجانب دریا و بجنوب و
یکی رو بجانب صبا و در لنگه بندر چهار مسجد عالی بنا میباشد و دو باب درون آن قلعه
و دو باب خارج قلعه دو مسجد خارج یکی از داخل متعلق باهل تشیع و در آن بازار
دکاکین میباشد در دراسته بازار لنگه پنجاه دکان است هر دکانی نصف آنها
از ضایع بزازی و نصف دیگر اسباب عطاری که هر دکان بدو دکان محسوب است
و از قرار دکانی یکصد و پنجاه قرانی عامل میگیرد و در سالی که سفن از پنجاه دکان
مرکب به بزازی و عطاری در سالی هفتاد و تا سیصد قرانی ماخوذ عامل است

دوازده

دوازده باب حانوت کفاشی که نصف لنگه جوانب مزبوره بعامل دیوان میدهند
همچنین جوانیت نقیبا قریب سی باب و ماخوذ دیوان در سالی نصف بزازی است
و چهار باب کاروانسرای معمور تاجرنشین دارد دکاکین مختلف از خرازی
و میوه فروشی و چنار فروشی وغیره در میان محلات و خارج قلعه است و کلاً
هر ساله چیزی بدیوان مقرر دارند که میدهند و اجاره بازار میوه فروشی در سالی
هزار قروش عینیست و رسم اهل آن بندر چنان است که از اول جوزا مشرق
میشوند و جابهای خود را مهجور گذاشته در بلوک مینا در قراء مینا بواسطه آب
شیرین جاری و وزیدن باد گرم در تحت اشجار و از روی آبها اندک افاقه در
گرمی هوا میشود و بصورت آن گرما شکسته میشود و اهل لنگه بندر در جوزا و سرطان
و اسد تا نیمه سنبله در قراء مینا و مشرق و در سنبله و میزان که موسم خرما
بانتها میرسد رجعت به بندر مینمایند و در لنگه بندر یکباب حمام بهم میرسد که آبی با
دکاهی خنده آب و حمامی هم که در تاریخ قلعه هست که دایر است و در خارج
آن چاه ریح اصله بیشتر نوز هم میرسد که یکی از آنها که قریب به بیوتات

خارج قلعه هست درختی عظیم و پر سایه است که در آنجا شخص صاحب اوضاعی میتواند
با ده راس اسب و ده راس قاطر و بیست نفر عمله در زیر آن درخت بخوبی میگذرانند
و داخل بندر است بحجت شجره مذکور مثل صحرای دشتستان و منزل دشت ارژنه
در زیر درخت مذکور تا نیمه سرطان میتوان بخوبی گذران نمود و از نیمه سرطان
هوای شمال بجنبش هوا گرم میشود که چشم مرغ را منعقد مینماید و اهالی آن توقف
منیت و شیخ سیف عامل نیز در نیمه سرطان در بندر مینا میرود و در نیمه سنبله حسب
مینمایند و دو ثلث این بندر شیعه اثنی عشری و متفرقه بهر دیار میباشند خاصه
بحرین و لار و یک ثلث شافعی مذهب و حاکم با دویست سیصد نفر از اهل عمان
که همراه دارد و فرج جبه سپاهی محبوب اند کلا متدین بدین اباضی و مجتهد ایشان احمد
ابن اباض است که از کثرت استعمال به اباضی معروفند و انکرده بخلافت شیخین
که ابوبکر و عمر باشد قایل و عثمان را خلیفه نمیدانند بعلت اسراف و اجحافی
که در بیت المال نموده و مولای متقیان را خلیفه نمی شمارند بسبب جهاد فی سبیل الله
و قتل کفار قریش و اهل عمان کلاً قایل بخلافت شیخین و اباضی مذهب میباشند

دارد

و آب شرب بندر عباسی بیشتر از آب انبارهای متعدد بسیار معتبر است که خارج
از قریه ساخته اند و آب چاههای با جلادت نیز دارد و در پنج فرسنگی بندر مزبور
کوهیست عالی بنا و بلند بنیاد که سر به ثریا کشیده و این کوه مسمی بگنا است و قریب
چهار فرسنگ طول دارد و در آن قله کوه و اطراف بلندیهای آن آبهای جاری
و باغات بسیار و اشجار سردسیری بسیار که به وسعت عباسی و انگور و انجیر و گلابی و جز
اینها بهم میرسد و هوای او به حدی که سردی حاصل است و اشخاصی که در ماه شمال
در این جبل رفته اند مذکور مینمود که بمحض غروب آفتاب اهل آنجا محتاج بآتش میشوند
و بدفع برف و پلاس مطبوع ما نمیتوان در این کوه شب خوابید و میوه جات آن جبل
در بندر بمصرف میرسد و مضافات بندر مذکور بسیار است از آنجمله سبخ
فرسنگ و شش فرسنگ از دریا دور میباشند و اعراب حوالی این همواره عدت
قاهره معمور است به عنبت این مضافات شود و شیخ سیف حاکم اوضاع حکومت
با نظم دارد و در بندر عباسی بواسطه فرط گرمی هوا ده یازده راس یا دبان و چند
راس اسب نیز در آخور بسته دارد و سواران کار گذاران شیخ مذکور کلاً بر سر

دامنه کوه فسحتی و وسعتی دارد که بعد ربع فرسنگ است آثار عمارات عالیه و مساجد
عالی بنا و حمام بسیار ممتاز که حال خراب است و آثاری چند در کنار دریا پیداست که
محل بحث است و در گوشه شرقی جزیره مذکور قلعه محکم و حصنی مستحکم برپا داشته‌اند که
مهندس عقل در آن مهندسی حیران و رصد بند خرد در آن سرگردان از سنگ
و جص و چارو بنا نهاده‌اند و دوره آن قلعه ششصد قدم است و در آن قلعه سه آب انبار
میباشد که مانند آنها در هیچ مکان دیده نشده و مملو از آب بارش و چاه آب شیرین
مذکور را نیز در آن قلعه میباشد و برادر شیخ سیف شیخ محمد نام کوتوال القلعه است
و معادل چهل بیست خانه دارد در خارج قلعه ساکن میباشد و غالب آنها از اهل
عمان میباشد که تفنگچی و ابواب الجمعی شیخ مذکورند در قلعه و در برجها مدافع بسیار بزرگ
گذارده مساوی چهارده توپ بنظر آمده از آنجا که در یک ضلع آن عیال شیخ
محمدخان ساکن بودند بنظر نرسید و در آن نیز مدافع متعدد از سنگ اندازهای آن
اشکاری بعد در عمارت خارجه قلعه اکنون در وقت تفرج شاهی داخل این
این جزیره میروند در آن خشت آنها با تفحص مینمایند فراضه ریزه نزد اسباب

جازه راه و از سواری شوند خواسته در فصل تابستان که نه محتاج به آب بند
و علف آنها در همه صحاری موجود لکن در بندر مینا و شش هفت اصطبل مطول
شصت یا دیان بری بسیار ممتاز در اصطبل آن اسبهای بسیار ممتاز البته
و امر عامل شیخ مذکور امتیاز دارد با وجود آنکه احدی از رعایای آن سامان
از شیخ مذکور خوشنود نشنیده و حکایت شکایت دارند نقش نمی‌تواند کشید
در هنگامی که فرصتی بدست آید هر یا دچند مینمایند که ما را امکانات که در این
خطا بدست این کفار سپرده اید و زوائد مضافات آن بندر مثل بلوک شمیل
و بلوک غیر شمیل زراعت رنگ و حنا میباشد کلا محصول آنها ضبط عامل است
به قیمت نازل با اهل آنجا محسوب میدارد و به چند آن و زیاده کارگذاران
عامل بصرف فروش میرسانند جزیره برار جزیره مذکور بقدر هشت فرسنگ
در آن میباشد و کوه متوسط از مشرق جزیره مذکور کشیده است و سمت
مغرب و در آن کوه معدن نمک طبرزد و معدن زاج است و در جانب شرقی
آن کوه آبادی نیست و دریا تا دامنه کوه اتصال دارد و سمت غربی الجزیره

آن

طلا آلات و نقره آلات و یاقوت ریزه و زمرد در این خرابها بعلت بیشتری
بارش زمین را بدست میاورند و اما اینکه در فصل بارش مشغول این مشوند از هر یک
در رستانها یک ملکیان میگیرند والا ممانعت مینمایند و در این اثنا را باد دیبا اسعاد دولت سعید
اب ابنا رست که حال غالب آنها دایر و برخی خراب میباشد و معدن زاج در این
جزیره مذکور مشهود که منعدم است و حاصل معدن آنها دایر است و این جزیره بجای
واقع که هر کس صاحب این مملکت است جزیره قشم و بندر عباسی را مالک است میتوانند
و در این جزیره از نوع اشجار بغیر کنار و بعضی اشجار خارزار ناک که هیچ خیری ملاحظه نرفت
ونه کوره میشوند که در آن بساتین از انگور و انجیر و نخل بعد و آثار جاری سابق بیشتر
بسیار است و از این جزیره تا بندر عباسی در هوای باصطلاح اهل دریا ولم وردد
ساعت میرود و همچنین بیک زام و فلک گه چهار فرسنگ است فرنگیان نعم اند بسیار
خوش آب و هوا و جزیره ایست زیبا و طرفه مناره غرب در این جزیره بر پا است
که هنوز اندکی خللی بهم نرسیده و در راه این جزیره شانزده فرسنگ است
جزیره قشم و فرارون جزیره در جنب غربی هرموز واقع است فرسنگی یازده

زام باشد

زام باشد و فرنگیان همچنین بمعنیاند طول این سبب و چهار فرسنگ بحساب آمده
در فرسنگ عربی و عجمی تقریبا ربع فرسنگ تفاوت و این تفاوت از نیم میباشد
که اعراب گمان یک فرسنگ را هر اد در یکساعت بر الاغهای عمانی سریع السیر
معین داشته اند بحساب اقوام تفاوت پیدا شده و این جزیره را عجمها
انشا مال و دراز مینامند و اعراب جزیره طویل میخوانند و طرف شرقی این
بندر قشم واقعست که جمیع بنا در واقعه در کنار عمان متصل به بر فارس بندری
به آبادی قشم بنظر نیامده و در این عمارات عالیه و ابنیه متعالیه برافراشته
خاصه عمارات شیخ عبد الرحیم که در همه عمر بلکه پدران این بحر خلیج بقع ندیده و
و از نوابد دنیا و دولت انها را حد و پایان نیست و بحسب ظاهر حضور السید سعید
خان عمانی است بود در سالیانه هزار ریال فرنگ الضبعه موجب از سید سعید
خان عمانی مذکور میگیرد و بندر قشم تقریبا هفت هزار خانه که تمام عمارات
گچ و سنگ میباشد با وجود آنکه نصف بیشتر عمارات آنها از بندر جمیرا ورند
و بازار را با مسعادل چهار صد خانوت از هر صنف در این بندر معمور برقرار

باد و بعد از آنکه قشم در خور صلاح است حصاری مضبوط در سمت قبله جزیره مذکور
کشیده اند زیرا که صبا و مشرق و شمال این بلد بدریا اتصال دارد و جانب قبله
و جنوب بعرصه متعلق بجزیره که از خاک کم منسوب است و مسخت گاه انجل قرار واقعه
در این جزیره است که مفصلا مذکور میگردد و در میان بندر قشم در جنب شرقی
خانهای شیخ عبد الرحمن و عمارت منسوبان آن قلعه عالی بنای مستحکم بنا نهاده اند
که بعد از قلعه هرموز قلعه باین استحکام در خوار بنظر نرسیده و آن قلعه بیت
شیخ مذکور و کوچ آل شیخ در این شنیده اند که قصوری در مضبوط از شیخ داده
لکن هنوز در نهایت انضباط و اهل قشم القلعه را قلعه در میان مینامند و بانی
آن را نادر شاه تحقیق اند که چنین نباشد زیرا که بانی قلاع کلا سلاطین صفوی
بوده اند و اکثر خلق در قشم صاحب نخله و کاره میباشند و در دریا مشغول تردد
داشته کلا صاحب با به و بشغل تجارت مشغول آب شرب اهل الجزیره
در هر بلد با د و حوا آب انبار منعقد و چاهای شیرین خوشگوار بر دارند و
قشم مذکور در صبای جزیره و واقع در کنار دریا و از جانب شمال این که شهر بندر

الوند

مینو بندین بعقیل فراء واقع از بندر قشم بر به دو فرسنگ مسافت و این قریه ایست دایم
واقعه شمال معادل یکصد خانه دارد و در این ساکنین بقدر کفایت نخلستان و آب انبار
و آب خام بتر دارد و از [illegible] میرود به درگاهان بربع فرسنگ درگاهان نیز قریه ایست
بقدر صد خانه دارد و در این ساکن و سه آب انبار و آب چاه گوارا و نخلستان بقدر
بقدر کفایت دارد و از درگاهان میرود به قیبو به ربع فرسنگ و قیبو نیز قریه ایست
بقدر یکصد و پنجاه خانه دارد و در این ساکنین و شغل اهالی زراعت غله و تردد در دریا مینمایند
و نخلستان بقدر کفایت دارند و از قیبو میرود به کوری به ربع فرسنگ و
کوری نیز قریه ایست که در این معادل یکصد خانه وار ساکنین و صید ماهی شغل عام این
فراء و در دریا نیز تردد دارند زراعت بخس نیز مینمایند و از کوری میرود به
زمینی بفاصله یک فرسنگ و زمینی نیز قریه ایست آباد و معمور و معادل ... است خانه وار
در این ساکنین و همان اشغال فراء مذکوره مشغول و غوص در دریا نیز مینمایند و از زمینی میرود
به پایلشت به نیم فرسنگ مسافت و پایلشت نیز قریه ایست و در این معادل صد خانه وار ساکن
و در جمیع فراء مذکوره مسجد متعدد است و آب انبار و نخیل بقدر کفایت دارد و از پایلشت

۲۱
درگاهان
قیبو
کوری
زمینی
پایلشت

میرود بگور سیاه و گور سیاه قریه ایست معمور و آباد و در آنجا آب انبار متعدد و آب چاه
شیرین و نخل و زراعت و دولاب نیز میباشد و از گور سیاه میرود به لافت بدو
فرسنگ و لافت هم دو لافت میباشد یکی مشهور بنو و یکی بکهنه و فاصله میان دو لافت
سه ربع فرسنگ و در لافت نو حاکم آبادی و از روی معدل پانصد خانه دارد و اهل آن
اکثری از فقهای شوافع در لافت نو سکنا دارند و قلعه بسیار مستحکم در آن بنا است
و نخلستان وافر و آب انبار با چاه شیرین بسیار دارد و اهل آنجا باغ داری
و زراعت و کار دریا کلاً دیگر کار دارند و از لافت میرو و از لافت میرود به گورزین
به فاصله دو فرسنگ کم ربع و گورزین قلعه ایست و در آنجا معدل یکصد خانوار
ساکن مشغول بصید ماهی و خدمت نخل و زراعت و آب آنها از آب انبار و چاه
شیرین گوارا و از گورزین میرود به بهیمی بفاصله یک فرسنگ راه و سیط قریه ایست
معادل صد بیست خانه وار توطن دارند و سه باب مسجد عالی بنای معمور و اهالی آنجا
کلاً شافعی مذهب میباشند و صاحب بساتین و نخلستان و انگور و انجیر قلیل
میباشند و از سیط میرود به طول بفاصله یک فرسنگ و طول قریه ایست

معمور

معمور و آباد و معادل یکصد و پنجاه خانه وار در آنجا متوطن و متدین بدین شافعی و چهار باب
مسجد عالی آباد و اهالی آنجا صاحب نخیل و زراعت و شغل دریا نیز دارند و از
طول میرود به ملکی بفاصله نیم فرسنگ ملکی نیز قریه ایست معمور و در آنجا نخیل بسیار
و آب آنها از آب انبار و چاه و کشت و زراعت نیز دارند و چهار باب مسجد نیز در آن
قریه دایر و اهل جمیع قرا مذکور شافعی و قلیلی از فرقه امامیه نیز در آن قرا هم هست
و از ملکی میرود به دوبنی بفاصله نیم فرسنگ و دوبنی قریه در کنار دریا و حال المه
قرا مذکوره کلاً در کنار دریا واقع است و صاحب نخیل و بستان و در آن یکباب مسجد
و آب شرب آنها از آب انبار و چاههای شیرین و از دوبنی میرود به کوردل
بربع فرسنگ و کوردل نیز قلعه میباشد صاحب نخل و زراعت و مشاغل بحری و ماهی
سیصد خانوار در آنجا ساکن میباشند و چهار صد باب ... در آنجاست که سه باب معمور و
یکباب خراب و از کوردل میرود به جهو بفاصله دو فرسنگ و جهو نیز قریه آباد و معمور است
و صاحب نخلستان و زراعت بخس دارند و قریب دویست خانه وار در آنجا ساکن
و دو باب مسجد نیز دارد و آب انبار متعدد و آب چاه شیرین گوارا نیز دارد و از جهو

میرود به کوهلب بفاصلهٔ ربع فرسنگ و کولاب تر قریهٔ معموریست باشد و در اینجا لابهای
متعدد هست خیار کاری و سبزی مینمایند و بساتین نخیل نیز دارند و زراعت نخس
و مساوی دویست خانه وار میباشد و دو باب مسجد در آن نیز دایر است و از کولاب میرود
به لافت سیاه بفاصلهٔ نیم فرسنگ و لافت سیاه نیز قریه‌ایست آباد و قریب صد و بیست خانه
وار در این ساکن و دو باب مسجد نیز دارند و آب انبار و نخیل نیز دارند و از لافت سیاه میرود
به درگه بفاصلهٔ یک فرسنگ و درگه نیز قلعه میباشد و در این مساوی یکصد و بیست خانه وار
ساکن و دو باب مسجد و آب انبار و چاه شیرین نیز دارند و نخیل و زراعت نخس نیز کم دارند
و از درگه میرود به کوری بمسافت یک فرسنگ و کوری نیز قریهٔ معموریست و صاحب
نخیل و قریب یکصد و پنجاه خانه وار در این ساکن میباشد و یک باب مسجد عالی و انبار دارند
و از کوری میرود به ادچاه که این باسعیدوی قدیم است بربع فرسنگ و در این مکان
معدودی خانه وار هست و گلستان و بساتین نیز هست و خطابه فرنگیان بنا کرده‌اند و از
ادچاه میرود به باسعیدو که الکشی انگریز در آنجا عمارات برپا داشته‌اند معادل سیصد
پنج خانه برسم فرنگیان در باسعیدو معموریست و معادل سیصد آب انبار در این جزیره

انبار خلاب و آب انبارهای بسیار بلند و بسیار طولانی و شش باب انبار انگریز
فرنگیان برپا داشته اکنون مملو از آب باران و ابواب آنها را مسدود داشته
یکی از آنها که خالی شده بابی دیگر را مفتوح مینمایند و در هنگام ورود داعی عوام
دولت جاوید مدت قاهره قاعده فرنگیان ساکنین باسعیدو لیز بود که همیشه از زمان
توقف جزیره باسعیدو تا کنون سه فروند جهاز در بحر عمان سواحل لاو بحسب خط خلیج
واقعه در مقابل فارس و عمان مدعی چاکری دولت ابد مدت کرده بودند
اکنون بوده داعی در باسعیدو چنین ظاهر گردیده که هفت فروند جهاز از بندر بمبئی
وارد باسعیدو و سه فروند جهازی که سابق در باسعیدو بوده داشته بحکم لشکر جزیره
خارک رفته‌اند از انجا که آدم در سر در باسعیدو نبود مسئله رفتن حضرات و رفتن
آنها بسمت ابوشهر در پرده خفا روی نما شده و چند نفر از اهل بهبهان که محرم
حضرات انگریز بود از روی ظن بعضی سخنان و اظهار مینمودند که داعی حکام
دولت جاوید مدت قاهره از سابق که به سفارت کلکته مامور شده بودم و آنچه از
کمترین خاطر اقتدار دولت انگریز معلوم کرده بد حضرات از خوف آنکه بعوض خرما معدن

زر و سیم و الماس و شکر یافته اند هندوستانرا صاحب هنر و پر هم کله

در فساد و بلائی که میان مردم هندوستان برپا کرده اند الحق بضعف هندوستان میخورند

دلشورش حضرات انگریز از روزها که هنوز شوکتی از افغان ظاهر میشود حضرات عنیت

تمام و خوف لا کلام از خراسان و افغان داشته اند و در سال هشت هزار لکان

پیش کش متقبل کرده بدید که شاهنشاه رضوان ارامگاه معین نما باشد از شوکت

و آنچه از عقلای آنجا مسموع افتاده این است که حضرات انگریز باب هندوستان را فتنه ها

سپرده اند و چنین دانسته اند که هرگاه ملک فتنه ها را در الحیطه التصرف در آورند و آنجا تحکی

که مکنون خاطر حضرات انگریز است قلعه و اسباب حصن حصین فراهم آورند هرگاه

جمیع سلاطین روی زمین را بخواهند که هندوستان از تصرف اینها بگیرند به چشم

خود ممتنع شمرده اند و الحق که شاهنشاه خلایق امیدگاه و دین پناه عزیمت ملک

خراسان که اصل ایران ایران اصل است فرمودند و موکب فیروزی کوکب را

به فتح و فیروزی معطوف بآنجانب فرموده اند حضرات انگریز ارا دماغ خود خبر دارند

که ملک سرباز از خلق هندوستان جمع نموده اند و فقرا را پاره ده میسکنند که ما زنان

بالنوم

ما شوهر و دختران را پدر بیم چنانچه ملک اصحاب چین بود از مسلمانان چنانچه بعد از ظهور

اسلام الا الان چرا خود را اسیر کفار انگریز میدانستیم ولیکن بر همه خلق که

سامان مشهود است که بمحض جلوس بیگلربیگی از جانب جهان شهریار در کابل

افواج هندوستان که بمعال نزلک میشوند و الحق تبع انگریز محسوبند چنانچه ملک

خراسان را در حیطه التصرف و اولیای دولت جاوید عدت ملاحظه نمودند انگریز

می شورند بحسی که هرگاه افواج هندوستان بکمر تاب با نان خود را بجانب

انگریزان اندازند سیل عظیم شده همه انهار مستغرق بحرهای سازند بعلت

آنکه جمعیت انگریز که در هندوستان هیچ نشد زیاده از بیست هزار کس از ان

و ذکور نمی باشد و الحق بر در جمعیت هندوستان صاحب شوکت هستند چنانچه

ممالک خراسان را عاملان دولت ابد عدت متصرف شده اند و سند لکان

نگاه بندند بیست و باندک زمانی از هندوستان خارج میشوند الحق شنیده و

چنین یافته اند که در بنادر مملکت فارس هرگاه اغتشاشی و الوط نمایند سبب

اختلال شوکت ابد عدت قاهره در خراسان معسکر دولت و لکرار

تأییدات غیبی و بعد از فتوحات لار بس مشقت شد که اراده ایزد تعالی نبود درات
احوالات الشیاطین مختل نمیشود و استعداد افواج اخوان الصفا را بر رسم
نمیتوانند زد باری بعد از فتوحات ممالک خراسان و جلوس بیگلربیگی ولایت
همواره عدت بیگلربیگی نتیجه امری کار استکار خواهد کرد بد قرار واقعه در جزیره قشم را
در قشم گرفته رو بجانب غرب قریه اسماء رسما علم کرده بدان بایسید و بشرق قشم
میرود به جمیری به فاصله یکفرسنگ و جمیری قلعه میباشد در کنار دریا و مساوی
پست خانه دارد در این ساکنین و نخل و بساتین نیز دارد و آب انبار و آب چاه
شیرین گوارا و دو باب مسجد سردران مسند شده و از جمیری میرود به دارزی
ربع فرسنگ و دارزی قلعه ایست معادل یکصد باب خانه در این محل در روی تپه
مسجد نیز دارد و نخیل بقدر کفایت و آب انبار و از دارزی میرود به رمچاه به فاصله
یک فرسنگ و رمچاه محلی است آباد و در این معادل یکصد و پنجاه باب خانه وار
ساکنین میباشند و دو باب مسجد و گلستان و باغستان و کشتان هم دارد و از
رمچاه میرود به تمزر که اکنون خراب است به فاصله یک فرسنگ و از خرابه میرود به

زرده حوز

زرده حوز به فاصله یکفرسنگ و اکنون نیز خراب است و از زرده حوز میرود به سلک مک
به فاصله نیم فرسنگ که دو قریه خراب و ساکنین آنها در زیند در قشم مجاور زیند و از سلک مک
میرود به زیر رنگ به فاصله ربع فرسنگ و این قریه ایست آباد و معمور و در این قریب بیست و پنج باب
خانه و دو باب مسجد و گلستان و آب انبار هم میباشد و خلق هم شغل دریانوردی
دارند و هم زراعت و از زیر رنگ میرود به زیر بنگ کوزه به فاصله نیم فرسنگ و قریه کوزه را
قریب چهار صد خانه وار ساکنین و سه باب مسجد در این قریه معمور و سکنه آن کلا جزیره الا
معدودی شافعی مذهب شده و از کوزه میرود به کوشه بزرا به فاصله یک فرسنگ و نیم سورا
قریه ایست آباد و بقدر یکصد خانه وار در این ساکن و در این دو باب مسجد معمور و آب
انبار و نخیل میباشد و زراعت نیز دارد و از سورا میرود به مسن و این قریه میباشد
معمور و صاحب بساتین و آب انبار و یکباب مسجد و چاه شیرین و از مسن میرود به
دیرستان به فاصله یکفرسنگ و دیرستان قلعه ایست آباد و در این معادل یکصد و پنجاه خانه دارای ساکن
و صاحب نخیل و کشتان هم و یکباب مسجد در اینجا هست و آب انبار و آب چاه شیرین نیز در این هست
و از دیرستان میرود به کره و این قریه نیز خراب است معمور و شاه زیر العباد در این ...

درلین زمان داخلش خراب میباشد و از کوه میرود به لافتشه و سامان قریه لافتشه کلاد را عنده میباشد

و اهل انجا غالب مشغول زراعت میباشند و نخل و اب انبار نیز دارند و از لافتشه میرود به

جبان به فاصله نیم فرسنگ و جبان قریه میباشد اباد و معمور و معادل سی خانه وار در این

جماد و حاجب مسجد نیز دارند و بقدر مصرف خود نخل و تنور دها در دست دارند و از جبان میرود به

صلغ به فاصله دو فرسنگ و نیم و صلغ محله و قریه معمور و اباد است و معادل ... خانه وار در این ساکن

و اب شرب اینها از اب انبار و چاه میباشد و صاحب جهاز و صحرا و دریا و مشغول کار میباشند و از صلغ میرود به

دغ به فاصله یک فرسنگ و نیم و دغ قریه میباشد قریب شصت خانه وار در این ساکن و اب شرب ایشان از چاه

و اب انبار و یک باب مسجد نیز در این قریه موجود است و کلا شافعی مذهب میباشند و از دغ میرود به گوری سنگو

به فاصله یک فرسنگ و ... قریه میباشد معمور و اباد و در این معادل یکصد و سی خانه وار ساکن و شرب ایشان

از چاه و اب انبار و نخل ... دارند و یک باب مسجد ... و یک باب ... و از ... سنگو

میرود دکمیسکو به دو فرسنگ و ... قریه معمور و اباد و معادل یکصد و ... خانه وار در این

ساکن و نخل ... دارند و ... مسجد در این نیز معمور است کلا شافعی مذهب میباشند

و اب شرب اینها از چاه است و اب انبار ... میرود به باسعیدو و اسا

که از بندر قسم

که از بندر قشم میرود به باسعیدو وارسط جزیره از بندر قشم میرود به سهر بفاصله

سه فرسنگ و این قریه میباشد معمور و اباد و در این سه فرسنگ عرض راه به ... سنگ ...

برکه معمور پر از اب باران است و از ... میرود به کیادان بفاصله یک فرسنگ و ربع

و کیادان قریه میباشد که در این معادل یکصد و پنجاه خانه وار ساکن و کلا شافعی مذهب

و کلا خود از سلسله سادات میدانند و حاجب مسجد نیز دارند و شافعی مذهب میباشند

و اب اینها از ... و اب انبار است و از کیادان میرود به رمکان بفاصله دو فرسنگ

و رمکان قریه اباد و معمور و معادل یکصد خانه وار در این ساکن و صاحب زراعت

و نخل میباشند و اب چاه و برکه نیز دارند و از رمکان به تم سیتی به ربع فرسنگ

و تم سیتی قریه میباشد که در این معادل هشتاد خانه وار ساکن و صاحب نخل و زراعت

و اب اینها از برکه و چاه ... دارند و یک باب مسجد نیز در این دایر است و از تم

سیتی میرود به خالدی بفاصله ربع فرسنگ و خالدی قریه ایست که در این معادل یکصد و

یکصد و پنج خانه وار ساکن و حاجب مسجد نیز دارد برکه و چاه فراوان نیز دارند

و از خالدی میرود به توریان به فاصله ربع فرسنگ و توریان قلعه ایست که در این

کیادان

رمکان

تم سیتی

خالدی

توریان

معادل یکصد و پنجاه نفر ساکن و دو مسجد نیز دارد و نخیل و بساتین معمور خوب
دارند و آب انهار از برکه و چاه بهم میرسانند و از لوربیان میرود به کیرزلی بفاصله ربع
فرسنگ و کیوران قریه ایست دایر آباد و محل کشت و زراعت و نخیل و درخت
نیز دارند و در این محال سیصد و سی خانه دار است که ثلث شیعه مذهب و شیخ
همه حاکم این شوافع و در فقه پیرو ارلس نیست و یکصد و پنجاه از عمر کرده در این محل
ساکن است و دو باب مسجد نیز دارند و آب شرب انهار از برکه و آب شیرین گوارا
بهم میرسانند و از کیوران به ماغان ربع فرسنگی در این محالست باز زراعت (و با نخیل) و برکه آب نیز
و چاه آب شیرین گوارا نیز دارد و از ماغان میرود به سرداب فاصله ربع فرسنگ
و در این قریه نیز قریب یکصد و بیست خانه توطن دارند و زراعت نخیل دارند نیز از کاریز
دارند و از سروان میرود به کرپه دان باب فاصله ربع فرسنگ و کرپه دان نیز قریه میباشد که در این
محال نود خانه وار ساکن و یک مسجد دارند و نخیل و زراعت دارند نیز از کاریز
و آب شرب انهار از برکه و چاه است و از کرپه دان میرود به کرنه بربع فرسنگ
و کوشه نیز محل زراعت و در این قریه بیست نخیل و آب شرب انهار از برکه و چاه

گوارا

و چاه گوارا بهم میرسانند و از کوشه میرود به پاریان بربع فرسنگ و پاریان قریه ایست که در این
محال سادات یکصد و ده خانه وار ساکن و آب شرب انهار از برکه و چاه گوارا میرسد و در این مسجد
دایر و نخیل و بساتین نیز دارند و از پاریان به چیچیان بربع فرسنگ و کلاه این قرا از نزدیک
نزدیک بهم بحیثیتی میباشند که آواز اذان هم را میشنوند و در چیچیان قریب یکصد خانه وار ساکن
و دو مسجد نیز دارند و آب شرب انهار از چاه شیرین و برکه میباشد و از چیچیان میرود
به بچرا یک فرسنگ و بچرا نیز قریه با نخیل و زراعت و آب چاه شیرین و برکه مستعد (شده)
و از بچرا میرود به باسعیدو که جلو آن مذکور گردید جزیره لارک در سمت جزیره هرمز
واقع و در این قریب حانه فرسنگ و قلعه محکم در این جزیره موجود است که مذکور میشود
که بانی این قلعه نادر شاه افشار میباشد و معدودی نخل دارند و آب شرب
از چاههای شیرین و گوارا و برکه آب بارش نیز دارند در مقابل قشم جزیره دیگر
واقع است موسوم بجزیره هنگام و در این جزیره مطلقا آبادی نیست و مراتع و علف
زار دارد آهو و بزهای کوهی در این وافر و مردمان جزیره قشم و هرمز و لارک
در جزیره هنگام بقصد شکار میروند و شکار آهو و غزال و بزکوهی مینمایند و سه چهار

پاریان
چیچیان
بچرا
جزیره لارک
هنگام

آب انبار مملو از آب بارش دارد که مردمانی که بشکار میروند از آن آب باش
صرف میکنند حصار لکری بندر میناو از بندر عباسی چهارده فرسنگ است تا بندر
میناو و از راه کنار که آبادی کم است و از راهی که در جزیرها است قریب بدریا
و در بعضی مواضع سه فرسنگ از دریا دور می‌افتد مسافت شانزده فرسنگ
میرود میناو از بندر عباسی یک فرسنگ و ربع میرود به نخل ناخدا و از آنجا بدو فرسنگ و نیم
میرود به نخلستان ملا محمد علی که آب جاری و قلعه خرابه قلعه آباد است سه فرسنگ
میرود بکوهی که دهی از دهات شمیل است و در این قریه نخلستانهای بسیار و حکیم
بیشمار است و از این جنگلها بدهی دلبیر عبور میکنند است و فرسنگ این فرسنگ آباد
و معمور است تا چهار فرسنگ که رودخانه آب شیرین جاری است و داخل دریا میشود
در این محل اهل میناو زراعت صیفی میکنند و این محل را حسن لنگی می‌نامند مسمات باسم
حسن نام مردی لنگ که در این محل بنای زراعت گذارده و از این محل تا محلی که تقریبا
اول میناو و تا این محل است قریه اول میناو سوم است باره خاتونه و در آنجا عمارات
عالیات ده فرسنگ عرض و دوازده فرسنگ طول کلاب بین نخلستان

درین

و غالب اشجار نخیل است و اشجار متنوعه مثل مرکبات و انبه و سبستان و انگور و انجیر
و موز در این بسیار است و در این چهارده فرسنگ کلا آبادانیات است از هر طرف سه بیات
عالیه و قلاع متعدد دارد که دو گوسفند و شتر خداوند عالم برکت داده بحیثیتی که شبانه
ملاک آنها از عدد آنها باخبر نباشند و جمیع آن بساتین و نخیل بهم اتصال دارد که در
نظر بیننده یک شهری آید و قلعه میناو که بدست برادر شیخ سیف است کوهستان این طرف آن
به آخر میرسد و کوهی کوچک که از سایر فرد افتاده مگر طرف شمالی که متصل است
بکوه یا و بایع کوههای دیگر این کوه که در آخر کوهها واقع است قلعه میناو بنا داده اند از طرف
شرقی این کوه که چهار ارتفاع دارد پنج دیوار بالا رفته در ریشه این رودخانه که از
میان کوهستان بیرون میرفت تا ریشه قلعه رسیده و در آخر کوهی که برابر قلعه واقع است حسن
روی رودخانه راسد بسته اند و کلاب رودخانه را در این نهر میریزند که مجال
سه فرسنگ آسیاب آب در این نهر جاری و این میرود بسمت غربی میناو و عبر ده فرسنگ
طول و شش هفت فرسنگ عرض معمور است که آبادی اینجا و کلاب نخیل و محل زراعت آباد
دهات و گاو و گوسفند و شتر گله گله و رمه رمه در میان بساتین مشغول چرا و بلاع

سموم و ایام و خانهای عالی مینا و از هوای انواحی چنین معلوم میشود که در طول اقالیم
سوم محسوب است باشد چرا که هوا را غایت گرمی است و میوها باید که در ممنوع اما گنجی
که در تحت اقلیم سوم محسوبند بهم میرسد در انجا نیز موجود است و در ربیع گل نوگل سرخ
بستانها شکفته میشود و در اول برج سرطان که نخیل همه کرمیست اول کار است
در بندر مینا و خرمای رس رس النساء مان در قوصرها که جلت جمع مینا شده داخل
کرده بمصرف فروش میرسانند و اعی دوام حالت ها و بعدت قاهره در وسط
سرطان در میناب و جهازات از اطراف آمده و جنس ها خریداری مینمودند و باطراف
می برند و رودخانه مینا که در تحت قلعه مینا است نهر اعظم از آن گرفته میشود
بفاصله یک میدان باز آب بهمان اندازه اول میرسد و نهری دیگر اعظم
از نهر اول از رودخانه مذکور گرفته میشود و جنب شمال مینا و از سنگ اخرای
مرده سر نیهاده و نهر دوم را چنان می بندند که یکقطره آب از آن بسر نمی کنند
در رودخانه بالمره خشک میشود و آب مذکور در ده دوازده فرسنگ را و کلا انها
انهار کوچک که در تحت بساتین و اشجار جاریست و در اطراف تین انهار شرق
نموده ام

متفرق شده فراهم آمده رودخانه تبرزی که وارد مینا میشود و داخل دریا میگردد
و قلعه مینا سه مرتبه دارد یک مرتبه در قله کوه مذکور شهر بندی بر پا داشته اند و در میان
آن یک دستگاه عمارت ساخته اند و زیر دروازه آن قلعه قصری از آن کوه سطح عمارات
از چوب نخل که در رسم مردان عیانست بر پا داشته اند از و هم برادر شیخ سیف
که در انجا نایب است در آن قلعه نشسته و عمارت خارج قلعه مهمانخانه حضور ارداده و در
قلعه فوق ده دوازده عراده توپ گذارده اند و عمارتی که مهمانسرای شیخ علیه بالعلیه است
نیز سه عراده توپ رو بشهر گذارده اند و در زیر آن مرتبه سه مرتبه دیگر قریب بهم ساخته
داشته اند و اصطبل شیخ مذکور خارج از قلعه نیز ده دوازده اسطبل فسیح القضا دارد
که اسبهای خود را در آن می بندند و بعد از مرتبه که متعدد رجا مرتبه بارسبب داده بکیفیت
اسطبل از بوزه مشرق کوه تا پوز مغرب آن کوه که تخمینا چهار هزار قدم میشود قلعه گشته
که گنجایش دو هزار عمارت دارد و از مراتب عالیه که محل توقف و محل مهمانسرای خاص
و محل اسطبلها میباشد تبرزیک شرقلنگ فارا و لعبد عمارات اهل شهر بنا نهاده اند
و عمارت عالی و چهار مسجد عالی بنا در آن قلعه هست در همه فسحت گاه مینا که محل

بساتین و ساکنین است دیده اند قریب چهار هزار باب مسجد آباد و خراب بوده
حاجی میرزا ابراهیم نام شخصی از مشاهیر اهل مینا و مذکور مینمود در همه وسعت گاه
مینا و هست و محصول مینا از قراری که در دفتر نوشته شده بیست و شش لک و میلکر یکصد
پنجاه هزار بموجب معامله شیخ سیف یکصد و نود هزار از محصول از قرار محلی یک قرانی
تمام میکرد با وجود آنکه خود شیخ عمال معترفند که اما اگرچه از محلی یک قرانی میگیرند
سی محل یک محل محسوب شده و در مقابل آنچه در دفتر است محصول بیش افزوده
که مطلق دیوانیان از آنها خبری نیست از جمله از محصول مینا باید دانست که در سالی
نوزده هزار تومان وجه تمام محصول عاید شیخ میشود و وجه مذکور که مبلغ نوزده هزار
تومان است اگرچه شیوخ عمانی که در آنجا حاکم و انصار و اعوان حاکم اند همه جمع نمی
که مبلغ مذکور رایج شیراز است لکن معارف مینا ظاهر میساختند که وجه مذکور
زر خاص میباشد که به اصطلاح اهل لارستان دو چندان نوزده هزار تومان
میشود باشد که بزر رایج سلطانی سی و هشت هزار تومان است و بلوک شمیل از جمله
مضافات بندر عباسی است قراء معدوده آن ما نحن از قراری که ساکنین

لارستان

که ساکنین لارستان چنان مینمودند از سی قریه آبادی که هر یک قصبه دارد و نخیل بیشمار
و اشجاری که در مینا هست کلا در آنجا هم میرسد و بعد از زراعت غلات غالب نخل اینها
رنگ و حنا میباشد و شیخ سیف حاکم بندر عباسی مضافات کلا محصول رنگ و حنا را
میخرد از قرار یکمن لارستان که بوزن ده عباسی است از قرار یکمن یک قرانی و
بمقتضای وقت از قراری چند قرانی زیادتر بکاشتکاران شیخ مذکور مصرف فروش میسازند
از قرار اینکه مضافات میناست تا کاوری که مسافت دوازده قریه آبادیست و هر یک
نخیل هیچ مذکور و رعیت هر پیشه از هر محل یک قرانی وجه تمام از رعایا ملان شیخ سیف
میگیرند از محصول اینها دو عشر حق دیوان بازیافت مینمایند و مراد و مواشی هم در مینا و
مضافات لارستان گرفته میشود و قلعه مینا که مراتب آن مذکور شده در مرتبه چهارم که
زمین قدری مسطح میشود و اعیان و بزرگان شهر بغیات کنند از دروازه غربی
که بر طرف میروند پل قوی مینا و که بر رودی که اول از رودخانه گرفته میشود بسته اند
و از این پل عبور کرده داخل شهر مینا که به حصار نیست میشوند شهریست وسیع و دارای
عمارت عالی و بازار و دکاکین بسیار و در بازار آن قریب چهارصد دکان از همه صنف

نشسته اند و دکان بندر ریغ با پنج بندر عباسی همه دکاکین بزازی نصف آن عطاری است
و معامل پولیت دکان بزازی و عطاری میشود و از دکاکین بندر سالها حاصل دیوان شش
تومان میگیرد رایج سلطانی که شصت قرانی باشد دریافت مینماید و آب شرب
اهل ناحیه کلا از رودخانه مذکور است که منشعب میشود در انهار و جمع قسمت آب باشان
میگردد و آب رودخانه مزبور در کمال طلاوت و تمیزی دارد از بعضی مسموع افتاده
که آب رودخانه مذکور اندک سنگینی دارد و لیکن این وصف از رودخانه کمال غرابت
دارد زیرا که مبدا این رود که رود زاینده رود اصفهان است و همه آبهای رود
از دو برکوهسار روزمین ... جاریست و از مشرق بسمت مغرب میرود
با چنین وصف بایستی آب این رودخانه چنانچه کمال طلاوت و صفا دارد کمال
خفت و گوارائی هم داشته باشد و مردمان اینجا کلا اسمر اللون و فارسی زبان هستند و از جناب
شیخ سیف کمال شکایت دارند لکن از انجا که دست رس بجائی ندارند کمال تقیه مینمایند
زیرا که در حضور مهمانداران بیش شیخ مذکور که همراهی داعی در این سفر بودند عدالت
نمودند حضرات مشارالیهم کمال خوشنودی و رضامندی از شیخ مذکور می‌نمودند و در غیبت

نموده

آه آتش آن از افلاک میگذشت و میگفتند مگر رسم مسلمانی در مملکت ایران
موقوف است که ما را بدست کفار خارجی سپرده اند و هر قسم که تعدی میخواهند بر ما مینمایند
و از بندر ریغ با دو محالی که در تحت آنجا محسوب است و متصرفی شیخ سیف است در
کنار دریا واقع است و از آنجا میرود به گرگی و این قریه بندر چه میباشد در کنار
دریا و قریب یکصد خانه وار در این ساکن و معادل هم هزار اصله نخل دارند و آب شرب
اینها از چاه است و آب چاههای اینها بتفاوت بعضی چاهها شیرین و با اندک شوری
و برخی شوری این کمتر و از گرگی میرود به کرنگ و این هم قریه میباشد در کنار دریا
و آب شرب اینها نیز از چاه و در طلاوت و شوری بواسطه قرب و بعد دریا بتفاوت
مینماید و از گرگی تا کوشک معادل سه فرسنگ مسافت است و از کوشک میرود
بگرو و گرو نیز بندرچه میباشد در کنار دریا معادل هفتاد خانه دارد و در این ساکن و اهل
شغل مردمان انجا صید ماهی و زراعت تخس و نخل معدودی تر دارند و آب شرب
اینها از چاه است و بعضی از چاههای انجا مایل بطلاوت و با شوری کمی میباشد
و از گرو میرود به طاهریه به فاصله یک فرسنگ و نیم و طاهریه شرا ... است

کرنک

بطاهریه

و یکصد و ده خانه در آنجا جمعیت دارند و غیر ریگزار بالفعل نخل دارند و صید ماهی نیز مینمایند
و شرب اینها از آب چاه است و از طاهرسیه میرود به جریک بمسافت یک فرسنگ
و جریک نیز قریه ایست واقعه در کنار دریا سوال شصت خانه وار در آنجا ساکن
و غیر ریگزار نخل دارند و آب شرب ایشان از چاه است و از جریک میرود به کز
بمسافت دو فرسنگ و کز قریه دهنه رحه میباشد در کنار دریا و درین شصت خانه
ساکن و زراعت بخس مینمایند و سوال شصت اصله نخل دارند و صیادی ماهی نیز مینمایند
و از کز میرود به کناری و کناری نیز بمسافت قریه ایست در کنار دریا و غالب قسمت اینها
که مضافات بندر میناب اند شیعه اثنی عشری در کناری نیز قریب پنجاه خانه وار ساکن
و هر یک از قرای ثلثه مذکوره یکباب مسجد لامحاله هست و آب اینها از چاه است
و از کناری میرود به توجک فاصله یک فرسنگ و نیم و توجک نیز قریه میباشد
من جمله مضافات میناب و سوال یکصد خانه وار درین ساکن و شربات اینها از نهر
و سنگ و خشت و معدودی نخیل نیز دارند و صید ماهی مینمایند و از توجک میرود
به جاشک و این نیز قریه از مضافات بندر میناب و سه فرسنگ مسافت است

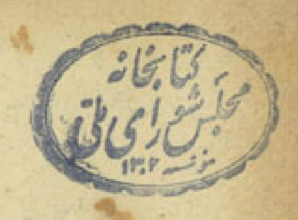
میان توجک

کوان

جلکین

کادری

توجک و جاشک و درین سوال یکصد و پنجاه خانه وار ساکن و یکباب مسجد نیز دارند
و اهل اینجا شیعه عشری و شافعی نیز میباشند و از جاشک میرود به کوان و این نیز
قریه ایست در کنار دریا از مضافات و سوال هفتاد خانه وار و مساوی دویست اصله
نخل دارند و آب شرب اینها از چاه است و سه فرسنگ راه است ما بین جاشک و کوان
و از کوان میرود به جلکین به فاصله چهار فرسنگ و جلکین نیز قریه میباشد من مضافات
میناب و یکصد و پنجاه خانه وار درین ساکن با معدودی نخیل و آب شرب اینها از چاه است
و از جلکین میرود به کادری به فاصله سه فرسنگ و کادری نیز قریه میباشد در کنار دریا از
مضافات بندر میناب و سوال شصت خانه وار درین ساکن و یکباب مسجد دارند و
با معدودی نخیل و آب شرب اینها از چاه و قلیلی جو و زراعت نیز دارند و از کادری حدود
متصرفی بندر میناب تمام میشود و به انتها میرسد و این قراء کلاً در کنار دریا و من جمله مضافات
بندر میناب و متصرفی شیخ سیف میباشد و دیگر زمین این سامان متصل است به بر مکران
و ... که از جمله محسوب است و حدود متصله به ثغور و حدود بندر میناب متعلق با میر
احمد خان بلوچ که تبعه محراب خان نام امیری دیگر است الحق ولایت جدید عدت



باهره قاهره چونکه ازان سامان گذشتن محتاج بدلیل بود وادمهای شیخ سیف خان
که دلیل راه می‌شوند که از محل کاوری منتشر بار البلد بیت ست و شیخ سیف را در لنن
نواحی بدخانست بجدی که قریه کاوری بود ختم ساختم و مراجعت کرده متوجه دریا
کیستی هزار فرسنگ فرمانفرمای مملکت فارس شده و جمیع فراسخی که در کنار دریا از
سامان بندر محمّره تا هنگامی که راه بندر شعور میرسد که اول بنادر مسقط که در کنار
دریا فیته است دو فرسنگ راه است و از بندر شعور تا مینا و مضافات
المنزله بحساب امده صد و چهل هشت فرسنگ که تمامی انها چهار صد و هفتاد
فرسنگ با مضافات مینا تحریر یافت

خط نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار
میرزا

[illegible] جمع کرده‌ام که [illegible] کار [illegible]
[illegible]

[illegible]